انترناسیونال بچه پُرروها

ایرج پزشک‌زاد



انترناسیونال بچه پُررو ها

مجموعهٔ ۱۷ مقاله و لطیفهٔ سیاسی از

ایرج پزشک‌زاد

نشر کتاب

نشر کتاب

انترناسیونال بچه پرروها (مجموعهٔ ۱۷ مقاله و لطیفه سیاسی)
ایرج پزشک زاد
طرح جلد: اردشیر محصص
چاپ اوّل: نوروز ۱۳۶۳ - انتشارات قیام ایران - فرانسه
تجدید چاپ: ژانویه ۹۶ (بهمن ۱۳۷۴) - ۵۰۰ نسخه

فهرست

دائی جان

ناپلئون دوم

درشماره اخیر مجله آلمانی اشپیگل مصاحبه‌نماینده مجله با آقای ابوالحسن بنی صدررئیس‌جمهوری سابق ، که اخیرا " به‌فرانسه پناهنده‌شده‌اند ، درج شده‌است . یک قسمت ازپاسخ های ایشان ، مربوط به‌عزل ازمقام ریاست جمهوری را ، عینا " نقل میکنم :

اشپیگل ـ اما شما نمی خواستیدبه‌آسانی این خلع سمت را بپذیرید ؟

بنی صدر ـ من تصمیم گرفتم که‌کاری نکنم . به‌خانه‌نزد همسر خودرفتم . من یک قربانی بی گناه بودم . آنجا همسر ودوستانم پرسیدند که چه‌کاری می خواهم بکنم . من جواب دادم که‌تسلیم سرنوشت‌خودمی شوم . چون می‌دانستم که‌این یک توطئه است . اول پارلمان‌تصویب می‌کندوبعدمرا اعدام می کنند . اما همسرم گفت‌که‌من باید مقاومت‌کنم . اوروی این موضوع خیلی اصرارداشت . من هم به نصیحت‌اوعمل کردم . تاآن موقع هیچ به‌فکر مقاومت نبودم .

ایضا " قسمتی ازمصاحبهٔ آقای رئیس‌جمهوری معزول ، با روزنامه فرانسوی " لیبراسیون " (مورخ ۶اوت ۱۹۸۱) :

لیبراسیون ــ چه کسی شما را مصمم کردکه دست به مقاومت فعال علیه خمینی بزنید؟

بنی صدرــ زنم ... اوسرنوشت مرا تغییرداد... من، وقتی ازمقام فرمانده کل قوا خلع شدم، میگفتم: من محکوممکه سیاوش دوران جدیدباشم. آنوقت زنم علیه من طغیان کرد. گفت چرا سیاوش باشی ورستم نباشی که مقاومت میکند؟ ... باین ترتیب بودکه من به فعالیت زیرزمینی ومقاومت علیه خمینی دست زدم.

***

با خواندن این جواب آقای رئیس جمهوری معزول به یاد قهرمانان کتاب " دائی جان ناپلئون " افتادم و صحنه هائی ازکتاب، مثل وحشت دائی جان ازدیدن دزد، یا وحشت دوستعلی خان ازشیرعلی قصاب وپناه بردن او به خانه اقوام، درنظرم آمد. شباهت ها عظیم بود. باین مناسبت سعی کردم با قرض گرفتن شبه قهرمان‌ها ازکتاب دائی جان ناپلئون، به این بازگشت پرنگرانی آقای رئیس جمهوربه خانه نزدهمسرودوستان، تجسم بدهم.

***

صحنه: سالن پذیرائی منزل آقای رئیس جمهوری است. چندمبل ساده ویک قالی متوسط تنها اثاث اطاق است. روی دیوارها یک عکس بزرگ آقای خمینی ــ یک عکس آقای رئیس جمهوری درحال بوسیدن دست آقا ویک عکس تمام قد رئیس جمهوری با لباس نظامی دیده می شود.

آقای بنی صدربیهوش‌وبی حواس روی یک مبل افتاده و چندمردوزن با چهره‌های نگران اوراا حاطه کرده‌اند. عینکش دست یکی ازحاضران است. همسرش، با چشمهای

اشک آلود مشغول مالیدن دست و پای اوست .

یک خانم چادری مسن ــ عذرا خانم جون ، اینقدر جوش نخور ، چیزیش نیست ، الان حال می آید . اصلا" پاشو جای این کارها یک استکان نبات داغ برایش درست کن .

عذرا خانم ــ عمه خانم ، با این دندانهایش که قفل شده چطور نبات داغ حلقش کنم ؟ آخ بمیرم الهی براش ... الهی بحق مرتضی علی آتش به ریشهٔ عمر آن آقا بگیره که شوهر بیچاره مرا اینقدر نچزانه . الهی بحق پنج تن ، آن آقا احمدگا میوش جلوی چشمش تیکه تیکه بشه ! خانعمو ، بی زحمت آن بالش را بگذارید زیر گردنش !

خانعمو ــ (با نگاه نگران باطراف) عذرا خانم ، با این حرفها یک کاری دست خودت و ما میدهی ها !

عذرا خانم ــ آخر ــ شما بفرمائید این طفلک بیگناه من چه قصوری کرده که با ید این بلارا سرش بیاورند ؟ چه خدمتی بوده که نکرده ؟ شش ماه آزگار را از صبح تا شب خواب و خوراک را به خودش حرام کرد ، توا ین مسجد و آن مسجد و اسه آقا و ولایت فقیهش سینه زد . گفتند عضو شورای انقلاب بشو ، شد . گفتند برو ماسک بصورتت بگذار توی دادگاه انقلاب حکم اعدام بده ، رفت داد . گفتند برو توی مجلس خبرگان بنشین قانون اساسی بنویس ، رفت نشست نوشت . گفتند کردستان را بزن ، زد . گفتند وزیر خارجه بشو ، شد . گفتند وزیر دارائی بشو ، شد . گفتند رئیس جمهور بشو ، شد . گفتند رئیس شورای انقلاب بشو ، شد . گفتند دست آقا را ماچ کن ، کرد . گفتند فرمانده کل قوا بشو ، شد ... آخر چه کاری بهش گفتند که نکرد آنوقت باید اینجوری مزدش را کف دستش بگذارند ؟

یک تازه‌وارد - چی شده‌خانم؟ چه‌بسرش آمده ، عذرا خانم ؟

خانعمو - هیچی علیقلی خان ، ازدرآمدرنگش مثل گچ ، گفت آقا مرا معزول کرده ، تا پرسیدیم چرا ، فقط گفت توطئه، اعدام، اعدام ، تیربارا ن ، وبعدازحال رفت .

علیقلی خان - خوب ، چرا یک دکترخبرنکردید؟

عمه‌خانم - بابا راست میگن آقای علیقلی خان ، چرا یک دکترخبرنمی کنید؟

علیقلی خان - بله آقا ، دست بدست نکنید . ننه‌آقا ، بدوبه مشباقربگوبرودا ین دکترا سلامی را بیاورد .

خانعمو - نه‌آقا ، دکترا سلامی عضوحزب جمهوری اسلامی است . همین دکترآصف خودمان مطمئن تراست .

ننه آقا - (دم پنجره) آهای باقر! (مشباقرکه پاچه‌شلوار را بالازده ، آبپاش بدست واردمی شود. از بالای سرحاضران گردن می کشد ورئیس جمهوری را نگاه می کند)

مشباقر - ای بابام هی ! پنداری آقا را مار زده .

خانعمو - مشباقر، باباجان ، بدودرِخانه دکتر آصف الحکما بگوفوری بیاید . امانگوبرای آقا میخواهی . بگوعمه‌خانم حالشان بهم‌خورده .

مشباقر - ازما میشنفید، آقا گرمیشان کرده یک خرده خاکشیریخمال بهشان بدهید .

خانعمو - پرحرفی نکن ، مشباقر، مگرتودکتری ؟

مشباقر - والله‌آقا ، دروغ چرا ، ماخودمان یک همشهری داشتیم . . .

خانعمو - (تند) گفتم برو! (مشباقرمیرود .ناگهان

ازگلوی رئیس جمهوری صداهای نامفهومی شنیده میشود)
رئیس جمهوری - (ازلای دندان) تو ... تو ...تو..
توطئه ... تیـ... تیـ... تیر...تیربار ان ...
عذرا خانم - وای الهی دورت بگردم، چشمایت را واکن!
منم، ابوالحسن، منم، من عذرا!
علیقلی خان - ابوالحسن خان، چشمهایت را واکن!
رئیس جمهوری - خلـ ... خلـ ... خلـ ... خلخالـی ...
عذرا خانم - الهی آتش به جون آن خلخالی بگیرد که اینقدر این طفلک زبون بسته مرا ترسانده.
علیقلی خان - از خلخالی که نباید بترسد. حکمش را خود ابوالحسن خان داده.
رئیس جمهوری - تیـ... تیـ ... تیـ ... تیربـاران ...
لا ... لا ... لا ... لاجوردی ...
علیقلی خان - حکم لاجوردی را هم که خود ابوالحسن خان امضاء کرد.
عمه خانم - حالا چقدر حرف میزنید! امضاء کرده که کرده، بچه دیده اینها چطور جوانهای مردم را میکشند، خوب حق دارد بترسد.
(مشباقر وارد میشود)
مشباقر - آقای دکتر مریض داشتند، گفتند الان میایند. اما از ما میشنفید خاکشیریخمال رودست ندارد.
خانعمو - مشباقر خواهش می کنم. طبابت نکن! مگر نمی بینی حال آقا خوب نیست.
مشباقر - (آهسته) ننه آقا، حالا آقا چی شده؟
ننه آقا - (آهسته) امام جوابشان کرده... یعنی آقا دیگر رئیس جمهور نیست.

مشباقر – (بلند) ای بابام هی ! آقاکه ازبچگی اینقدردلش میخواست رئیس جمهوربشه ... یک سال هم بهش وفا نکرد. خاطرمان میاد آقا ازآنوقت که یک الف بچه بود به خانم بزرگ میگفت من یک روزی رئیس جمهورمیشم ، همه‌تان را می برم توی قصر شاه ... نور به قبرش ببا ره ، خانم بزرگ هم قربون صدقه‌اش میرفت . میگفت الهی دوراین رئیس جمهورکوچولوی سفیدبلوریم بگردم ... تف به این روزگار ! خاطرمان میاد ما یک همشهری داشتیم ...

رئیس جمهوری – (همچنان) قُد ... قُد ... قُد .... قُد ...

مشباقر – پنداری آقا هوس مرغ کرده .

رئیس جمهوری – قد ... قد ... قد ... قد ... قدوسی .

(دکترآصف الحکماء واردمیشود)

دکتر– سلامت باشید ، سلامت باشید ، چه‌کسالتی دارند عمه‌خانم ؟

خانعمو – آقای دکتر ، مشباقرعوضی فهمیده ،آقاکسالت دارند .

دکتر – سلامت باشید . چه‌کسالتی ؟ بروید عقب ببینم !

(دکترآصف الحکماء بعدازمعاینه کامل چندقطره دوا از لای دندانها به‌حلق رئیس جمهوری میریزد)

دکتر – سلامت باشید ، سلامت باشید ، هیچ نگران نباشید . فقط هول کرده ، الان حالش جا می‌آید .

یکساعت بعد

(حال رئیس جمهوری جاآمده روی مبل با رنگ پریده نشسته وتسبیح می اندازد . خانم وسایرین هم روی مبلها

جا گرفته اند . عبدالله میرزا ، یک فکل کراواتی ، هم به جمع اضافه شده است . مشباقرونته آقا دوزانوروی قالیچه نشسته اند)

<u>عذرا خانم</u> ــ حرف زیادی نزن ! گفتم بایدمقاومت کنی.

<u>رئیس جمهوری</u> ــ توهم نفست ازجای گرم درمیآید !حرف یادگرفتی (بادهن کجی) مقاومت مقاومت ...

عذرا خانم ــ به‌به چشمم روشن ، حالا ادای مرا هم درمیآوری ؟

<u>عبدالله میرزا</u> ــ مومنت خانم جان ، ادانخواست دربیاورد . هول کرده چانه اش کج شده زبانش هم تپق میزند .

<u>خانعمو</u> ــ ازمن می شنوید بهتراست ابوالحسن خان همین امروزبرودودست آقا را ببوسدویک طوری ازدلشان...

<u>رئیس جمهوری</u> ــ من دست آقا را ببوسم ؟!

<u>عمه‌خانم</u> ــ حالا آسمون که‌زمین نمیاد . یک دفعه ماچ کردی این دفعه هم بکن !

<u>رئیس جمهوری</u> ــ (باهیجان) آن دفعه‌نمی دانستم با افکارملی گرائي وآزاديخواهي واسلام‌راستین من موافق نیست .

<u>عبدالله میرزا</u> ــ مومنت ، آقای ابوالحسن خان!توکه میگفتی بیست سال همنفسش بودی ، چطورهیچی نفهمیدی وندیدی ، که‌حالا این چندماهه یکباره‌چشمت واشد ؟ چه دوائی توی چشمت ریختی که‌اینقدریک دفعه‌پُرسوشد ؟

<u>رئیس جمهوری</u> ــ بهرحال من می خواهم تسلیم‌سرنوشتم بشوم ، من یک قربانی بیگناه هستم ،من سیاوش عصر جدیدهستم .

عذرا خانم – خدا شاهده ، به‌جان زهرا وفیروزه‌ام ، یک دفعه دیگرحرف تسلیم به‌سرنوشت وسیاوش مینا وش زدی ، همچه می زنم توی دهنت‌که دندانهات بریزه توی حلقت . یعنی چه ، تسلیم سرنوشت ! حالا آن زن اکبیری رجائی بیاد بمن پشت‌چشم نازک کند ، آن زن کچل رفسنجانی بنشیندا ین طرف وآن طرف بگویدشوهرم شوهرش را بیرون کرد !

عبدالله‌میرزا – خانم جون ، خواهش می کنم عیب روی زن وبچه مردم نگذارید .

عذرا خانم – اول نصیحتت می کنم اگرفایده نکرد می دانم چه‌کنم . خوب گوشهایت را واکن تو ، آسمون بری زمین بیای باید‌مقاومت کنی!

خانعمو – مقاومت کندکه‌چی بشود؟ این که‌دیگر رئیس جمهوربشونیست ، خودش ده دفعه نوشته وگفته که من استعفایم را به آقا داده‌ام که‌هروقت خواست به‌جریان بیندازد .

عبدالله‌میرزا – خوب ، بالاخره بیکارش که‌نمی گذارند . یک شغلی،یک کاری بهش می دهند . مثلا" ...

عذرا خانم – مثلا" فرماندارهمدان ؟

عبدالله‌میرزا – چه عیبی دارد؟ فکرکنداصلا" زمان شاه است .اگرآن موقع فرماندارهمدانش می کردند، کلاهش را نمی انداخت هوا ؟

مشباقر – ازما میشنفیدا ما مجمعه‌ی همدان را واسه‌آقا بگیریدرودست نداره ، کلی هم مداخل داره .خدابیامرز آقا بزرگ چقدردلش می خواست که‌آقا پیشنماز مسجد کبابیان همدان بشه . همان وقت ها ما یک همشهری

داشتیم . . .

عبدالله میرزا ـ پیشنهادخوبی است . اما من پیشنمازی مسجدسانفرانسیسکورا ترجیح میدهم .

عذراخانم ـ بالاخره چی شد؟مقاومت میکنی یا نه ؟

رئیس جمهوری ـ نه ، نه،نه ، من میخواهم تسلیم سرنوشت بشوم .

(عذراخانم با ژست تهدیدمشت را به طرف او بلندمیکند)

عذراخانم ـ نگذار آن روی سگ من بالا بیاید!

عبدالله میرزا ـ خانم‌جون ، خشونت بکارنبرید.این بچه طاقت ندارد .

رئیس جمهوری ـ (نالان) آخه من اگرمقاومت کنم میگیرندمیبرنداعدامم میکنند . این یک توطئه است ، کودتای خزنده است ، میخواهنداعدامم کنند ، من باید فوری یک جائی قایم بشوم .

خانعمو ـ خوب ، ابوالحسن خان ، حالا که خانم‌اصرار دارندمقاومت کن . برای قایم شدنت هم یک فکری میکنیم ، مثلا" میروی کردستان . . .

عبدالله میرزا ـ به به چه جای امنی ! نیست که موقع حمله به‌کردستان آن نطق کذائیش را نکردونگفت ، سربازها ، تاکارکردها را یکسره نکردیدچکمه‌ها را نکنید! نیست که بمب روی سربچه‌های کردنریخت !نیست که سنندج ومهاباد را به‌راکت نبست !

خانعمو ـ چطوراست که‌چندروزی منزل آقای منتظری مخفی بشود!

عبدالله میرزا ـ همان آقای منتظری که توی مجلس خبرگان به رئیس جمهورلقب " الدنگ " داد؟

عذرا خانم - بالاخره نگفتی مقاومت میکنی یا نه ؟
رئیس جمهوری - آخه من ۱۱میلیون رای داشتم. این یازده میلیون باید مقاومت کنند، نه من!
عذرا خانم - خوبه، خوبه! توهم با این یازده میلیونت!
عبدالله میرزا - خانم، ناراحت نباشید. این توی کلاس مدرسه همیشه سردرس حساب صفر میگرفت. سرامتحان نهائی هم با نمره قرآن شرعیات معدل آورد.
رئیس جمهوری - مزخرف نگو، عبدالله! همهٔ شما هاشاهد بودیدکه من چه فداکاریها برای مردم کرده‌ام، اتحاد من وملت گسستنی نیست. من هشت ماه توی جبههٔ جنگ بودم. یعنی شما این ها را ندیده میگیرید؟ یعنی شما نمیدانید که من ...
مشباقر- والله دروغ چرا، ما یکی میدانیم. ماشاءالله آقا توی جنگ ...
خانمعمو - مشباقر، خواهش میکنم‌تویکی دیگرحرف نزن!
رئیس جمهوری - (نالان) بگذاریدحرفش را بزنند!
مشباقر - (شکفته) ماخودمان به چشم خودمان دیدیم. یعنی ندیدیم اما مثل اینست که‌دیدیم. این پسراوسا اسمعیل پینه‌دوزکه‌رفته‌اجباری، میگفت مشباقر،کاشکی بودی میدیدی توی جنگ سوسنگردچطورآقاسوارا سب کهرش مثل شیرتومیدان جنگ ازاینوربه‌آنورمیتاخت، شمشیررا دورسرش میچرخاند. وقتی نعره میزدپنداری آسمون قرمبه شده،پنداری روزقیامت شده، میگفت ماکه‌خودی بودیم از ترس زهره‌ترک شده‌بودیم چه برسه به‌دشمن ... میگفت ماشاءالله آقا با یک ضرب شمشیرگردن پنجاه تاانگلیسا را انداخت جلوی پاشان، میگفت ...

رئیس جمهوری ــ (شکفته) خوب ، البته یک کمی هم مبالغه کرده ...
عبدالله میرزا ــ ولی مشباقر ، جنگ با عرب ها بودنه با انگلیسا ...
مشباقر ــ والله آقا دروغ چرا ؟ تا قبرآ ... ما که سواد نداریم پسراوسا اسمعیل میگفت که ...
عذراخانم ــ خفه شومشباقر !بگذار به کارمان برسیم . حالا قهرمان جنگ سوسنگرد مقاومت میکند یا نه ؟رستم میشود یا نه ؟ (رئیس جمهوری با نگرانی به سیخ بخاری که دردست عذراخانم است چشم دوخته است)
عبدالله میرزا ــ (آهسته) خوب ابوالحسن ، یک بله بگو فعلا" جانت را خلاص کن ، بعدکه ازاینجا رفتی ،آن وقت یک جوری بزن بچاک ،برو یک جائی که دست خانم بهت نرسد . بروآلمان ، فرانسه ... یا چه میدانم ، سانفرانسیسکو ...
رئیس جمهوری ــ (با چهرهٔ شکفته)بسیارخوب ، همسر عزیزم ، نصیحت ترا می پذیرم ومقاومت میکنم .
حاضران دست میزنندوباتفاق جلوی صحنه میایند درحالیکه رئیس جمهوری را درمیان گرفته اندسرودمقاومت میخوانند:
ما همه پیرو خط رهبریم ،برصف دشمنان حمله میبریم ...
انجزه انجزه وعده نصر نصر عبده ، ما مسلح به الله اکبریم
برصف مفسدان حمله میبریم . الله اکبر ــ بنی صدر رهبر

(۱۶ مرداد ۱۳۶۰)

مصاحبهٔ اشپیگل
باآیت الله خمینی

مصاحبه‌های چپ وراست آقای ابوالحسن بنی صدررئیس جمهوری سابق رژیم خمینی، ازوقتی به‌فرانسه پناهنده شده‌است ، خواندنی است : دادگاههای انقلاب ؟ به‌من مربوط نیست . خلخالی ؟ چه‌قاتل منفوری . شکستن قلم‌ها ؟ دست مسببش بشکند . اعدامها ؟ نامهٔ اعتراض نوشتم . بستن دانشگاه‌ها ؟ چه‌کاربدی کردند . کشتار کردستان ؟ روحم خبرندارد . دیکتاتوری ؟ سخت مخالفم. ناسیونالیسم؟ همیشه شعارمن بوده . حمایت ارتش ؟ خودم‌گفتم تکان نخورد . علت مبارزه ؟ نصیحت همسرم . برنامه‌آینده ؟ جانفشانی درراه‌آزادی ایران .

با این ترتیب تصورمصاحبه آقای خمینی هم باحراید ـ بفرض اینکه چهارصباح دیگراوهم به فرانسه پناهنده شود ـ کارسختی نیست .

من مصاحبه آقای خمینی بانمایندهٔ مجله‌اشپیگل را از حالابه‌خوبی درذهنم می بینم . این مصاحبه رابااستفاده ازقاموس خودآقای خمینی نقل میکنم .

***

"مصاحبه‌ام را باآیت الله‌خمینی درویلائی درکنارسن ،

که به سختی از طرف ژاندارم ها محافظت میشود، شروع میکنم. یک همافر (تصور میکنم همان کسی است که به فرار خمینی کمک کرده است) کنار آیت الله نشسته است. آیت الله که برای فرار ریش خودرا زده و سبیل را رنگ کرده است چندسالی جوان تر بنظر میرسد. از پنجره صدای تعدادی تظاهرکننده مخالف شنیده میشود:

حزب فقط حزب الله - میکشیمت روح الله

اشپیگل - حضرت آیت الله، امروز که بعداز دوسال و نیم دوباره به فرانسه برگشته اید چه احساسی دارید؟

خمینی - هیچ.

اشپیگل - بفرمائید چرا بحالت فرار از ایران خارج شدید و از فرانسه تقاضای پناهندگی سیاسی کردید؟

خمینی - بسم الله الرحمن الرحیم. یکبار دیگر دست امریکای جهانخوار از آستین این خائن ها بیرون آمد و یک همچه جنایتی را وارد کردند بر ملت ایران و این یک جریاناتی بوده و هست که همه ابرقدرت ها علی السواء همدستی کردند و توطئه کردند و همان کاری را بر من وارد کردند که یزید وارد کرد بر سید الشهدا سلام الله علیه و ناتوان اعلام کردند من را از برای رهبری برحسب اصل ۱۱۱ قانون اساسی و یک توطئه بود و یک کودتای خزنده بود و خوف آن داشتم که توطئه کنندا زبرای جان من و تکلیف الهی بود که در این توطئه که بر من واقع شد خارج بشوم از ایران عزیز و مبارزه کنم از برای نجات وطن از این استکبار جهانی ابرقدرت ها.

اشپیگل - شما مکرر فرمودید که اکثریت ملت ایران پشت سر شما هستند و ارتش با شماست. در اینصورت میتوانستید

درمقابل این کودتای خزنده ، مردم و ارتش را علیه آنها بسیج کنید . آنها دربرابر اکثریت ملت و ارتش چه میتوانستندبکنند ؟

خمینی ـ ارتش را اینها میخواستندتضعیف کنندهمان ارتش را که اینها به وجودش اشکال میکردندهمان ارتش که میگفتندطاغوتی است من استحکام کردم همین ارتش را از برای حراست مرزهای ایران عزیزامروزاین جنوداسلام همه با هم پشت سررهبرشان ایستاده اندلاکن من علاقه ای نداشتم که کشته بشوندجوان های ما که شهیدبشونداز برای محارست ازمن ولطمه ببینندزن ها وبچه های مردم مسلمان من ازارتشیان عزیزتمنی کردم که حرکتی نداشته باشنداز برای اینکه مع الاسف وقتی ارتش محاربه میکنند جنگ میشودتوفان میشودهی تاریک میشودهوا هی روشن میشود هوا هی توپ انداخته میشود جوان های معصوم کشته میشوند . من علاقه به این دارم که این ها خودشان به هوش بیایندویک قدری تفکرکنندونکشند مملکت را به تباهی .

اشپیگل ـ تصورمی کنیداگردرایران میماندیدباوجود این وجههٔ ملی ازطرف آن ها خطری شما را تهدید میکرد ؟

خمینی ـ البته این ها قطره ای بیش نیستنددرمقابل این سیل خروشان ملت همیشه درصحنهٔ ما ، لاکن این ها اززمان محمدرضا هم بدترمی کنند . این ها فاسد و مفسدند .همین خلخالی دستش به خون آلوده است به دست این جنایتکار صدها مسلمان معصوم رحمت الله علیهم شهیدشدند . این ها رحم نمی کنند به من طلبه این ها خصومت دارندبا من از برای اینکه من نصیحتشان کردم که رها کنند این راهی

را که دا رند میروند موعظه شا ن کردم که نکنند ا ین طـور
دیکتا توری که خفه نکنند ا ین طورصدا ی مردم را کـه
نشکنند ا ین طورقلم‌ها را که مسلوب نکنند ا یـن طـور
آ زا دی‌ها ی مردم را که تعطیل نکنند ا ین طوردا نشگا ه را ،
که نکشند ا ین طورا ین دا دگا ه‌ها ی ا نقلاب مردم بیگنـا ه
را .

ا شپیگل – ولی حضرت آ یت ا للـه ، آ ن طورکه گفته میشـد و
شنیده میشد ، تا قبل ا زبرکنا ری شما ا زمقا م‌رهبری، ا یـن
ا عدا م‌ها وسلب آ زا دی ها با تا ٔ ییدخودجنا بعا لی بـوده
ا ست ؟

خمینی – کذب ا ست ا ین ها تبلیغا ت مسموم ا برقدرتهاست
ا ین ها غا فل کردندشما را ا ین شیا طین که گفته ا ند مـن
تأ ییدکرده ا م ا ین ا عدا م‌ها را شما نبا یدا عتما دکنیدبه
ا ین جورحرف ها با زی میدهند ا ین ا برقدرت ها شمـا را ،
من وقتی به حسب آ ن چیزی که گفته میشدفهمیدم خلخا لـی
آ دم میکشدا شکا ل کردم به کا رش صدبا را شکا ل کردم بـه
کا رش لاکن مع ا لاسف تنبـه نشدوا دا مه دا دبه ا یـن
تبا هی ها وبه ا ین جنا یت ها .

ا شپیگل – شما که میفرما ئیدبا ا ین کشتا رها وا فرا ط کاریها
وا ختنا ق ها موا فق نبودیدآ یا نمیتوا نستید موضـوع را
علنا " به مردم بگوئیدوا زمقا م‌تا ن ا ستعفا ٔ بدهیدتا آ نها
درمقا بل مسئولیتشا ن قرا ربگیرند ؟

خمینی – من ا گرا ستعفا میکردم با آ ن جریا نا تی که بـود
وبا آ ن جنا یا تی که برمردم معصوم وا ردمیشـد بـا آ ن
قدرت ها ی شیطا نی که دا شتند ا قتدا ری برا یم نمی مـا ند
که محا رست کنم ا زملت عزیزا یرا ن ا ین طورنیست که مـن

فقط مانده باشم واشکال نکرده باشم، ماندم لاکن اشکال کردم به کار آن ها نامه نوشتم به شورای انقلاب نامه نوشتم به مجلس گفتم به آن ها که متنبه بشوید و از این نصیحت عبرت بگیرید و به تباهی نکشید خودتان را و منقطع نکنید خودتان را از ملت و تبری نکنید از ملت و خصومت نکنید با ملت .

<u>اشپیگل</u> – پس در واقع علت اساسی برکناری شما از مقام رهبری همین دفاع شما از حقوق و آزادی های ملت بوده است ؟

<u>خمینی</u> – البته یک چیزهائی بوده است که خلاف قانون بوده است و من همیشه تنبه داده ام و نصیحت کرده ام این ها را البته این طور نبوده که برحسب روایت در روزنامه های غربی نوشته شده و منعزل کرده باشد ملت عزیز ایران رهبرش را لاکن کودتای خزنده روزی بربنده واقع شد که دیدند از برای من ملت و ملی گرائی عزیز است محترم است این ها رفتند القاء رعب کردند به مردم که ملی‌گرائی بد است و خوب نیست و این طور است و چه طور است . لاکن این ها نشناخته اند ملت ایران را این ها گمان میکنند که همان ملت زمان محمدرضا ست ملت عزیز ایران حمایت میکند از من همه اقشار علی السواء مسابقه میکنند برای خدمت به من ، همین کوخ نشین ها مسابقه میکنند برای خدمت به من همین بلوچ ها و کردها و ترکمن ها مسابقه میکنند برای خدمت به من .

<u>اشپیگل</u> – ولی حضرت آیت الله ، از این هائی که فرمودید ، بعضی ها، مخصوصا " کردها، از دست شما خیلی زجر کشیده اند ؟

خمینی - این القاء شبهه شیطان بزرگ است روزی که حمله برکردستان واقع شد من با وجودکسالت در مریضخانه بودم گفتم به آن ها که وارد نکنید یک همچه جنایتی بر ملت کرد . این طور نبوده است که من خصومتی کرده با شم با ملت کرد ، لاکن این ها قتل کردند در کردستان به تباهی کشیدند کردستان را تا لطمه بزنند به من تا توطئه کنند به من .

اشپیگل - بفرمائید چه موقع به فکر فرار از ایران و شروع مقاومت افتادید ؟

خمینی - من بنا براین نداشتم که مقاومت کنم که جنگ بشود و هی توپ و تفنگ در برو دوجوان های معصوم شهید بشوند . من علاقه به این داشتم که تسلیم بشوم به سرنوشتم لاکن روزی که آن مسائل را فراهم آوردند و منعزل کردند من را از رهبری برگشتم به جماران این والده احمد آقا خیلی مقابله کرد یک حرف هائی زده شد و یک دادو بیدادهائی واقع شد به بنده گفت از شها دت خوف داری بنده او را توجه کردم که ما نگرانی نداریم از شهادت در راه ایران عزیز و اسلام عزیز چقدر ما درها بدون اینکه کسی الزامشان کند هی میآمدند گریه میکردند و به ما میگفتند دعا کنید شهید بشوند بچه ها مان میگفتند بچه های دیگر هم داریم شهید بشوند همچه ملت شهید پروری از شهادت خوف ندارد لاکن والده احمد آقا خیلی من را تنبه کرد خیلی نصیحت کرد که باید مقاومت کنی من هم بالاخره بنا را براین گذاشتم که با اتکال به خداوند تبارک و تعالی بیایم و مقاومت کنم ورسوا کنم اینهائی را که میخواهند دوباره اسیر کنند ملت ما را به دست ابرقدرت ها اینهائی که میخواهند دیکتاتوری کنند اینهائی که میخواهند

قلم‌ها را بشکنند اینها ئی که میخواهند شهیدکنند جوانهای بیگناه ما را .

اشپیگل - آیا درپایان این مصاحبه پیامی برای ملت ایران دارید؟

خمینی - من نصیحت میکنم ملت ایران را موعظه میکنم ملت ایران را که خوف نکنند از اینها ملت باید مبارزه کند با این مستکبرین ملت نباید هیچ تصور این را بکند که سستی بکند در مبارزه وکوتاهی بکند در این مبارزه با خصوم فرهنگ ایران با این خصوم ملیت ایران با این خصوم استقلال ایران همین طورکه من طلبه مبارزه میکنم ازبرای اینکه بخواست خداوند تبارک وتعالی به فخربرسانم ملت عزیز ایران را وا سلام عزیزا .

خداوند انشاء الله همه شما را وهمه ما را وهمه ملت را به لقاء خودش مشرف کند . والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته .

اشپیگل - حضرت آیت الله ، با اینکه مصاحبه تمام شد میخواهم یک سئوال خصوصی ازحضورتان بکنم : این آقای همافرکه اینجا نشسته همان کسی نیست که به شما درفرار تان از ایران کمک کرد ؟

خمینی - نخیر این احمدآقای ماست که ریشش را زده لباس همافری پوشیده .احمد ، سلام کن به آقا !

(۳۰ مرداد ۱۳۶۰)

شنیدم گوسفندی را...

حادثه در یک پرده و یک اپیلوگ
(براساس مسئله ۲۶۳۲ توضیح المسائل خمینی)

مسئله ۲۶۳۲ ـ اگر با گاو و گوسفند و شتر نزدیکی کنند، بول و سرگین آن ها نجس می شود و آشامیدن شیر آن ها هم حرام است و باید بدون آنکه تاخیر بیفتد آن حیوان را بکشند و بسوزانند و کسی که با آن وطی کرده، پول آنرا به صاحبش بدهد بلکه اگر به بهیمهٔ دیگری هم نزدیکی کند شیر آن حرام میشود.

محل : دادگاه انقلاب اسلامی

اشخاص :

متهم : مش کرمعلی گوسفندی، چهل و چند ساله.
شاکی : حجت الاسلام سید محمدحسین ازگلی، سی و چند ساله.
قاضی شرع : حجت الاسلام والمسلمین اوشانی.
دادستان : برادر علیخانی تبریزی.
منشی دادگاه.
پاسداران.

دادگاه با تلاوت آیاتی از کلام الله مجید شروع میشود :

قاضی شرع ـ متهم، مش کرمعلی، بلند بشوید و خودت را معرفی بکنید! اسم و شهرت و اسم پدر؟

متهم ــ کوچیک شما ، مش کرمعلی پسرچرا غعلی شهـــــرت جوزا ری .

قا ضی ــ شما قبول دا ری که نسبت به حضرت‌آقای حجت الاسلام اُزگلی ا یرا دضرب وجرح منجربه نقص عضوکرده ا ی ؟

متهم ــ آ قا ی رئیس ، با ین قبله محمدی ، با ین ســـوی چرا غ ... ما نوکرآ قا ی ا زگلی هستیم ، نوکرشما ئیـــم ، ما ...

قا ضی ــ گفتم قبول دا ری یا نه . جوا بش یک کلمه بیشتـــر نیست یا بله یا نه . مدا فعا تت را بموقع خوا هی کرد .

متهم ــ آ قا ی رئیس ، به قمربنی ها شم ما بی تقصیـــریم، ا صلا" ا ین آ قا نبودکه با گوسفندما بی نا موسی میکرد ... ا صلا" گوسفندها ی ما خودشا ن بی نا موسند .

قا ضی ــ پس قبول ندا ری . بنشین ! ا گربرا درعلیخا نی ، دا دستـا ن دا دگا ه نظری ندا شته با شند ، منشی دا دگــــاه ا دعا نا مه را بخوا نند !

منشی ــ (میخوا نند) بسمه قا صم ا لجبا رین، به عرض ریا ست محترم دا دگا ه ا نقلاب ا سلامی میرسا نند : متهم‌مش کرمعلی فرزندچرا غعلی شهرت جوزا ری ، معروف به‌کرمعلــــــی گوسفندی شغل گوسفندا ر ، متهم ا ست‌که سا عت یک بعدا ز نیمه‌شب پنجشنبه سیزدهم‌ما ه رمضا ن‌ا لمبا رک گذشتـــه ، هنگا می که‌حضرت آ قا ی حجت ا لاسلام سیدمحمدحسین اُ زگُلــی عموزا ده‌ٔ حضرت آ یت ا لله‌ا زگلی ا علی ا لله مقا مـه ، وی را ا مربمعروف ونهی ا زمنکرفرموده‌ا ند ، با همدستی برا در فعلا" منوا ریش ، ا یشا ن را مضروب ومجروح کرده وشدت ضرب وجرح به‌حدی بوده ا ست‌که‌بنا به‌گوا هی دونفرا زبرا درا ن پا سدا ر ، به علت پا ره‌شدن پرده‌ٔ گوش ، مجنی علیـــــه

شنوائی گوش چپ خودرا به میزان ۱۰۰ درصد، وشنوائی گوش راست را به میزان ۷۵ درصد ازدست داده است. متهم موصوف ضمن با زجوئی به این عمل ضدانسانی وضدانقلابی خود اقرار ضمنی کرده است ولی علاوه براینکه هیچگونه اظهار پشیمانی ننموده با وارد آوردن اتهامات گوناگون به شاکی و اهانت به مقدسات امت مسلمان، ماهیت ضد انقلابی خودرا کاملا" بروز داده است. توضیحا" معروض میدارد که حضرت حجت الاسلام ازگلی، که فداکاری های ایشان درصف روحانیت مبارز تهران، بخصوص دربهمن ماه ۱۳۵۷ درکنار مبارزان کبیر، حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای رفسنجانی وحضرت حجت الاسلام خلخالی وحضرات مرحومین آیات عظام مطهری وقدوسی نوّرالله مضجعهما، اظهر من الشمس است وجانفشانی های ایشان دراعتصاب روحانیون درمسجددانشگاه تهران، حاجتی به شرح و بیان ندارد، درمقابل امربه معروف ونهی ازمنکر، از طرف متهم موردفحاشی وضربات سیلی قرارگرفته اند. مضافا" باینکه متهم حین بازجوئی باکمال بی شرمی، به جناب ایشان اتهامات موهن وزننده ای وارد آورده است. برای روشن شدن ذهن قاضی محترم شرع دادگاه انقلاب اسلامی، قسمت هائی ازصورتجلسه بازجوئی متهم را که دلالت داردبر:

۱ ــ اقرار نامبرده به ایراد ضرب وجرح بوسیله برادرش.
۲ ــ اقرار به خصومت دیرین با حضرت حجت الاسلام ازگلی.
۳ ــ اهانت به استضعاف خانواده ٔ ایشان، به استحضار دادگاه محترم میرسانند...

قاضی ــ برادرعلیخانی، داستان محترم، فکرنمیکنید

خواندن مهملات این ملعون درداد گاه باعث تکدرخاطر حضرت حجت الاسلام ازگلی بشود؟ میتوانیم رای را صادر کنیم.

دادستان - خیر، از این مهملات گردی به دامن منزه حضرت آقای ازگلی نمی نشیند. وانگهی ایشان فعلا" در دادگاه حضورندارند. بطوریکه از دفتر ایشان اطلاع دادند امروز در مسجد موسی مبرقع سخنرانی دارند.

قاضی - دراین صورت برادرمنشی ادامه بدهد!

منشی - (بخواندن ادامه میدهد)، متهم دراولین بازجوئی، مضبوط درصفحه ۱۱ پرونده، عینا "میگوید:

" ما خوابیده بودیم، غلامعلی داداشمان ازخواب پرید به ما گفت بدو که گرگ آمده توآغل ... آخه ما چهل پنجاه تا گوسفند و میش داریم ... ما پشت سرش رسیدیم تو آغل. دیدیم داداشمان ازاینوروآنور خوابا ندتو گوش یکی... ما فقط سرتراشیده وریش سیاهش را دیدیم. پیراهن زیرشلواری سفیدتنش بود. گفتم چی شده، غلامعلی گفت این بی پدرداشت با یکی ازگوسفندها بی ناموسی میکرد. ماخودمان هم دست بلندکردیم بزنیم توپوزش، اما با این قبیله محمدی نزدیم واسه اینکه دیدیم آقای ازگلی خودمان هستند، آخه عمامه سرشان نبود ما اول بجا نیاورده بودیم".

بازجوی دادستانی انقلاب به او یادآوری میکندکه به فرض صحت، وطی با گوسفندگناهی نیست ومجازاتی ندارد و کتک زدن ندارد و شرعا " باید گوسفندرا بسوزانند و کسی که با حیوان وطی کرده فقط باید قیمتش را بپردازد. متهم با کمال بی شرمی پاسخ می دهد:

" آخه آقا، این غلامعلی ما خیلی ناموسی است اگرجلویش

را نگرفته بودیم خون بپا میکرد، تازه حق داشت خلقش تنگ بشه، واسه اینکه این آقای ازگلی دفعه اولش نبود که سراغ گوسفندهای ما میآمد..."

قاضی ـ ببینم، مقصودش این بوده که حجت الاسلام ازگلی خدای نکرده با گوسفند ...؟ استغفرالله! تکبیر!

حاضران ـ الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر.

متهم ـ آقای رئیس، ما غلط کردیم این حرفها را زدیم. ما نوکر آقای ازگلی هستیم. آقای ازگلی امام ماست. ما پشت سرشان نماز میخوانیم...

دادستان ـ همه جنایتکاران وقتی می بینند دست عدل اسلامی گلویشان را گرفته وراه فراری ندارند، پشیمان میشوند ولی حالا دیگر پشیمانی فایده ای ندارد. این مهملات را شما گفته ای یا نه؟

متهم ـ آقا، به قمربنی هاشم تقصیرما نبود. این آقای آیت الله بازجوما را قسم داد که هرچی میدانیم راستش را تعریف کنیم. ما هم به ضریح مطهری که گرفته بودیم قسم خوردیم. آخه ما چه گناهی داریم؟

قاضی ـ (به دادستان، آهسته) بازجو کی بوده؟

دادستان ـ (آهسته) حجت الاسلام وردا وردی.

قاضی ـ (با لبخند، آهسته) آهان، صحیح، جزء همان باند آقای منتظری! ... (به منشی) ادامه بدهید!

منشی ـ ... دفعه اول پیش از انقلاب بودکه آمدتوآغل ما، آنوقت هنوزآقا نشده بود، عمامه ای نبود. وقتی مچش را گرفتیم گفت صداش را درنیاریم پولش را میده.

ما یک گوسفندپروا رسی منی را سربریدیم وآ تش زدیم .بعد پولش‌راکه طلبکا ری کردیم ، گفت حا لاندا رم ، بعد همهی سرما ن دوا ند . ما گفتیم ا گرندهی به‌همه‌ا هل ده بروز میدهیم . برگشت توچشم‌ما گفت ا گردستم را روکنی منهم‌به همه میگویم را ستش نمیدا نم کدا م‌گوسفندبوده ، آ نوقت با ید همه‌گوسفندها یت را آ تش بزنی، بعدهم دیگرهیچوقت هیچکس گوسفندا زتونمی بره . ما هم دهنما ن را چفت کردیم . . .

متهم ـ آ قا ی رئیس ، ما غلط کردیم ، ما به‌گورپدرما ن خندیدیم‌این‌غلط‌ها ی‌زیا دی را کردیم . ما ا ین خا نه‌خشت وگلی را که‌آ قا بهش نظردا رند ، بخشیدیم به‌آ قا ما را برا ه خدا آ زا دکنیدبریم خا ک خودما ن را بسرما ن کنیم !

قا ضی ـ برا درا ن پا سدا ر ، متهم را سرجا یش بنشا نند .

متهم ـ آ خ !

قا ضی ـ برا درمنشی ا دا مه‌بدهد !

منشی ـ . . . درصورتجلسه مضبوط درصفحه ۱۳ پرونده ا ز زبا ن متهم میخوا نیم : " ما هما ن چندوقته‌شش تا گوسفندما ن را همین طوری سربریدیم‌آ تش زدیم .تا جا ئی که غلامعلی یک روزبه ما گفت : دا دا ش چطوره دیوا رآ غل را با لاببریم .بعدهم خشت وگل ریخت ودست بکا رشد ،کلی خرج گذا شت گردن ما . ما بهش گفتیم آ غل میش ها را ول کن وا سه‌ا ینکه ا ین آ قا میش با زنیست قوچبا زه.. ."
ودرهمین صفحه با زجوئی میخوا نیم‌که متهم‌میگوید : " ما به‌ا ین علی چوپا ن سفا رش‌کرده بودیم‌که‌وقتی گوسفندها را میبره چرا ، ا زجلوی خا نه آ قا ردنشه ، وا سه‌ا ینکه دیده‌بودیم یک نگا ه‌ها ئی به‌ا ین پروپا چه‌گوسفندها ی ما

میکردکه ما جای آن ها ازخجالت تا بنا گوشمان سرخ میشد ... میگفتیم اگرآقا با زچشمش به گوسفندها بیفته با زهم خاطرخواهیش گل میکنه شب میاد سراغشان ...

قاضی ـ استغفرالله! تکبیر!

حاضران ـ الله اکبر ، الله اکبر ، الله اکبر ، خمینی رهبر .

قاضی ـ برادرمنشی ادامه بدهد!

منشی ـ ... ودرمورداهانت به استضعاف خانوادگی حضرت حجت الاسلام ازگلی اظهارات متهم مضبوط درصفحه ۱۵ پرونده قابل ملاحظه است . با زجوبه متهم اظهار میدارد که بموجب گواهی دونفرازبرادران پاسدار سیلی‌های برادرمتهم موجب پارگی پرده گوش و از دست دادن شنوائی به میزان ۱۰۰ درصد درگوش چپ و نقصان شنوائی به میزان ۷۵ درصد درگوش راست ایشان شده است ، متهم جواب می دهد: " آقا ، ما سوادنداریم این صدبه صدوگوش‌به‌گوش واین حرف ها حالیمان نیست . اما به‌این قبله محمدی به‌این سوی چراغ،این اززاصل کر بود . ازهمانوقت که توحرم حضرت شابدولعظیم کفشدار بود ، بهش میگفتندحسین کره ... به‌نشانی اینکه یک دفعه هم یک جفت گیوه‌نوما را بلندکرد ." که‌کاملا" روشن است اهانت به اقشارمستضعف منظوروقصودمتهم بوده است ...

متهم ـ آقای رئیس ، به‌قمربنی هاشم ...

قاضی ـ پاسداران،متهم راسرجایش بنشانند!

متهم ـ آآخ ! آآخ !

منشی ـ ... همچنین دردنباله همین موضوع، مضبوط در

ذیل همان صفحهء پرونده میگوید:" این آقا یک گوشش از اول کربود، حالاهم نمیدانیم بیشترکرشده یا شدیا نه، اما امتحان کنیدصدای بع بع گوسفندرا ازنیم فرسخی میشنود..."
قاضی - استغفرالله! تکبیر!
حاضران - الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر.
منشی - دادستانی دادگاه انقلاب اسلامی وقوع جرائم مذکوررا نسبت به شخص حضرت حجت الاسلام ازگلی محرز میداندو...
(صدای صلوات ازخارج دادگاه بلندمیشود، یک پاسدار ازخارج دررا بازمیکندواعلام میکند: حضرت آیت الله ازگلی)
قاضی شرع - بفرمائید، حضرت حجت الاسلام سلام علیکم.
حجت الاسلام تنومندبین دوپاسدار ژ- سه بدست وارد میشود.
حجت الاسلام - سلام علیکم.
(همه به احترام اوبلندمیشوند).
قاضی - بفرمائید، بفرمائیدبنشینید. چطوراست حال حضرت عالی؟
حجت الاسلام - بله؟ چی فرمودید؟
قاضی - (خیلی بلند) حال حضرتعالی انشاءالله خوبست؟
حجت الاسلام - بله، الان تمام شد. مجلس خوبی بود.
قاضی - (خیلی بلند) انشاءالله فرصت داریدکه تا آخر محاکمه تشریف داشته باشید؟

حجت الاسلام ـ بله، راجع به ولایت فقیه در مسجد موسی مبرقع سخنرانی داشتم. (می نشیند).
قاضی ـ برادر منشی ادامه بدهد!
منشی ـ ... ودرنتیجه دادستانی دادگاه انقلاب اسلامی ازدادگاه محترم انقلاب اسلامی از نظر حقّ الناس صدور حکم قصاص درباره متهم را تقاضا دارد. از نظر حقّ الله نیز با توجه به اینکه شخص مورد اهانت وضرب وجرح یکی از فرزندان جان برکف انقلاب اسلامی است که از طرف حضرت آیت الله العظمی امام خمینی مدظله العالی مکرر...
حاضران ـ الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر.
منشی ـ ... مکرربعنوان یکی از شایسته ترین نگهبانان انقلاب وجنود اسلام از ایشان یاد شده است، عمل متهم از هرنظر یک عمل ضد انقلابی درخدمت صهیونیسم جهانی و امپریالیسم امریکای جهانخوار محسوب میگردد، بنائاً " علیهذا دادستانی، فساد درزمین ومحاربه با خدا ورسول خدا وامام امت را از طرف متهم موصوف محرز میداند ودراین موردنیز تقاضای صدورحکم شرعی دارد. والسلام علیکم و رحمت الله وبرکاته ـ دادستان دادگاه انقلاب اسلامی، سیدنصرالله علیخانی تبریزی.
متهم ـ یعنی ما ضدانقلابیم؟ ... ای آقای رئیس، ای آقای رئیس، به این قبله محمدی، به این سوی چراغ.. آخه ما که سه ماه آزگار کسب وکارمان را ول کردیم، توی خیابان ها دادکشیدیم مرگ برامریکا ...
قاضی ـ برادران پاسدار!
متهم ـ آخ! آخ! ... آقای رئیس ما خودمان صدتا

ضدانقلاب را ... آخ !
قاضي ـ حضرت حجت الاسلام ازگلي ، به عنوان شاكي خصوصي اگرفرمايشي دارند بفرمايند... مثل اينكه نشنيدند . برادر منشي ، اين عرض مرا روي يک كاغذيادداشت كنيد ملاحظه كنند !
(منشي يادداشت ميكندوبه آقاي ازگلي ميدهد) .
حجت الاسلام ازگلي ـ بسم الله الرحمن الرحيم . وفي القصاص حياة يا اولوا الباب . بنده تقاضايم را قبلا " به محضردادستاني محترم انقلاب اسلامي اعلام كرده ام . از نظرحق الناس بنده اهانت ها وتهمت هاي متهم را به حسب امرالهي مي بخشم ، لاكن براي ضرب وجرح تقاضاي قصاص دارم وبه لحاظ اينكه شخصا " درا ثرضربات وارده قوت وقدرت ندارم كه به گوش متهم سيلي ها را به نحوي بزنم كه منجربه پاره شدن پرده گوشش بشود ، عليهذا به برادرمصطفي كل مهدي ، معروف به مصطفي گاريچي ، كه الان بيرون دادگاه منتظراست ، وكالت ميدهم كه به جاي بنده دوسيلي قصاص را به متهم بزند ...
متهم ـ يا قمربني هاشم ، خودتان به دادمان برسيد ! آقاي رئيس ، اين مصطفي گاريچي ...
قاضي ـ برادران پاسدار !
متهم ـ آخ ! ... آقاي رئيس ، اين پارسال يكي زد توگيجگاه گاوميش رحيم شيري ، گاوجا بجا سقط شد ... آخ ! ... آقاي رئيس ، ما به چک دوم نميرسيم ،آخه رحم كنيد ... آخ !
حجت الاسلام ازگلي ـ ... لاكن ازنظرحق الله ، البته به نظرقاضي محترم شرع واگذارميكنم .

قاضی ــ متهم، ادعانامه دادستان را شنیدی، اظهارات حضرت حجت الاسلام ازگلی را هم که با کمال سعهٔ صدر قسمتی از گناهان ترا عفو فرمودند، شنیدی ...

متهم ــ خدا انشاء الله سایهٔ آقای حجت الاسلام را از سر ما کم نکنه، اما اگر مصطفی گاریچی به ما چک بزنه دیگه گذشت آقا بدرد دنیای ما نمیخوره.

قاضی ــ حالا اگر در دفاع از خودت حرفی داری بزن!

متهم ــ والله آقای رئیس، چه عرضی داریم. ما غلط کردیم که داداشمون آقا را زد. الهی این دستهای دست بندزدهٔ ما چلاق بشه که داداشمون زد توگوش آقا. خدا بسرشاهده ما از این غلط ها بلد نبودیم بکنیم. آن آقای با زجو ما را هی شیرکردکه حرف بزنیم. قسممان داد که هرچی میدانیم بگیم ... اصلا" ما آقای ازگلی را قربانشان بریم ندیدیم. یعنی دیدیم، اما توآغل ندیدیم. اصلا" آقا ازگوسفند بدشان میاد ...

قاضی ــ توکه با زداری جرائم خودت را سنگین تر میکنی. خوشبختانه آقای ازگلی نمی شنوند. ازخودت دفاع کن!

متهم ــ والله آقا ما سواد نداریم. ما چی عرض کنیم که خدا را خوش بیاد ...

قاضی ــ دراین صورت ختم محاکمه اعلام میشود.

ازبیرون دادگاه صدای شعارهای جمعیتی شنیده میشود: کرمعلی گوسفندی اعدام باید گردد.

<u>یک دقیقه بعد:</u>

قاضی ــ برادر منشی دادگاه، رای دادگاه را قرائت کند!

منشی ــ بسمه قاصم الجبارین. دادگاه انقلاب اسلامی بعد از رسیدگی کامل به موارد اتهام مشکرمعلی فرزند

چرا غعلی معروف به‌کرمعلی گوسفندی وا ستماع ادعانامه دادستان وشهودواظهارات شاکی ومتهم وشورکافی ،رای خودرا بشرح زیرا علام میدارد: به‌عنوان حق الناس متهم کرمعلی فرزندچرا غعلی راازنظرایرادضرب وجرح مشمول قانون قصاص ومستحق مجازات میداندوباستنادماده ۷۵ قانون مذکورمقررمیدارد که مجنی علیه حضرت حجت الاسلام سیدمحمدحسین ازگلی قصاص را به‌وسیله وکیل خود مصطفی کل مهدی معروف به مصطفی گاریچی ، درباره متهم‌اجرا نمایند. به‌لحاظ حق الله با توجه به‌اینکه شخص مضروب یکی از ارکان مهمه‌جمهوری اسلامی وازخدمتگزاران صدیق امام امت مدظله‌العالی میباشد، ومتهم‌به‌این امرعلم واطلاع کافی داشته‌است وبه‌نظرمیرسدکه به‌تحریک ایادی خارجی یک نقشه خائنانه صهیونیسم‌وامپریالیسم امریکای جهانخوار را اجرا کرده ، مضافا"به‌اینکه ضمن با زجوئی به مقدسات امت شهیدپروروهمیشه درصحنه اهانت غیرقابل بخششی کرده‌است ، عمل اویک اقدام ضد انقلابی‌شناخته میشود. بناءً علیهذا وی را به‌عنوان مفسدفی‌الارض ومحارب با خدا ورسول خدا وامام‌امت به‌اعدام محکوم ...

متهم ـ ای آقای رئیس ما عرض داریم . باقیش را نفرمائید تا یک کلمه عرض ما را بشنفید. آخ !

قاضی ـ برادران پاسدار بگذارید متهم حرفش را بزند .

متهم ـ به‌این قبله محمدی ما بیگناهیم ... ما نوکر آقای آیت الله‌ازگلی هستیم . اصلا" ماخریم ، اصلا" گورپدرگوسفندهای ما ، اصلا" تمام گوسفندهای ما فدای یک تارموی آقای ازگلی ، اصلا" گوسفندهای ما خودشان

بی نا موسند. اصلا" نا موس ندارند، اصلا" خودشان رفته اندسراغ آقای ازگلی، اصلا" نا موس گوسفندهای ما فدای سرامام خمینی ...
حاضران ــ الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر.
متهم ــ ای آقای رئیس، جان بچه هاتان، جان امام، اجازه بدیدما یک دقیقه با آقای آیت الله ازگلی تنهائی حرف بزنیم.
قاضی ــ اگرحضرت حجت الاسلام موافقت بفرمایندما حرفی نداریم.
حجت الاسلام ــ بنده مخالفتی ندارم.
قاضی ــ دراین صورت چنددقیقه تنفس اعلام میکنم. ما برای اقامه نماز میرویم. برادران پاسدار حضرت حجت الاسلام را با متهم تنها بگذارند.

ایپلوگ

متهم ــ گوش راستت را بیا رجلو، ... آممدحسین آقا حالا که تنها شدیم ...
حجت الاسلام ــ زهرمار وآممدحسین آقا، ادبت کجا رفته، ملعون ضدانقلاب؟
متهم ــ ببخشید، غلط کردیم. ما سوادنداریم ... آقای آیت الله، ما نوکرشمائیم. نگذاریدناحق ونا روا ما را تیربا ران کنند. ما زن وبچه داریم. ما رادم گلوله ندید.

(حجت الاسلام چهارزانوروی نیمکت می نشیند. تسبیح می اندازدوزیرلب دعا می خواند)
متهم ــ بیا شیدصدتا چک بما بزنیدجای دادشمان ما را

به راه خدا آزاد کنید. ما دستتان را میبوسیم. (دست او را میگیرد، مکرر میبوسد)

حجت الاسلام ـ ...

متهم ـ آخه یک چیزی بفرمائید، ما تا آخر عمر نوکریتان را میکنیم. بیائید و آقائی کنید.

حجت الاسلام ـ ...

متهم ـ این خانه بی قابلیت ما هم مال شما، به همان قیمتی که خودتان خواسته بودید...

حجت الاسلام ـ ...

متهم ـ بیست تومنش هم هیچی ...

حجت الاسلام ـ من ممکن است از حق الناس گذشت کنم ولی حق الله را کاری نمیشود کرد.

متهم ـ ده تومن دیگه هم ندید، حق الله را هم صاف و صوف کنید.

حجت الاسلام ـ حق الله را به این آسانی نمیشود صاف و صوف کرد، بیچارهٔ مرتد!

متهم ـ اگر این آقایی را بفرمائید آن گوسفندشالیه... میدانید کدام را عرض میکنم؟ آن دست و پا سفیده، دنبه گنده... آنرا میفرستم منزل کوچیکیتان را بکنند.

حجت الاسلام ـ استغفرالله از دست تو مش کرمعلی ... تو هم خیلی زبان بازهستی ها! حالا من یک صحبتی با قاضی شرع میکنم ببینم چه میشود!

صدای سرود امت حزب الله شنیده میشود:

الله اکبر ـ الله اکبر ـ خمینی رهبر.

این بانگ آزادی کز خاوران خیزد

فریاد انسانهاست کز بیکران خیزد

این خروش خشم انسان های دربنداست
حبل المتین توده های آرزومنداست
الله اکبر ـ الله اکبر ـ خمینی رهبر

(۱۳ فروردین ۱۳۶۱)

خمینی در بهشت

بمناسبت سومین سالگردشهادت استاد مطهری ، روزنامه " جمهوری اسلامی" درشماره یکشنبه ۱۲ اردیبهشت ، مرثیه سوزناکی تحت عنوان " شهیدعشق مطهری" چاپ کرده است که درآن میخوانیم :

" جای تورا درمجالس ومحافل ، دردانشگاه وحوزهٔ علمیه، درمسجدوحسینیه خالی می بینیم ، گرچه اینک جمعتان جمع است ، ودرفردوس اعلی کنارشهدای بزرگواری همچون آیةا ... بهشتی،آیةا ... مدنی ، آیةا ... دستغیب ، رجائی ، باهنر ، هاشمی نژاد ، مفتح ،قدوسی، قاضی طباطبائی ، آرمیده ایدوازرضوان الهی بهره مندید ... "

این جمعِ جمع را دربهشت مجسم بفرمائید! بنده که ابدا" میلی به رفتن به بهشت باوجوداین آقایان ندارم و دوزخ را با همهٔ سوزوسوختش انتخاب میکنم .

بقول سعدی شیراز :

کس نیاید به پای دیواری   که برآن صورتت نگارکنند
گرترا دربهشت باشدجای   دیگران دوزخ اختیارکنند

این ازمن ، شما چطور؟ حاضریدباوجوداین جماعت به بهشت بروید؟ ... نمیدانید؟ ... پس بیائیدنگاهی به

بهشت بینداریم، اما بهشت چندسال بعدکه " آقا " و "اتباع" هم‌به‌جمع کنونی ملحق شده‌باشند .

*

گزارش از جبرئیل امین

پیشگاه مبارک خداوندگاری ارواحنا فداه

توقیرا " بشرفعرض پیشگاه مبارک میرساند ،

پیروگزارشهای معروضه‌قبلی درباره‌ٔ مزاحمت‌هائی که دارودسته‌آقای خمینی برای مقیمین محترم بهشت فراهم آورده‌اند ، برحسب اوامرمطاع مبارک ، با همکاری سازمان اطلاعاتی ۳۶ میلیاردی بهشت ، تحقیقات کافی بعمل آمد .بنظرچاکرمسائل ومشکلات طوری است که‌به‌آسانی قابل حل وفصل نمی باشدواصلح اینست که بخش این آقایان ازسایرقسمت های بهشت ازطریق دیوارکشی جدا شود . به‌عنوان توضیح بیشتربه‌چندمسئله که مبتلابه روزانه‌ماموران ، ازملائک مقرب گرفته‌تافرشتگان مهماندارو‌فرشتگان محافظ میباشد ، اشاره‌مینماید :

۱ ــ مسئله بهداشتی

یکی ازاهم مشکلات روزمره ، مسئله‌نظافت حوض‌کوثر است . آقایان حجج اسلام بهیچوجه حاضربه‌کمترین گذشتی درجهت رعایت اصول بهداشتی به‌منظورحفظ محیط زیست این حوض ومتعلقات آن نیستند . توضیح آنکه هرکدام از آنها روزانه دوالی چهاربارباربرای غسل جنابت به‌حوض مذکورواردمیشوند و به‌خواهش مکررسرپرستان ومربیان دائربرگرفتن دوش قبل ازدخول درآب ، اعتنائی نمی نمایند . مضافا " به‌اینکه ازپوشیدن مایو ، به عنوان اینکه یک اختراع غربی است خودداری و با

لنگ های مشکوکی آب تنی میکنندواز طرفی حین غسل ، گذشته از بعضی حرکات ناشایست آلوده کننده ، از شستن دهان وبینی مضایقه ندارند . درنتیجه سایرمقیمین به علت آلودگی بیش از حد آب این حوض ، همگی به چشمه سلسبیل هجوم آورده اند ، که علیرغم احداث یک باب استخرجدیدزیرچشمه سلسبیل ، ازدحام بیش از اندازه مانع نظارت دقیق مربیان وماموران نجات غریق شده و درهفته گذشته چندموردخفگی درآب داشته ایم .

۲ ـ مسئله روابط خانوادگی

آقایان علماءِ اعلام داروددسته آقای خمینی با اینکه خودشان همه جا میروندواز نعمت های بهشتی به حدافراط بهره مند میشوندبه همسرانشان اجازه بیرون آمدن ازخانه ومعاشرت با غلمان را نمیدهندواین امرموجب برخوردهای ناهنجاری درمحیط آرام بهشت میشود . بعنوان نمونه سه روزقبل شهیدسیدعلی خامنه ای درحالیکه با یک حوری دست درگردن گردش می کرده درپارک مجاور درخت سدرةالمنتهی ، همسرش را با مردی که با زوبندمخصوص غلمان را داشته ، درحال صحبت دیده است . با سبعیتی دوزخی به مردنامبرده حمله واورا مضروب ومجروح کرده است بطوریکه نامبرده هم اکنون دربیمارستان شماره ۱۳ غلمانیه بستری است وبه علت اصابت لگدبه زیرشکمش احتمالاً برای همیشه ازانجام وظیفه محروم خواهدشد . سیدعلی نامبرده سپس همسرش را مجبوربه سرکردن چادر وروبنده نموده است . (ماموریـن انتظامی به ملاحظه حفظ زیبائی محیط پارک ازاین عمل وی ممانعتی به عمل نیاورده اند .)

۳ – مسئله بیکاری

بیکاری آقایان یکی از موجبات عمدهٔ مزاحمت ها ئی است که برای دیگران فراهم می آورند. روزانه صدها نامه به کمیسیون عرایض مینویسند و مصرانه تقاضای ایجاد تکیه و مسجد برای تشکیل مجالس روضه خوانی مینمایند. حتی چندروز قبل شهید فلسفی درمحوطهٔ زیردرخت طوبی، درهوای آزاد مجلس روضه خوانی ترتیب داده که چندنفر از آقایان منبر رفته اند و خواندن روضهٔ دوطفلان مسلم به وسیله یکی از آن ها، موجب اعتراض شدید دوطفلان، که اکنون ما شاء الله مردهای برومندی شده و در بهشت مصدر خدمات مهمی هستند، شده است. عده ای نیز به علت عدم توانائی ترک عادت، به حفر قبر درچمن های بهشت مشغول شده اند. از طرفی شهیدان موسوی تبریزی وخلخالی طی نامه های مکرر مصرا" تقاضا دارندکه هفته ای چندنفر از دوزخیان برای اعدام به آنها سپرده شوند.

۴ – مسئله خوراک

آقایان، بخصوص مدرسین حوزهٔ علمیهٔ قم، به علت افراط درخوردن عسل وشیروانجیروشرابا " طهورا، غالبا" به ناراحتی جهازهاضمه مبتلاودربیمارستان بستری هستند. واین امرعلاوه براینکه موجب اشغال اکثراطاق های بیمارستان شماره ۲ میشود، آقایان کسالت خودرا به مسمومیت غذائی، درنتیجه بدی نوع گاوهائی که در منبع شماره ۱۳ دوشیده میشوندویابدی نوع زنبورهائی که درمنبع شماره ۱۷ مشغول تولیدعسل هستند، وگاهی به عدم نظافت جوی های شیروعسل نسبت میدهند. واین اظهارات ایشان موجب بروزشایعاتی نظیرشیوع اپیدمی

وبای التوردربهشت شده وبهانه ای به دست وسائل ارتباط جمعی خارجی برای حملات مغرضانه علیه فردوس برین میدهد.

۵ - مسئله جنسی

آقایان دربدو ورود ، میزان حورالعین وغلمان مورد نیاز روزانه خودرا اعلام کرده اندکه مرتبا " دراختیار آنان گذاشته میشود. معهذا گرفتاریها ومشکلات فراوانی بوجودمیآورند. ازجمله تجاوزبه حریم یکدیگرمینمایند که این امرموجب نزاع وزدوخوردهای روزمره میشود. برای مثال چهارروزقبل بعلت تجاوزشهیدبهشتی به غلمان شهیدرجائی برخوردتندی بین آنها روی داده ودرملاء عام باالفاظی نظیر" عمله " و" ساواکی" به یکدیگرتوهین نموده اندکه خوداین امرموجب اعتراض شهیدنصیری و سندیکای مستقل عمله ها شده است .نمونه دیگرشهید حسینعلی منتظری است که باوجودسهمیه چهارده حورالعین روزانه ، صحبتی ازملکه زنبورهای عسل شنیده وبه تصور اینکه ملکهء مذکورانسان وصاحب موء سسه تولیدعسل است ، اصراردرصیغه کردن اوداشته ومهماندا ران باهزارزحمت به اوحالی کرده اندکه ملکه زنبورهای عسل ازجنس خود زنبورهاست وزن نیست .

۶ - مسئله غم غربت

دراین موردبعنوان نمونه واقعه ای راکه عصردیروزدرقصر شهیدحسینعلی منتظری اتفاق افتاده وموارد مشابه به آن بسیاراست ، بشرفعرض میرسانند. ولی اجازه میخواهد برای رعایت امانت عین مذاکرهء این شخص بایک ملک مهماندارراکه عینا " وبدون هیچگونه دخل وتصرفی اازروی

نوار ضبط شده درکامپیوتر مرکزی نظارت ، پیاده شده است ضمیمه نمایدوتوضیحاً " معروض داردکه اگر بعضی کلمات با رسم الخط عادی کمی متفاوت است ، معلول لهجهٔ خاص شهیدمنتظری است .

(صدای باز شدن یک پنجره)

صدای منتظری – آهای ! آقای ملکی مهماندار ! آقای ملک !

صدای ملک – بله ، بفرمائید .

منتظری – یک تکی پا تشریف بیارینداینجا ، عرض دارم .

ملک – چه امری بود ، قربان ؟

منتظری – ما اینجا اگه از حال وروزگاریمون شیکایتی داشته باشیم ، به کی باس بوگوئیم ؟

ملک – به بنده امربفرمائید !

منتظری – اُ میخوام بدونم ، یک عمری به ما وعدهٔ غلمان توبهشت دادند ، پس کو این غلمان ؟

ملک – غلمان ؟ کی به جناب عالی وعدهٔ غلمان داده ؟

منتظری – حضرتی باریتعالی .

ملک – والله ، بنده از همچه وعده ای خبرندارم ،درجریان نیستم .

منتظری – چیطوردرجریان نیستی ! شوما عربی بلدی ؟

ملک – ای ، مختصری .

منتظری – خوب ، پس بیا خودت نیگا کون .این کلامی خدا هست یا نه ؟ این آیه ۲۴ ازسورهٔ " الطور" هست یا نه ؟ خوب ، چی موگوئد؟ میفرماید :"ویطوف علیهم غلمان لهم کانهم لولوء مکنون " ، حالامتوجه شدید؟

ملک – غلمان ولوء لوء مکنون را فهمیدم ولی بقیه اش

را نه .
منتظری ـ یعنی موگوئد" دربهشت ،دور و وری بهشتی ها یک پسرانی میگردندکه عینهولوء لوء مکنونند... یعنی عینهومروا ریدی نهفته اند... پس چیطورس که ما این لوء لوء های مکنون را نیمی بینیم؟ یا ما عوضی اومدیم بهشت یا ...
ملک ـ قربان، غلمان مربوط به خانم های بهشتی است. برای آقایان حورعین درنظرگرفته شده .
منتظری ـ خوب ، اگه حوری عین به مزاجی یکی نچسبید چیکار باس بوکوند؟ باس از تنهائی وبی کِس وکاری و غمی غریبی وغریت بیمیرد؟
ملک ـ ای ، آقای شهیدمنتظری ! اینهمه حوری تو قصرتان هست ، ازطرفی شکرخدا همه خانواده تان دوروبرتان هستند . بازهم شما تنهائید؟ بازهم غم غریبی وغربت دارید؟
منتظری ـ ای آقای ملک ! حوری وخانواده وزن وفرزند که دلی آدمووا نیمی‌کوند . این عیالی ما که صبح‌تا شوم قر میزند، این پسرمون ممدهم که ازاصل خل وچلس ،اینکه بهش موگوئند ممدرینگو ، اینها انیس ومونسندیا خاری مغیلون ؟
ملک ـ بهرحال موضوع غلمان خیلی روشن است .غلمان مخصوص خانم های بهشتی است .
منتظری ـ میخوام ببینم این آقای کیانوری با لشویک ازخانم های بهشتی است که صبح تا غروب غلمان از سروکله اش بالامیرد؟ تازه این غلمانوهم‌ولش کون ... این آیهٔ ۱۹ ازسورهٔ " الدهر" راچی چی موگوئی ؟

بیا خودت نیگا ەکون ! میفرماید : " ویطوف علیهم‌ولدان مخلدون اذا رایتهم حسبتهم لوء لوءا " منثورا " " اینو که‌دیگه‌نیمی تونی بوگوئی نیمی فهمی !

ملک ـ والله یک لوء لوء منثور را فهمیدم ولی بقیه‌اش را . . .

منتظری ـ توهم چقدرکم سوادی . . .آدم‌عربی ندوند یعنی هیچی نیمی‌دوند . . . بیا ، معنی فارسیش هم‌زیرش نوشتس، املا" خودتان بگیریندبخونیند !

ملک ـ (میخواند) دراطراف بهشتیان پسرکانی زیباکه تاابدنوجوانندمیگردندکه‌وقتی بدانها می نگـــــری می پنداری که‌لوء لوء منثورند .

منتظری ـ لوء لوء ی منثورهم‌که‌میدونی ، یعنـــــی مرواریدهای پراکنده‌اند . . . خوب ، اینکه دیگـــه مو لادرزش نیمیرد . . . . پس‌کجاندا ین لوء لوء های پراکنـــده که‌ما نیمی بینیم ؟

صدای یک گروه‌ـ حزب‌فقط حزب‌الله ، رهبرفقط روح‌الله

منتظری ـ بازاین حزب‌اللهی های ذلیل مرده ریختنـــد توخیابون .

مستخدم‌ـ قربان ، دونفرنماینده‌حزب‌اللهی‌های شهیـــد میخواهندشرفیاب بشوند .

منتظری ـ بازچه مرگشونس ؟

مستخدم‌ـ یک عرضی دارند ، قربان .

منتظری ـ (فریاد) بگوبرندپیش‌آقای خمینی. مــــن دارم یک مسئله‌مهم مملکتی را باآقای ملک حل وفصـــل میکونم .

مستخدم ـ قربان، خیلی اصرار میکنند. کلیدبهشت همگردنشان است.
منتظری ـ (عصبانی) با اون کلیدبرندقفلی خونه عمه شون را واکونن ... چیطورشدیک دفعه دادنیمی زنند حزب فقط حزب الله ، رهبرفقط حسینعلی ؟ ... بعله، عرض میکردم ، آقای ملک ، که چیطورس ما این لوءلوء های پراکنده را نیمی بینیم؟
ملک ـ والله ... عرض شودکه ... مثل اینکه اینجا دیگرحق با شماست. اجازه بفرمائید... یک لحظه ... الوالو! الو، مرکز؟ لطفا " سازمان بسیج لوء لوء منثور رابدهید! ... الو، سازمان بسیج لوء لوء منثور؟
صدا ـ (ازگیرنده) بله، بگوشم.
ملک ـ خواهش میکنم فورا " یک لوء لوء منثوربفرستید قصرشهیدحسینعلی منتظری.
صدا ـ (آهسته) همان یاروکه بهش میگفتندگربه نره؟ آنکه معروف بودبه...
ملک ـ (جدی) خواهش میکنم!
صدا ـ اطاعت!
ملک ـ مخابره تمام.
منتظری ـ چی شد؟ میفرستندبالاخره یا نه؟
ملک ـ بله قربان.
(صدای هلی کوپتر)
(صدای دست زدن وخنده وشادی شهیدمنتظری)
منتظری ـ اومدیم آی اومدیم... با نازواطوا راومدیم...
ملک ـ آقا، آرام بگیرید... خوب نیست درانظارمردم ... ببینیدعابرین دارندزپاشین نگاهتان میکنند.

منتظری ـ آخه‌طاقتم طاق شدس ... ببینم! آقای ملک! این یاروکه‌ازهلی کوپتردارد پیاده میشد، خلبان هلی کوپترس ؟

ملک ـ نخیرآقا ، همان سفارش خودتان است .

منتظری ـ بی بینم! بی بینم! چی شدچی شد، آقای ملک ؟ این نره خر دوذرع قدی با اون سبیل های دسته‌جا روئیش ، این همان لوء لوء منثورس ؟ این همان مروارید‌ی پراکندس ؟ اون پسرک زیبائی که تا ابد نوجوونس ؟ اینکه سنی بهزاد نبوی را دارد!

ملک ـ بله‌قربان همین است .

منتظری ـ الهی بردسری قبری پدرش پراکنده‌بشد! اگه اینومیخواستم که‌همون دنیا داریوشی فروهربود! ... یالله ، بگوئید برگردد. زودبوگوئیدبرگردد. اصلا" ازخیری‌لوء لوی مکنون ولوء لوی منثورگذشتیم .

ملک ـ الوالو! الو، آقای لوء لوء ی منثور، فورا" به مرکزبسیج برگردید. مخابره‌تمام ... ببینید، آقای شهیدمنتظری،بیخودمزاحم مردم میشوید.

منتظری ـ واقعا" که! حیف ازآن همه‌طاعت وعبادتی که کردیم. حیف ازآن خطبه‌های نمازجمعه‌که‌خوندیم. حیف ازآن همه‌دعای کمیلی که‌خوندیم. اینهم‌عاقبتی مون ، که لوء لوء ی منثورمون عینی داریوشی فروهرس! ماکه مثلا" فقیهی عالیقدرش بودیم ازاینا واسمون میفرستند. فکرشوبوکونین اگه آقای هاشمی رفسنجانی لوء لوی منثور بخوادچی براش میفرستند؟! گیرم که‌اون این جوریش را دوست میدارد.

ملک ـ خوب ، اگرامری نداشته باشیدبنده مرخص بشوم

به کاری دیگر برسم.
(چند لحظه سکوت)
منتظری ـ بی بینم، آقای ملک، اگه امشب کاری مهمی نداشته باشیند... موگوشم‌ها، اگه بیکار باشیند، امشب یک شومی با یک شراب "طهورای زنجبیلی خدمتتون بخوریم! یک خرده هم عربی با تون کار میکونیم...
ملک ـ آقا خجالت دارد! دستتان را بکشید عقب!
(صدای یک سیلی)

ملک مهماندار مذکور بلافاصله از چاکر تقاضای انتقال به بخش دیگری را نموده است. چاکر همانطورکه قبلاً" امر و مقرر فرموده بودند، برای طرح مسائل مربوط به آقایان، عصر امروز از آقای خمینی در قصر جماران بهشت دیدار کردم. ابتدا ایشان از کمی تعداد مامورین محافظت و کمبود وسائل پدافند قصرشان، مثل توپ ضدهوائی و موشک زمین به هوا شکایت داشتند که در این زمینه چاکر به مسئولین مربوطه تذکرات لازم را خواهم داد، ولی لازم میداند به عرض برساند که آقای خمینی بهیچوجه حاضر به دخالت در این زمینه نشدند و گفتند که اختیارات خود را برای حل و فصل این مسائل جزئی به مجلس شورای اسلامی داده‌اند. ووقتی چاکر یادآوری کردم که این اوضاع درنهایت، موجب غضب الهی خواهد شد عینا" گفتند: " خداوند تبارک و تعالی را بازی داده‌اند این شیاطین ... من نصیحت میکنم ایشان را که بازی نخورند و برگردند به آغوش اسلام عزیز."
مراتب جهت صدور اوامر مطاع مبارک معروض گردید.
بقاء دولت و دوام عزت ذات اقدس الهی را از درگاه مبارک

مسئلت مینما ید .

غلامخا نه زا د ـ ا میرجبرئیل ا مین

آخرین خبـر

بقرا را طلاع ،گزا رش حضرت جبرئیل ا مین که پیشنها دکـرده بودبرا ی آسودگی بقیه بهشتی ها ، بخش دا رودسته " آ قا " ا زسا یرقسمت ها بوسیله دیوا رکشی جدا شود ،عزقبول یا فته ا ست .قسمتی ا زبا غ بهشت با نا م محله٫ " خمینیه "ا زسا یر قسمت ها جدا شده وآئین نا مه ا ی با عنوا ن " ده فرمـا ن خمینیه " برا ی آ قا یا ن حجج ا سلامِ گروه تدوین شـده ا ست .

متن آئین نا مه بشرح زیرا ست :

ا زآ قا یا ن حجج ا سلام وبستگا ن خوا هشمندا ست به نکـات ده گا نه زیرتوجه فرما یند .

۱ ـ غسل جنا بت وشستن دها ن وبینی وپا درچشمه ها ی کوثر وسلسبیل ممنوع ا ست .آ قا یا ن میتوا نندتا پا یان کا رها ی سا ختما نی حوض ا ختصا صی ، ا زمنبع آ ب پا شی گلهـا ا ستفا ده نما یند .

۲ ـ ا درا رکردن پا ی گلها مطلقا "ممنوع ا ست . ا زآ قایا ن محترم تقا ضا دا ردبه توا لت ها ی مربوطه ،که به تعدا دکا فی وجوددا رد ، مرا جعه نما یند .درصورت فوریت میتوا نندبه وسیله بی سیم تقا ضا ی ا عزا م توا لت سیا ربفرما یند .

۳ـ با توجه به موجودی کا فی حورا لعین و غلما ن ا زتعـرض وتجا وزبه حورا لعین وغلما ن یکدیگرکه موجب برخوردهـا ی نا هنجا رمیشود ، خوددا ری فرما یند . ضمنا "خوا هشمندا ست ا زغلما ن توقعا تی بیش ا زآ نچه وظیفه آ نها ست نـدا شتـه با شند .

۴ ـ حکم " اضربوهن " ملغی ومنسوخ است . لــــــــذا یادآوری .میشودکه‌کتک زدن خانمها ، اعم ازعیـــــالات مربوطه‌وحورالعین ، بخصوص درا ماکن عمومی ممنــــــوع است .

۵ ـ ازوطی با حیوانات بخصوص با گاوها وشترهای شیــــرده منابع شیرخودداری فرمایندونظافت‌جوی های شیروعسل را ، که‌بنفع خودایشان است ، رعایت نمایند .

۶ ـ ازافراط‌درخوردن شیروعسل وانجیروسایرمائده‌های ملیّن، که موجب بهم‌ریختن دستگاه‌گوارش وآلودگـــــــی محیط زیست میشود ، خودداری فرمایندودرصورت بـــروز اولین عوارض به درمانگاه مراجعه‌نمایند .

۷ ـ استفاده ازبلندگوبرای پخش مراسم روضه‌خوانـــی وعزاداری وسینه‌زنی که موجب مزاحمت سایربخـــش هـــــا میباشد ، ممنوع است .برای این مراسم یک سالن بـــزرگ مجهزبه‌آبدارخانه‌وشربت‌خانه‌جنب منزل شهیدسیدعلـــی خامنه‌ای آماده‌شده‌است .

۸ ـ پاسداران محافظ آقایان، درمواقعی که ازبخــــش " خمینیه " خارج میشوند ، حق حمل اسلحه‌گرم وســـرد را ندارندوبایستی ژسه‌های خودراهنگام خروج به‌نگهبانـــی تحویل داده ودرموقع مراجعت پس بگیرند . محافظـت‌از جان آقایان بعهده فرشتگان محافظ خواهدبود .

۹ ـ نظر به اینکه‌مکرراًشائه‌عتیقه‌وگرانبهای کاخهـای آقایان مفقود شده‌ومتعاقباً " دردست دلالان عتیقه‌دیــده شده است ، مجدداً " یادآوری مینماید که‌جابجاکـــردن و فروش ومعاوضه‌وحیف ومیل اثاثه‌کاخها مطلقاً "ممنوع است واداره ابنیه‌واموال که‌اخیراً " ازموجودی کـــاخ هـــــا

صورت برداری کرده است چنانچه کم وکسری ملاحظه نمایید ، تصمیم مقتضی درباره مسئول امر اتخاذ خواهد شد .

۱۰ ــ از کندن قبر در چمن های پارک بهشت خودداری فرمایند .

برای سرگرمی آقایان یک قطعه زمین واقع درشمال شرقی کاخ جماران بهشت که بنام " بهشت خمینی " نامگذاری شده وتولیت آن با شهید بهشتی است ، اختصاص داده شده است. کلیهٔ وسائل قبرکنی مانند بیل وکلنگ وغیره دراختیار مراجعین محترم خواهد بود .

***

<u>تلفن های موردنیاز</u>

اورژانس حورالعین	۴۴۳
اورژانس غلمان	۴۴۴
درمانگاه معده وروده	۴۴۵
درمانگاه بیماریهای آمیزشی	۴۴۶

(۲۴ اردیبهشت ۱۳۶۱)

دانشکدهٔ پزشکی جمهوری اسلامی

درشماره‌های اول شهریور۶۱ روزنامه‌های تهران خواندیم که‌طرح افتتاح سال اول دانشکده پزشکی ازطرف مجلس شورای اسلامی تصویب شد .
متن طرح بشرح زیراست :

" ماده‌واحده ـ وزارت فرهنگ وآموزش عالی موظف است طبق ضوابط تعیین شده‌ازسوی ستادانقلاب فرهنگی با همکاری ستادانقلاب فرهنگی وافرادبصیردیگربلافاصله سال اول پزشکی ورشته‌های مربوطه راحداکثرتا اول بهمن ماه ۱۳۶۱ شروع نماید ."

خوب ، افکاروعقایدآقای خمینی درباره علوم‌وفنون را همه‌بخوبی می شناسند : مکرردرمکررنوشته‌وگفته است‌واز حرف خودهیچوقت یک سرسوزن برنمی گردد .
همینطور همه می دانیم که‌طب اروپایی بنظررهبرکبیر به‌اندازه‌پشیزی ارزش ندارد . درافاضات وتاء لیفات منجمله‌درکتاب " کشف الاسرار " بارهاطب اروپایی غیر اسلامی رامورددحمله‌وفاقدهرگونه‌ارزشی خوانده‌است .
ازطرف دیگرهمین آقای خمینی درهمین کتاب‌کشف الاسرار (صفحه ۱۲۱) یک دانشمندبزرگ راکه‌تاء لیفی شگرف در

علوم وفنون منجمله درعلم طب دا ردبه امت بی خبرخود معرفی کرده است :

" خوب است کتابها ئی را که عالم بزرگوا رومحدث عالیمقدا رمحمدباقرمجلسی برای مردم پا رسی زبان نوشته اندبخوانید..."

با یکدنگی وپافشا ری آقای خمینی درعقا یدوافکا رش، که نیازی به یادآوری ندا رد، نا چا ریم بپذیریم که سال اول رشته پزشکی برا ساس تعلیمات دانشمندعالیقدر ملامحمدباقرمجلسی افتتاح خوا هدشدوبرای اینکه نمونه ای ازدروس آتی این رشته را بدست داده باشیم، قسمت ها ئی ازآموزش پزشکی اسلامی ملامحمدباقرمجلسی راازکتاب معروف او، حلیةالمتقین، بدون هیچگونه دخل وتصرفی نقل می کنیم :

(ارقام بین پرانتز درپایان هرمبحث پزشکی مربوط به شماره صفحه کتاب حلیةالمتقین، برای مراجعه احتمالی دانشجویان ودانش پژوهان است.)

<u>درس اول - فلسفه پزشکي</u>

" درحدیث معتبرا زحضرت صادق (ع) منقول است که حضرت موسی بن عمران مناجات کردکه پروردگا را دردرا که میدهد، خطا ب رسیدکه من، پرسیدکه دوا ازکیست خطاب رسیدا زمن، پرسیدپس چه میکنندمردم این حکیمان را، خطاب رسید که دل های مردم راخوش می کنند." (۱۵۴)

*

" ازحضرت صادق (ع) منقول است که چون حقتعالی بنده ای را دوست دا ردیکی ازاین سه تحفه راازبرای اومی فرستد: یا تب یا دردچشم یا دردسر." (۱۴۷)

درس بهداشت

" از حضرت امام موسی کاظم (ع) منقول است که حمام یک روز درمیان گوشت بدن را زیاد می کند و هر روز رفتن پیه گرده ها را می گدازد و بدن را لاغر می کند و از سلیمان جعفری منقول است گفت بیمار شدم تا آنکه گوشتم همه تحلیل رفت. به خدمت حضرت امام رضا (ع) رفتم فرمود که میخواهی گوشت بدنت برگردد گفتم بلی فرمود که یک روز نه یک روز به حمام برو که گوشت بدنت عود می کند و زینهار که هر روز مرو که باعث مرض سل می شود.

*

" در حدیث معتبر از حضرت رسول (ص) منقول است که چون مگس در ظرف طعام بیفتد آن را غوطه دهید و بیندازید که در یک بالش زهر است و در بال دیگرش شفا ست و آن بال زهرآلود را در آب و طعام فرو میبرد شما آن بال دیگر را فرو برید که ضرر نرساند." (۲۶۹)

درس ژینکولوژی

" شخصی به نزد حضرت امام جعفر صادق (ع) آمد و گفت یا ابن رسول الله هشت دختر بهم رسانیده ام و روی پسر ندیده ام حضرت فرمود وقتی که در میان پای زن بنشینی دست راست خود را برجانب راست ناف زن بگذار و سوره ء انا انزلناه را هفت نوبت بخوان و بعد از آن جماع کن و چون اثر حمل ظاهر شود پس در شب ها دست برجانب راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه سوره ء انا انزلناه را بخوان آن مرد گفت که چنین کردم و هفت پسر پی هم خدا بمن روزی کرد." (۸۲)

امراض روانی

" از حضرت صادق (ع) منقول است چون حضرت نوح از کشتی فرود آمد از دیدن استخوان مرده ها غم عظیم او را عارض شد پس حق تعالی با و وحی فرمود که انگور سیاه بخور تا غمت زایل شود.

*

" شخصی به حضرت صادق (ع) شکایت کرد که پسری دارم و گاهی او را باد جن وام الصبیان می گیرد به حدی که از او ناامید می شوم فرمود که هفت مرتبه سورهء حمد را با مشک و زعفران برظرفی بنویس و به آب بشوی و تا یک ماه از آن آب بده بخورد شفا یابد را وی گفت که یک مرتبه خورد برطرف شد." (۱۶۶)

گوش وچشم وحلق وبینی

" از حضرت باقر (ع) منقول است که برای رفع دردگوش دست برگوش بمالد و هفت نوبت بگوید: اعوذ بالله الذی سکن له ما فی البر والبحر وما فی السموات والارض وهو السمیع العلیم." (۱۶۵)

*

" از حضرت امام موسی (ع) منقول است که شخصی به آن حضرت شکایت کرد از ضعف باصره گفت به مرتبه ای رسیده است که شب کور شده ام فرمود که آیه الله نور السموات والارض را تا آخر مکرر در جامی بنویس و به آب محو کن و آب را در شیشه کن و از میل به چشم بکش را وی گفت که کمتر از سه میل کشیدم بینائی من برگشت " (۱۶۸)

" از حضرت صادق (ع) منقول است به چندین سند که پیاز گند دهن را می برد و بلغم را زایل میگرداند" (۵۷)
" از حضرت امیرالموء منین (ع) منقول است برای دفع درد دندان دست بر موضع سجود بمالد و بر موضعی که درد می‌کند بمالد و بگوید: بسم الله و الشافی ولاحول ولاقوة الابالله العلی العظیم." (۱۶۹)

*

" منقول است که شخصی به حضرت امام موسی (ع) شکایت کرد از گندد هان حضرت فرمود در سجده بگو: یا الله یا الله یا رحمن یا رب الارباب یا سیدالسادات ... راوی گفت یک مرتبه این دعا را در سجود خواندم و شفا یافتم." (۱۶۹)

بیماری های جلدی

" از حضرت صادق (ع) منقول است که چغندر را با گوشت گاو پختن و خوردن پیسی را برطرف می کند و از حضرت امام موسی (ع) منقول است که گوشت گاو خوردن پیسی را زایل می‌کند و از حضرت صادق (ع) منقول است که هیچ چیز برای پیسی نافع تر نیست از تربت امام حسین(ع) با آب باران بخور و بر آن موضع بمال و فرمود که موی بینی امان است از خوره و تربت حضرت رسول(ص) خوره را زایل می کند." (۱۷۷)
" از حضرت صادق(ع) منقول است که برای شبور و دمل های ریزه که در بدن بیرون می آید در اول که اثر ش ظاهر شود انگشت شهادت بر دورش بگرداند و هفت مرتبه بگوید: لا اله الا الله الحلیم الکریم ودر مرتبه هفتم انگشت را روی آن بقوت بگذارد." (۱۷۳)

" از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه منقول است که اگر پسری را ختنه کنند و باز غلاف برویدو سر حشفه را پنهان کند می باید بار دیگر ختنه بکنند او را زیرا که زمین ناله میکند بسوی خدا از بول کسی که ختنه اش در غلاف باشد تا چهل روز." (۱۹۰)

*

" از حضرت رسول (ص) منقول است که حیوانات در خانه بسیار نگاه دارید که شیاطین به آنها مشغول شوند و طفلان شما را ضرر نرسانند و از حضرت امام محمد باقر منقول است که خوب است حیوانات در خانه نگاه داشتن مثل کبوتر و مرغ و بزغاله تا آنکه اطفال جنّیان با ایشان بازی کنند و با اطفال شما بازی نکنند." (۲۶۳)

بیماری های ریوی

" منقول است شخصی به حضرت امام موسی (ع) شکایت کرد از مرض سل حضرت فرمودکه سنبله و قاقله و زعفران و عاقرقرحا و بذرالبنج و خریق و فلفل سفید اجزا را مساوی بگیر و فرفیون را دو برابر هریک از اجزا بگیر و تمام اجزا را سائیده از حریر بیرون کن و با عسلی که کفش را گرفته باشند خمیر کن و به قدر یک نخود با آب گرم در سه شب بخور چنان کرد و شفا یافت." (۱۷۷)

کلیه و مجاری ادرار

" منقول است که شخصی به خدمت امام علی نقی (ع) نوشت که شخصی از شیعیان شما بولش بند شده است حضرت در جواب نوشتند که آیات قرآن بسیار بر آن بخوانند تا

شفا یابد." (۱۷۹)

*

" درحدیث معتبر منقول است که معلی بن خنیس به حضرت صادق (ع) شکایت کرد از درد فرج فرمود که عورت خود را در موضعی گشوده که سزاوار نبوده و به این سبب این درد در آن بهم رسیده است دست چپ بر فرج خود بگذار و این دعا را بخوان : بسم الله وبالله بلی من اسلم وجهه لله وهو محسن فله اجره عند ربه ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون ... " (۱۷۸)

درس جراحی

" از حضرت صادق (ع) منقول است که هرکه بخواهد حجامت کند باید که در روز پنجشنبه حجامت کند بدرستی که در هر پسین جمعه خون از جای خود حرکت می کند از ترس روز قیامت به جای خود برنمی گردد تا صبح روز پنجشنبه و فرمود که هرکه حجامت کند در روز پنجشنبه از آخر ماه در اول روز دردها را از بدنش می کشد." (۱۴۹)

*

" درحدیث معتبر منقول است که چون زنان به خدمت حضرت رسول (ص) هجرت کردند زنی آمد که اورا ام حبیب می گفتند و زنان را ختنه می کرد حضرت فرمود که ای ام حبیب آن کاری که داشتی هنوز داری گفت بلی یا رسول الله مگر آنکه نهی فرمائی و من ترک کنم حضرت فرمود که نه بلکه حلال است بیا تا ترا بیاموزم که چه باید کرد چون ختنه کنی زنان را بسیار به ته مبر واندکی بگیر که رورا نورانی تر و رنگ را صاف تر می گرداند و نزد شوهر عزیز میدارد. (۸۹)

(۲۶ شهریور ۱۳۶۱)

بچه پُررویِ اکبرآقا

راقم این سطور با اصطلاح " بچه پررو " حدود سی سال پیش ، وقتی قاضی دادسرای تهران بودم ، برای اولین بار آشنا شدم . توجه داشته باشید که منظور " بچه پررو " است ، نه "بچه‌ی پررو" با کسره‌ء اضافه .
برای توضیح مطلب لازم است ابتدا مناسبت این " آشنایی " را عرض کنم .

یک کافه رستوران واقع در نزدیکی دروازه قزوین را جمعی الواط چاقوکش به سیادت اکبرآقای باجگیر ، بهم ریخته ، چند نفر را مجروح کرده و دار و ندار کافه را از بین برده بودند . به طوریکه صاحب بخت برگشته‌ء کافه توضیح میداد ، ظاهراً " مدتی از پرداخت " حق و حساب " اکبرآقای باجگیر به علت کمی درآمد استنکاف کرده بود . آنچه توجه مرا جلب کرد این بود که در توضیحاتش مکرر به "بچه پررو" ، باعث و بانی بدبختی خود ، نفرین میفرستاد و وقتی دانست که من اصطلاح " بچه پررو " را دقیقاً " نگرفته‌ام ، به شرح و بسط پرداخت :
ـ میدانید ، آقای بازپرس ، این باجگیرها تا وقتی "حق و حساب "شان مرتب برسد با شما کاری ندارند . فقط گاهی

می آیندکله پاچه وعرقی مجانی میخورندومیروند. ولی وای به وقتی که "باج" دیربرسد. یک شب نوچه ها و "بچه پررو" را میفرستندکافه را زیرورومیکنند. آخر، هرکدام ازاین باجگیرها چند "نوچه" بزن بهادرویک "بچه پررو" درخدمت دارند.

نحوه عمل اینست که چندنوچه میآینددوتا دوتا یا سه تا سه تا، مثل مشتری معمولی سرمیزها می نشینندوغذا و مشروب سفارش میدهند. "بچه پررو" هم همان موقع میآید، ولی با آنها ظاهرآشنائی نمی کندوسریک میز می نشیند. حضور "بچه پررو" تنها سریک میز، باعث جلب توجه وعلاقه سایرمشتری ها، که آنها هم کم وبیش ازهمین قماش هستند، میشود. وسط شب، "بچه پررو" ناگهان شروع به جیغ وداد وفحاشی نسبت به دسته مخالف میکند و هوارمیکشدکه مگرشماها ناموس ندارید، مگرشماها ...

خلاصه ازاین نوع اعتراض ها، که معمولاً" باعث میشود ازیک نفرسیلی میخورد. بعدیکباره نوچه های باجگیر به میان می پرندودعوا وکتک کاری وشکستن ظرف ها وشیشه ها شروع می شود.

دراین موقع باجگیر "تصادفا" ازراه می رسدومیانجی می شودوخلاصه بعدازچک وچانه وگفتگوی زیاد، همان شب یا شب بعد "حق وحسابش" را وصول میکنند.

دراین میان نقش "بچه پررو" بسیارمهم است. زیرا اولا" دعوا را باعث میشودودرمرحله بعدبه عنوان یک مشتری بی طرف به نفع باجگیروبه ضررصاحب کافه شهادت میدهد. خاصیت اساسیش اینست که ازهیچ کاری وهیچ دروغی روگردان نیست وشرم وحیا سرش نمیشود. درواقع

تا ن وقاحتش را میخورد .
درماجرای موردنظر ، بنده‌شروع به‌تحقیق درجماعت‌کثیر سرودست شکسته‌کردم . ولی بسیارکنجکاوشده‌بودم که "بچه‌پررو" را ببینم . موقع تحقیق ازاو ، دانستم که صاحب‌کافه‌چقدرحق داشت بیش ازهمه‌ازدست اوبنالد و درااهمیت وجوداودرچرخ ودنده‌ٔ سیستم" باجگیری" داد سخن بدهد .
زیادبچه هم‌نبود . بیست‌ودوسه‌سالی ازعمرش گذشته‌بود . قیافه‌آرام ومظلومی داشت . مکالمه‌ما تقریبا" به‌این صورت انجام شد :
ـ آقا ، بموجب صورتمجلس تنظیم‌شده‌درکلانتری،۱۴ نفراز مشتری ها گواهی داده‌اندکه‌شما باعث این زدوخوردشده‌اید. یعنی درواقع دعوا را شما به‌راه‌انداخته‌اید .
ـ آقای رئیس ، به‌قمربنی هاشم،به‌این سوی چراغ، ما اصلا" موقع دعوا توی کافه نبودیم . ما منزل آبجی‌مان بودیم‌ما را فرستادبریم یک ماهیچه برایش بخریم .وقتی رسیدیم‌دم‌کافه‌دیدیم‌دعواست اصلا" تونرفتیم .
ـ ولی پاسبان شما را توی کافه‌دستگیرکرده‌است .
ـ آقا ، به‌صاحب‌الزمان ، به‌حضرت‌عباس ، دروغ‌است .
ـ پاسبان چه‌نظری داشته‌که‌خلاف‌واقع گزارش بدهد .
ـ حتما" ازطرف های ما پول گرفته .
ـ همه‌همسایه‌ها شهادت داده‌اندکه‌شما جزء دسته‌این اکبر آقا هستید .
ـ اکبرآقا هم‌محله‌ای ماست اما به‌ناموس زهرا ما تاحالا دوتا کلام‌هم‌باش حرف نزده‌ایم .
ـ طبق گزارش کلانتری شما مشروب زیادی خورده‌بودید ،

شا ید . . .
ـ آ قا ، ما وعرق ؟ به‌ا ین قبله محمدی ا گرما به‌عمــرمــا ن لب به‌عرق زده‌با شیم .
ـ ولی ا لان همکه‌ده‌دوا زده‌سا عت‌ا زرویش گذشته‌هنـــــوز دهنتا ن بوی عرق میدهد .
ـ ا ستغفرا للـه . . . ا ین بوی سیا ه‌دا نه‌ا ست .میدا نیـد از ا ین سیا ه‌دا نه‌ها ی توی شربت . . .
ـ درجیب شما دویست‌توما ن پول بوده‌که‌صا حب‌کا فه‌میگوید ا زدخل ا وبردا شته‌ا ید .
ـ آ قا دروغ میگوید . به‌قرآ ن مجیددروغ‌میگوید .ا ین پول را هما ن دیشب‌آ بجی ما ن به‌ما دا ده بود .
ـ ولی آ بجی شما درکلانتری گفته‌که‌یک ما ه ا ست‌شمــــا را ندیده ،چطورمیگوئیددیشب منزلش بودید؟
ـ آ قا ی با زپرس ، ا ین حسین کبا بی ،رفیق آ بجی مــا ن، زیرپا یش نشسته‌که‌دروغ بگویدما را گیربیندا زد .
ـ دربا زجوئی کلانتری گفته‌ا یدکه‌با ا کبرآ قا رفیق‌هستید . پا ی صورتمجلس را هم‌ا مضاء کرده‌ا ید .
ـ ا مضاى ما نیست .جا ی ما ا مضا کرده‌ا ند .
دهن من ا زحیرت با زما نده بود .ا ما هنوزبرا ی حیرت جــا ما نده‌بود : صحنه‌جا لب موا جهه‌ا وبا ا کبرآ قا بود .
ا کبرآ قا ، یک غول بی شا خ ودم با سرترا شیده ،ظا هرا "ا ز نحوهٔ عمل ا ین جوا ن که‌موجب شده‌بودکا رش به‌کلانتــــری ودا دسرا بکشدسخت نا را ضی بود . بخصوص ا ینکه‌حا ل یکی ا ز مجروحین نزا ع وخیم‌بود .
" بچه‌پررو" ا بتدا دوستی وحتی آ شنا ئی با ا کبرآ قــــا را درحضورا وا نکا رکردووقتی ا حسا س کردکه‌دیگرنه میتوا نــد

انکارکندونه میتوانداندمیدی به آینده روابطش با اکبرآقا داشته باشد، موضع خودرا بکلی عوض کرد. شرح کشافی در سیاهکاری های اکبرآقا بیان کرد:

ـ آقای بازپرس، خداشاهداست هزاردفعه بهش گفته ام که باجگیری آخرعاقبتی ندارد. آخربی شرفی وبی ناموسی ومردم آزادی حدی دارد...

دراین موقع اکبرآقا ناگهان خودرا به طرف جوانک پرتاب کردوآنچنان سیلی به گوش او زدکه دوسه دور دورخودش چرخیدوزمین خورد ودرمقابل پرخاش بنده، تمام طغیان وعصیان ودل سوزه اش را دریک عبارت کوتاه بیان کرد:

ـ آخرآقای بازپرس، بچه پررو هم به این پرروئی؟!

***

باگذشت زمان وپیش آمدهای گوناگون کم کم میرفت که اصطلاح "بچه پررو" را فراموش کنم که بازچشمم به افاضات آقای ابوالحسن بنی صدرمندرج دردوشماره اخیر نشریه "ایران وجهان" به نقل ازجزوه "سازمان مبارزان آزادی" افتاد. بنده نمیخواهم بین اکبرآقا وماجرای باجگیریش باوقایع وحوادث فتنه خمینی و بنی صدررابطه ای برقرارکنم ولی به منش ورفتارآقای ابوالحسن بنی صدرتوجه فرمائید.

ایشان وقتی موردقهروغضب پدرروحانی قرارگرفتند و سروکله شان درپاریس پیداشدوبامصاحبه معروف "سیاوش عصرحاضر" اسمی درکردند، مردم مچشان راگرفتند و در باره اعمال گذشته شان ازایشان حساب خواستند.

گفتندشماصاحب تئوری معروف تشعشع شهوت خیزموی زن هستید، انکارکردند: من چنین حرفی نزده ام. آقا،

میلیون ها نفر این فرمایش شما را شنیده اند ـ عوضی شنیده اند.

ـ شما در بحبوحه قتل و غارت و خونریزی‌های رژیم، رئیس شورای انقلاب بودید.

ـ روحم خبر نداشت.

ـ به فرمان شما، پاسداران شهرهای کردستان را به خاک وخون کشیدند.

ـ این من بودم که جلوی خونریزی را گرفتم.

ـ مگر شما نبودید که گفتید: " من از افسران و سربازان می خواهم که تا کار کردستان را یکسره نکرده اند پوتین از پا درنیاورند؟" اینکه در همهٔ روزنامه‌های وقت چاپ شده است."

ـ دروغ است.

ـ آقا، شما خلخالی قاتل را همان وقتی که به اعدام متجاوز از پانصد نفر افتخار میکرد، به ریاست ستاد مبارزه با مواد مخدر منصوب کردید و ظرف دو ماه طبق آمار رسمی ۱۳۰ نفر را به اتهام داشتن مواد مخدر بدون محاکمه به جوخه آتش سپرد.

ـ خلخالی از حدود اختیارات تجاوز کرد و من از این امر ناراضی بودم.

ـ پس این خبر بازدید ۴ تیر ۵۹ شما از زندان قصر و عکس کنار دست خلخالی و تیتر درشت " رئیس جمهوری از خدمات خلخالی ابراز رضایت کرد" که در صفحه اول روزنامه‌های تهران از جمله روزنامه بامداد شماره ۵ تیر ۱۳۵۹ چاپ شده چیست؟ بفرمائید، خودتان ملاحظه کنید. این عین روزنامه است.

ای آقا! به این عکس ها وخبرها توجه نکنید.
چه میشودکرد؟ انسان درمقابل این عظمت "رو" خلع سلاح میشودوازطرفی فکرمیکندکه شایدایشان دیگرزبان به دهن گرفته ودرگوشه ای به ادامه تحصیلات ناتمامشان ادامه میدهند.
اما نه. آقای سیدابوالحسن بنی صدرازآن ها نیستندکه به این آسانی ازروبروند.
درافاضات اخیرایشان که تحت عنوان "پسرخوانده" در نشریه "ایران وجهان" چاپ شده است میخوانیم:
"خودش (خمینی) درانتخابات رئیس جمهوری به من گفت: ما این حرفها را محض دنیا وچیزهایی که میگویند بگوئیدمیگوئیم والامردم چه کاره اند؟ اصلا" چه راءیی دارند؟ مردم حق راءی ندارند. راءی با ولیّ فقیه است."
حالابیاآئیدازآقای بنی صدربپرسید:" موقع انتخابات رئیس جمهوری " که آقای خمینی این حرف را به شما گفته، چه موقع بوده؟هرقدربخواهند ازخاصیت ذاتی خوداستفاده کنند، نمی توانندانکارکنندکه نمایش مبارزات انتخاباتی که منجربه اخذ راءی ۵ بهمن ۵۸ شد، در دی ماه ۱۳۵۸ به روی صحنه آمده است.
آن وقت ازایشان بپرسیدپس چطوربه مردم اجازه دادکه " رئیس جمهورمنتخب " انتخاب کنندوازطرفی نگاه کنید به سرمقاله روزیکشنبه ۱۶ دی ماه ۱۳۵۸ روزنامه انقلاب اسلامی، با امضای ابوالحسن بنی صدر، که مینویسد:
" روزی که به خدمت امام رسیدم فرمودندقصدندارم کسی را تاءیید کنم. مردم خودباید تشخیص صلاحیت بدهند.
عرض شدنظرشما عین صواب است. رئیس جمهوری باید روی

پای خودبایستد. هرکس می‌خواهدداوطلب بشودومردم خودشان تشخیص بدهندچه‌کسی صلاحیت دارد واورا به این مقام انتخاب کنند. با وجوداین تصریح که عیناً " در رهنموددیروزامام آمده است بهتراست هرکس ازتوانائی وبرنامه‌وجوهری که‌ازخودظاهرمیکندتعریف کندونه‌از چسباندن خودبه‌امام وغیرامام"
(صفحه ۲۰۳ ازکتاب " صدمقاله‌بنی صدر" چاپ تهران ۱۳۵۹)
حالاازایشان بپرسیدآن وقت دروغ گفتیدیاحالا دروغ می گوئید؟
تعجب نکنید اگرجواب دادند: نه‌آن وقت ونه‌حالا.
ایضاً " درافاضات اخیر، آقای بنی صدرمیگویند:
" من با او (خمینی) رودربایستی نداشتم. درخانه‌اش وقتی گفت شما با ولایت فقیه مخالف هستیدخطاب به‌خودش گفتم: اولاً" بله‌مخالفم. اما به‌طورخاص فقیه‌کیست که من با ولایتش مخالف باشم یا موافق؟
حالابه‌اظهارنظرهمین آدمی که‌ولایت فقیه را قبول ندارد، درسرمقاله روزنامه" انقلاب اسلامی" به‌تاریخ پنجشنبه ۱۳ دی ماه ۱۳۵۸، یعنی چندروزقبل ازانتخابات رئیس جمهوری، توجه بفرمائید:
" سالی که‌نکوست ازبهارش پیداست. جامعه‌یی که‌بی خط‌ها بخواهندرئیس ووزیرش با شندوای برآن - ولایت فقیه را قبول ندارند. نمی خواهم‌دراین جا پرده‌دری کنم که‌کسانی بودندکه‌این ولایت را باطل می شمردند و چون می خواستندقبای ریاست را برای خودبدوزند، دوآتشه طرفدارشدند. همین قدرمی گویم پیشنهادطرح

حکومت اسلامی از من بود و نخستین کس هستم که به جد به این مهم پرداختم و عمر را صرف تدارک چهار رکن سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی حکومت اسلامی کردم."
(صفحه ۱۱۹ از "صد مقاله بنی صدر" چاپ تهران ۱۳۵۹). از ایشان بپرسید شما که با این شجاعت و بی باکی چشم توی چشم خمینی با وگفته اید که ولایت فقیه را قبول ندارید، چطور در همان ایام به این شدت به آنها که ولایت فقیه را باطل شمرده اند تاخته اید و آنها را تهدید به " پرده دری " کرده اید؟
بالاخره شما ولایت فقیه را قبول دارید یا قبول ندارید؟ اگر زیر سبیلی در نکنند، احتمالاً مثل آن مرددهاتی که در وصف جاده بین شهرودهشان میگفت " ندرتا "سربالا و ندرتا " سرازیر است "، جواب خواهند داد: ندرتا " قبول دارم ندرتا " قبول ندارم.
اما نکته دیگری که در افاضات اخیر ایشان جلب توجه میکند اشاره مکرر ایشان به بیسوادی آقای خمینی است که صریحاً " خطاب به خمینی میگویند: " آخر تو که از هیچ چیز علم نداری!"
حالا بیائید این جملات از سخنرانی ۱۲ رمضان ۱۳۹۹ ایشان در مسجد امام حسین تهران را جلوی رویشان بگذارید:
" این است که امام خمینی روشنفکر واقعی ، این پیام را داد که این رژیم باید برود."
(صفحه ۱۵۱ از کتاب " نفاق در قرآن" مجموعهٔ سخنرانی‌های بنی صدر، چاپ تهران ۱۳۵۹)
آخر این آقای خمینی عالم است یا نادان ؟ از " هیچ چیز

علم ندارد" یا " روشنفکرواقعی ". است ؟ نمیدانم چه جوابی خواهنددادد .شایدبفرمایند : شوخی کردم .والله اعلم .

اما آنجائی از افاضات اخیرکه دیگرانسان چهارشاخ میماند چه بکندوچه بگوید ، وقتی است که آدم می بیندایشان ادعا میکنندروی خط استقلال وآزادی هستندو معتقدندکه مردم قیم لازم ندارند . درحالیکه حکم رئیس جمهوری را با امضاء آقای مسعودرجوی درجیب گذاشته اندوبه وکالت وقیمومت ملت ایران برای او" جمهوری دمکراتیک اسلامی" نه یک کلمه بیشترونه یک کلمه کمتر ،تعیین کرده اند ، میفرمایند :

" ماچون روی خط استقلال وآزادی مانده ایم ومعرف مردم هستیم میگوئیم مردم قیم لازم ندارند ."

واقعا " جای اکبرآقاخالی است که ازکوره دربرود :

ــ آخه ، بچه پررو به این پرروئی ؟!

(۲۳ مهر ۱۳۶۱)

عالم بزرگوار و ...

خوب است کتابهائی را که عالم بزرگوار
ومحدث عالیمقدار محمدباقرمجلسی برای
مردم پارسی زبان نوشته اند بخوانید .

روح الله الموسوی الخمینی

به عنوان نمونهٔ کوشش این عالم بزرگوار درا ثر جاودانی حلیة المتقین وعظمت حقی که از این بابت به گردن بشریت دارد ، نظری به دو مبحث بسیار مهم وحیاتی ، یکی " اوقات ناخن گرفتن" و دیگری " اوقات حجامت" می اندازیم . تا به سهم خودبه این عالم بزرگوار و پیرو برحق او ، حضرت امام خمینی ، ادای احترام کرده باشیم .

درفصل نهم کتاب تحت عنوان " دربیان آداب و اوقات ناخن گرفتن " که بلافاصله بعدازفصل هشتم" درفضیلت ناخن گرفتن "، قرار دارد (از صفحه ۱۰۳ به بعد) به چندمکتب متباین علمی - البته بروایت مجلسی - برمیخوریم :

" ازحضرت امام جعفرصادق (ع) منقول است که ناخن گرفتن درروزجمعه ایمن میگرداند ازخوره وپیسی وکوری"

درحالیکه :

" ازحضرت امام رضا (ع) منقول است که درروزسه شنبه ناخن بگیرید ."

ودرحالیکه :

" ازحضرت رسول (ص) منقول است که درروزهای شنبه و پنجشنبه ناخن وشارب بگیردازدرددندان ودردچشم عافیت یابد ."

ایضا " درحالیکه :

" ازحضرت امیرالموءمنین (ع) منقول است که ناخن ها را درروزجمعه گرفتن هردردی را برطرف میکند ."

این اختلاف نظروعقیده با همه عواقبش، درموردنحوه و ترتیب ناخن گرفتن شدت می یابد :

بروایت دانشمندعالیقدرمجلسی ، بین حضرت امام محمد باقر(ع) وحضرت امام رضا (ع) درباره شروع ناخن گرفتن ازدست راست یا چپ وهمینطورترتیب ناخن گرفتن اختلاف نظرشدیدوفاحشی وجوددارد . (صفحه ۱۰۴)

بەفتوای حضرت امام محمدباقر(ع):

شروع ازدست راست وبه ترتیب زیر :

۱ ـ انگشت شهادت

۲ ـ انگشت کوچک

۳ ـ انگشت مهین

۴ ـ انگشت میانه

۵ ـ انگشت دیگر

بەفتوای حضرت امام رضا (ع) :

شروع ازدست چپ وبه ترتیب زیر :

۱ـ انگشت کوچک

۲ ـ انگشت بعدازکوچک

۳ ــ انگشت میانه
۴ ــ انگشت شهادت
۵ ــ انگشت مهین
سپس دست راست وبه ترتیب زیر :
۱ ــ مهین
۲ ــ شهادت
۳ ــ میانه
۴ ــ بعدازکوچک
۵ ــ کوچک

دراین میان نظرسومی هم هست که از " علی بن بابویه " است که قائل به نحوه عمل مداوم ویکنواختی نیست و ترتیب ناخن گرفتن را مربوط به روزآن میداند : " اگر روزپنجشنبه ناخن میگیرد ، ابتدا کندبه ناخن انگشت کوچک دست راست تا انگشت مهین واگرروزجمعه ناخن میگیردابتدا کندبه انگشت کوچک دست چپ وختم کند به انگشت کوچک دست راست "

البته تئوری دیگری هم درهمین فصل بیان شده است که صاحب آن معرفی نشده است :

" هرکه ناخن های خودرا درروزپنجشنبه بگیردویک ناخن را برای روزجمعه بگذاردخدا پریشانی ازاو زایل گرداند "

*

همین اختلاف نظردرفصل دوم از باب نهم که به " آداب حجامت کردن وتنقیه " مربوط است ، ملاحظه می‌شود ــ صفحه ۱۴۸ ببعد ــ (بازبروایت محدث عالیمقدار آقای خمینی) :

" ازحضرت صادق (ع) منقول است که آن حضرت گذشتند برجماعتی که حجامت می کردندفرمودندچه میشدشما را اگر

تاء خیر می گردیدتا پسین روزیکشنبه که دردرا بیشترا زبدن میکشد ."

" ازحضرت رسول (ص) منقول است که حجامت کنند درروز سه شنبه هفدهم یا چهاردهم یا بیست ویکم ماه اورا شفا بخشدازدردسرودرددندان ودیوانگی وخوره وپیسی."

" ازحضرت صادق (ع) منقول است که هرکه خواهدحجامت کندبایدکه درروزپنجشنبه حجامت کند ."

اختلاف نظر ، به روایت علامه مجلسی ، بین دوگروه دراینجا نیزشدت می یابد :

۱ _ مخالفین حجامت چهارشنبه :

" ازحضرت امیرالموءمنین (ع) منقول است که حجامت نکنیددرروزچهارشنبه ."

" درروایت دیگرازحضرت رسول (ص) نهی واردشده است از حجامت کردن درروزچهارشنبه ."

۲ _ موافقین حجامت چهارشنبه :

" ازحضرت امام رضا (ع) منقول است که هرکه درچهارشنبه آخرماه حجامت کندعافیت یابدازهربلائی ومحفوظ ماند از هردردی ."

" درروایت دیگرمنقول است شخصی دیدکه حضرت امام علی نقی (ع) درروزچهارشنبه حجامت میکردندگفت که اهل مکه ومدینه ازحضرت رسول (ص) روایت میکنندکه هرکه درروزچهارشنبه حجامت کندپیس میشودفرمودکه دروغ می گویندکسی پیس میشودکه مادرش درحیض باوحامله شده باشد ."

با توجه به اینکه چنین اختلاف نظرهای شدیددرباره ناخن گرفتن وحجامت باعث گمراهی ومآلاً ابتلای امت به

بیماری های بدعاقبتی نظیرخوره - پیسی - کوری - درد دندان - دردچشم وغیره میشود، شایسته است که اکنون امام خمینی با تشکیل یک سمینار علمی جهانی، با شرکت علمای جمهوری اسلامی، روزها ونحوه ناخن گرفتن وحجامت را به روشنی تعیین واعلام دارند.

*

اما خوشبختانه مبحثی که درآثارعلمی دانشمند عالیقدر مجلسی فارغ ازهرگونه اختلاف نظری ذکرشده است مسئله "قوّت جماع" است.

<u>ازفصل سوم درآداب طعام خوردن</u> :(صفحه ۳۳ ببعد)

" ازحضرت امام موسی (ع) منقول است چیزخوردن شب را ترک مکنید اگرچه به پاره‌ٔ نان خشکی باشدکه باعث قوت بدن وقوت جماع است."

<u>ازفصل هفتم درفضیلت نان وسویق وگوشت</u> (صفحه ۴۴)

" ازجناب امام موسی (ع) منقول است که گوشت هبره را خوردن باکی نیست وازبرای دفع بواسیرنافع است و اعانت میکندبربسیاری جماع."

<u>ازفصل هشتم، دربیان سبزی ها ومیوه‌ها</u> (صفحه ۵۵)

" ازحضرت صادق (ع) منقول است که بخوریدخربزه را که دهان را پاک می کندوقوت جماع را زیاد میکند."

<u>ایضا " ازهمان فصل</u> (صفحه ۵۷)

" درحدیث معتبرازامام جعفروامام موسی علیهما السلام منقول است که خوردن گزر قوت جماع را زیاد می کند."

از فصل ششم، از باب چهارم در فضیلت سرشستن (صفحه ۱۲۰)

" از حضرت امام رضا (ع) منقولست که چهار چیز است که از اخلاق پیغمبرانست بوی خوش کردن وسر تراشیدن ونوره مالیدن وبسیار جماع کردن."

از فصل یازدهم، دررنگ نعلین ونوره وکفش

" از حضرت صادق (ع) منقول است که نعل سیاه مپوش که چشم را ضعیف وذ ... را سست میکند وبرتوباد نعل زرد، که چشم را جلامیدهدوذ ... راسخت می کند."

(۷ آبان ۱۳۶۱)

عملهٔ قانون قصاص

تنها ، شنیدن نام قانون بربریت قصاص چندش آوراست چه رسدبه اینکه انسان بخواهدبه تجزیه وتحلیل آن بنشیند. معهذا من برای یادآوری ذکانی که آخوندها برای این قصابی تازهٔ خودبازکرده اند، باکراهت قلمی روی کاغذ آوردم . آنرا نمیتوانم" طنزسیاه" بخوانم، چون اگر نامی زیبنده این سطورباشد" طنزلجن آلوده" است .

*

قانون قصاص مشتمل بریکصدونودوپنج ماده وبیست ونه تبصره طبق اصل هشتادوپنجم قانون اساسی درجلسه روز چهارشنبه سوم شهریورماه یکهزاروسیصدوشصت ویک به تصویب کمیسیون امورقضائی مجلس شورای اسلامی رسیده و شورای محترم نگهبان آنرا تاییدنموده است وبرای مدت پنج سال ازتاریخ تصویب به صورت آزمایشی قابل اجرا است .

رئیس مجلس شورای اسلامی ـ اکبرهاشمی رفسنجانی

***

درباره این قانون ، که به قول تدوین وتصویب کنندگانش ، " یکی ازمباحث اساسی حقوق تطبیقی جهان

خواهدشد" بسیار نوشته شده وخواهد شد. البته این کارِ حقوقدانان و متخصصین حقوق تطبیقی است.

این بنده ـ البته با شرمندگی بسیار در برابر همه انسانها ـ نگاهی گذرا به بعضی عوارض جنبی این قانون در ماههای آینده می اندازم و بعضی آگهی های مندرج در روزنامه های جمهوری اسلامی را، بر اساس مواد مختلف قانون قصاص، پیش بینی میکنم:

نیازمندیهای عمومی

پزشکان

(ماده ۶۵ ـ برای رعایت تساوی قصاص با جنایت باید حدود جراحت کاملا" اندازه گیری شود و هر چیزی که مانع استیفاء قصاص یا موجب ازدیاد آن باشد برطرف گردد.)

> بسمه تعالی
>
> دکترهادی منافی
>
> تحدید حدود جراحت و اندازه گیری اعضاء بریدنی با مجهزترین وسائل فنی، و برطرف ساختن موانع استیفاء از قصاص راه اعم از مو و پشم و کرک، با ارزان ترین قیمت و در اسرع وقت می پذیرد. اندازه گیری با نوار بوسیله بانوی مجرب مکتبی.
>
> پذیرائی : عصرها با وقت قبلی
>
> صبح ها به وزارت بهداری مراجعه شود.

(ماده ۴۸ - زن حامله که محکوم به قصاص است نباید قبل از وضع حمل قصاص شود و پس از وضع حمل چنانچه قصاص موجب هلاکت طفل باشد باید به تاخیر افتد تا خطر مرگ طفل برطرف شود)

بسمه تعالی زایشگاه دکتر علی اکبر ولایتی متخصص بیماریهای زنان با آخرین متدکورتاژ از تاخیر قصاص شما برادران مسلمان جلوگیری میکند. و پس از وضع حمل سرپرستی طفل را از اولین ساعت های ولادت تقبل مینماید. به درمانگاه وزارت خارجه مراجعه فرمایند.

خدمات

(ماده ۶۷ - اگر گرمی یا سردی هوا موجب سرایت زخم شود باید قصاص در هوای معتدل انجام گیرد.)

بسمه تعالی بشتابید، بشتابید برای انجام قصاص، فضای مشجر و خوش آب و هوای باغ ییلاقی آیت الله سید علی خامنه ای، رئیس جمهوری مکتبی و محبوبمان، در ناحیه زرده بند را انتخاب کنید.

سرویس اتوبوس صبح ها وعصرها جلوی درحسینیه جماران آماده انتقال اولیاء محترم دم‌وقصاص شوندگان عزیزاست .

(ماده ۳۳ ـ قتل عمد با شهادت دومرد عادل ثابت میشود)

بسمه تعالی
شاهدعادل وکلاً واردبه مقررات قانون قصاص ، معمم وغیرمعمم ، با سابقهٔ طولانی شهادت درقتل،نقص عضو ، لواط ، مساحقه ، بهر تعداد آماده داریم . تحویل درمحل محاکمه . به شعبه بنیاد مستضعفین درقم مراجعه شود .

معاملات و متفرقه

(ماده ۱۴ ـ درهرموردکه بایدمقداری اززدیه را به قاتل بدهندوقصاص کنند ، بایدپرداخت دیه قبل ازقصاص باشد)

بسمه تعالی
معاملاتی برادران رفسنجانی
هرنوع دیه ، قبل ازقصاص وبعدازقصاص را با کمیسیون عادلانه خریداریم . به سرسرای مجلس شورای اسلامی یا سازمان رادیوتلویزیون اسلامی مراجعه فرمایند .

(ماده ۱۴۱ ـ حدلواط،قتل وکیفیت نوع آن دراختیار حاکم شرع است .ماده ۱۵۲ ـ حدتفخیذونظایرآن بین دومردبدون دخول برای هریک صدتازیانه است)

بسمه تعالی

اخدگواهی عدم دخول ازحضرت آیت الله العظمی حسینعلی منتظری درکمترین مدت .

طالبین می توانندبه دفترحوزه علمیه قم مراجعه نمایند .

(ازمراجعه به شخص ایشان به ملاحظاتی خودداری شود)

کارگاهها

(ماده ۴۹ ـ قصاص با آلت کندوغیربرنده که موجب آزار مجرم باشدجایزنیست .)

بسمه تعالی

کارگاه حبیب الله عسکراولادی

همه نوع سفارشات تیزکردن آلات وابزارقصاص مانندا ره ، کارد ، گزلیک ، قاشق چای خوری ، ساطور ، سیخ ، مته ، تبروتبرزین ،دراسرع وقت با ۶ ماه تضمین پذیرفته می شود .ابزار قصاص کهنه شما را خریداریم .

به مغازه جنب وزارت بازرگانی مراجعه شود .

(ماده ۱۱۹ - بزرگی سنگ در رجم نبا یدبه‌حدی با شد که با اصابت یک یا دوتای آن شخص کشته شودونیزکوچکی آن نبا یدبه‌اندازه‌ای باشدکه‌نام سنگ برآن صدق نکند)

بسمه تعالی

کارگاه سنگ رجم سازی

زیرنظر مهندس بهزادنبوی

بهترین سنگ های استاندارد موردتائیدشورای عالی قضائی ووزارت دادگستری جمهوری اسلامی را دراختیار مشتریان محترم قرار میدهد.

ازیک تن به بالا ۱۵ درصدتخفیف عمده فروشی

به‌وزارت صنایع سنگین مراجعه‌فرمایند.

بیمارستانها

(تبصرهٔ ماده ۶۱ - درصورتیکه مجرم دست راست نداشته باشددست چپ اووچنانچه دست چپ هم نداشته باشدپای اوقطع خواهدشد.)

بسمه تعالی

کارگاه توانبخشی‌بیمارستان امام‌خمینی

نرخ اعضاء مصنوعی را باطلاع قصاص شدگان میرساند :

دست چوبی ، ساخت کره شمالی	هرعدد	۵۰۰۰ ریال
پای چوبی ،ساخت کره شمالی	هرعدد	۷۰۰۰ ریال
چشم مصنوعی بلغاری سیاه	یک عدد	۴۰۰۰ ریال
	یک جفت	۷۵۰۰ ریال
چشم مصنوعی زاغ ، ساخت آلمان شرقی	یک عدد	۵۰۰۰ ریال
	یک جفت	۹۵۰۰ ریال

وکالت

(ماده ۵۱ – ولی دم بعداز اذن حاکم شرع میتواند شخصاً " قاتل را قصاص کندیا وکیل بگیرد .)

<table>
<tr><td>
بسمه قاصم الجبارین
محمدری شهری وکیل پایه یک اسلامی
با سابقهٔ چندساله برای قبول هرنوع وکالت قصاص : قصاص قتل – بریدن دست وپا – کورکردن چشم – پاره کردن پرده گوش – بریدن گوش و دماغ – بریدن زبان وبینی – شکستن دندان – بریدن آلت تناسلی آماده است .حداکثر درد قصاص تضمین می شود . درساعات اداری به زندان اوین مراجعه نمایند .
</td></tr>
</table>

(ماده ۶۹ – هرگاه شخصی یک چشم کسی راکورکندقصاص میشوداگرچه جانی بیش از یک چشم نداشته باشد .)

<table>
<tr><td>
بسمه تعالی
علاوه برکورکردن چشم ، وکالت درقصاص قرکردن واخته کردن با آخرین متدرا می پذیرد .
دکترعباس شیبانی
متخصص بیماریهای آمیزشی واخته
ومشاورطبی ریاست مجلس
</td></tr>
</table>

(ماده ۱ – قتل عمدبرابرمواداین فصل موجب قصاص است .اولیاء دم می توانندبااذن ولی مسلمین یا

نماینده‌ء اولیای دم مقتول را با رعایت شرایطی که خواهد آمد به قتل برسانند .)

نمایندگی قصاص توکلی ـ خدائی وشرکاء **قصاص زیرگرفتن با ماشین** احمدتوکلی با سابقه عضویت شورای انقلاب و وزارت ورانندگی وبا داشتن گواهینامهء پایهء یک همگانی، وکالت شما را برای قصاص زیرگرفتن با ماشین می پذیرد . **قصاص قتل با کُلت** عبدخدائی نماینده مجلس شورای اسلامی، با سی سال سابقهء ماده قبول سفارشات شما برای قتل با کلت است . اذن ولی مسلمین یانماینده‌ء اورا تضمین مینماید . به دبیرخانه مجلس شورای اسلامی مراجعه فرمایند .

(ماده ۶۶ ـ اگردراثرحرکت جانی قصاص بیش ازجنایت شودقصاص کننده ضامن نیست واگربدون حرکت مجرم قصاص بیش ازجنایت شوددرصورتیکه این زیاده عمدی باشد قصاص کننده نسبت به مقدارزائدقصاص میشود)

بسمه تعالی

سئوال - آیا استفاده از دستگاه
کالباس بُری مجاز است؟
جواب - اگر جهت تورق گوشت
خنزیر بکار نرفته باشد لامانع است

قصاص با ضمانت

سرهنگ سررشته داری ، اتابکی ، دادستان دادگاه انقلاب اسلامی ارتش ، برای قبول وکالت قصاص بریدن دست و پا و انگشت و سایر اعضاء وجوارح ، با ضمانت میلیمتری ،بوسیله دستگاه مدرن کالباس بری برقی، آماده است.

به بنیاد مسلم‌بن‌عقیل (آرزومانیان سابق) مراجعه فرمایند.

قدردانی وتشکر

(ماده ۱۵۶ ـ کسی که مرتکب لواط شده باشد اگرقبل از شهادت توبه‌کندحد از وساقط می شودواگربعداز شهادت توبه‌نماید حداز وساقط نمی شود ـ واگر با اقرار ثابت شده باشدوتوبه کند حاکم شرع می تواند عفونماید .)

قدردانی

اینجانب سیدابراهیم دستجردی ، طلبه مدرسه فیضیه قم ، که برا ثر سعایت دشمنان اسلام و عناصر ضدانقلاب ، به اتهام واهی لواط مورد تعقیب دادگاه شرع قرار گرفته بودم ، وظیفه اخلاقی وشرعی خودمیدانم که از مراحم و عنایات حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای محمدی گیلانی حاکم محترم شرع ، که با کمال سعه صدر و بزرگواری ، اینجانب را موردعفوقرار دادند ، بدینوسیله ابراز امتنان کنم وبه عرض برادران مسلمان برسانم که همه روزه ، بعداز نماز مغرب وعشا ، الغایت چهارساعت از شب رفته ، درحجره ء خودودرخلوت روحانی ، برای بقای عمررهبر کبیرانقلاب وبنیانگذارجمهوری اسلامی ، امام خمینی روحی فداه به دعاگوئی مشغول میباشم .

به کوری چشم ضدانقلابیون بی تربیت

سیدابراهیم (لِبی)دستجردی

مدرسه فیضیه ـ درب شمالی ، بعدازدالان، حجره ء پنجم دست راست .

(۵ آذر ۱۳۶۱)

نسل شجاعانِ مصلحت اندیش

سنا ریو میهنی

(هرنوع شباهت ظاهری با افراد حاضروغایب ، زنده ومرده، اتفاقی وتصادف محض است)

اشخاص :

دکترروشن بین
منیر، زن او
کتی ، دخترآنها
خانم‌جون ، مادرمنیر
عبداللّه‌خان ، برادرمنیر

صحنه سالن پذیرائی آپارتمان دکترروشن بین واقع در خیابان فوش ، پاریس .
تلویزیون روشن است .کتی ، دخترهجده نوزده‌ساله‌ء دکترروشن بین ، روی مبل لمیده ومشغول تماشای تلویزیون است .یک سگ گرگی عظیم الجثه کنارا وروی مبل خوابیده است .
زنگ مکررتلفن
صدای دکترروشن بین ـ بابا ، یکی به‌این تلفن جواب بدهد!

صدای منیر ـ (از آشپزخانه) کتی گوشی را بردار ، من دستم گیراست ! ممکن است تهران را داده باشند .
کتی ـ خودت بیا ! جای حساسش رسیده .لوسی میخواهد با میچ عروسی کند .
فریاد منیر ـ من دستم توغذاست !
کتی ـ بگوخانم جون بردارند !
فریاد منیر ـ خانم جون دارند نماز میخوانند .
کتی ـ (قرولند) خانم جون همکه از صبح تا شب نماز میخوانند . چندتا پل نیومن وچندتا آلن دلون برایشان توی بهشت رزروکرده‌اند ! (بلند) خانم جون ، نمازتان باطل است ویسکی رفت تواطاقتان ! (سگ گوشها را تیز میکند)
صدای منیر ـ امیر ، توتلفن راجواب بده !
روشن بین ـ آن که نمازش قضا میشود ، این برنجش قضا میشود ، این یکی دالاسش قضا میشود ... من شده‌ام تلفنچی ! ... آلو ... بله بفرمائید ! سلام ، قربان شما ، خیلی متشکرم ... الحمد لله سلامتند ... دست شما را میبوسد ... والله قابل عرض هیچی ، همین خبرهای روزنامه‌ها ورادیوها ... بازپریروزیک عده را تیرباران کرده‌اند . یک مشت آخوندجانی دنیا پرست شکمباره برجان ومال یک ملتی حاکم شده‌اند ... پیرسگ همنمی میردجان یک ملتی را خلاص کند ... بعله ... ازاین شایعات خیلی هست . آن دوماه پیش هم میگفتندحالش بداست ، زیر چادراکسیژن است ، اما آن هفته تلویزیون نشانش داد ، گردنش را تبردارنمیزد ... ای آقا ! ... نخیر آقا ، بایددید اربابها چه تصمیمی میگیرندو مصلحتشان چه

ایجاب میکند... والله نه، این آخری یک مقاله برای " سایکولوجیک رویو، نوشته‌ام ،ولی بیشتر روی همین کتابم دارم کار میکنم ... بله ،تقریبا، یعنی عمده کارتمام شده... نه به آن صورت... اسم قطعی اش را هنوز انتخاب نکرده‌ام . اسم موقتش را گذاشته‌ام " نورا قرب سهروردی ، صورتی از وهومن زرتشت " تا انشاء الله یک اسم کوتاه تری برایش پیدا کنم، مثلا " " تداوم انوار یزدی " یا مثلا" ... حالا تا چه مصلحت باشد...

منیر- (واردمیشود) تمام کن ! تهران را خواسته‌ام ممکن است بدهند.

روشن بین - خیلی متشکرم ... نه، ما هم اگر بتوانیم این آپارتمان را بفروشیم، خیال داریم بریم پیش قوم وخویش ها ... بله، همه امریکا هستند... اخوی هم آنجاست... نه آقا، آنها هم هزار جور گرفتاری دارند. بدبخت ها مجبور شدند آن خانه بورلی هیلزشان را بفروشند بروند آن خانهٔ آرنج کانتی ... میگفت بچه ها خیلی ناراحتند. اطاق هاشان کوچک است، استخرندارند، خلاصه هزار بدبختی وگرفتاری دارند، نه، فقط سیروس برادرخانم تهران است.

منیر- تمام کن صحبت را، ممکن است تهران را بدهند!

روشن بین - (دست روی دهنه‌گوشی) چی گفتی ؟

منیر- گفتم صحبت را کوتاه کن، تلفن تهران را خواسته‌ام .

روشن بین - (عصبی) خیلی خوب، حالا یک دقیقه دیرتر با آن مردکه حرف بزنی آسمان زمین نمیآید.(باتلفن)

خیلی عذرمیخواهم ، میفرمودید؟ ... نخیرآقا ، این قافله‌تا به‌حشرلنگ است . اینها بها نه است .چرا مصلحت مبارزه را درنظرنمیگیرند؟ این یکی که‌دزدی کرده ، آن یکی که‌ساواکی بوده ، این یکی کارچاق کن دربار بوده ، آن یکی وزیرخمینی بوده ، الان مصلحت نیست به این جزئیات بپردازیم . الان مملکت درخطرنابودی‌است . مصلحت ملت و مملکت حکم میکندبا شمرهم اگرلازم شدمتحد بشویم ... بهرحال بنده این طرزفکررا نه‌تنها مصلحت نمی بینم‌بلکه‌خیانت به مصالح مملکت میدانم ... من که با تمام گروهم‌حاضرم .با همه‌گروه‌های اوپوزیسیون ائتلاف کنم ...

منیر- امیر، صحبت راکوتاه کن . ممکن است تهران را بدهند!

روشن بین - (دست روی دهنه‌گوشی) خیلی خوب خفه‌ام کردی! ... (تلفن) الو ... عذرمیخواهم، خانم یک سئوالی کرد ... خیلی متشکرم، ایشان هم‌سلام‌میرسانند . بهرحال چهارشنبه که‌جلسه داریم، زیارتتان میکنم ... خیلی خیلی متشکرم ... قربان شما .(گوشی را میگذارد)

منیر- چه عجب!

روشن بین - (عصبانی) بفرمائیدهمه‌خفه‌بشوندکه‌خانم با این مردکه پفیوزنعلین لیس ریزه‌خورسفره‌آخوندی احوالپرسی کنند!

منیر- نفهمیدم ! حالاسیروس شدنعلین لیس ؟ لابدبرای همین ازکاربیکارش کرده‌اند؟!

روشن بین - چشمش کور! آنقدرنوکری وچاکری آخوند را کردتا دمش راگرفتندانداختندش بیرون .

منیر ـ ببینم! سرکارکه الحمدولله برای آخوندکار نکردید! چون سیروس هفت هشت ماه بیشترکارکردنوکر آخوندوکاسه لیس سفره آخوندشد؟

روشن بین ـ من بخاطرشاگردهایم بود. بهمین دلیل روزی که دانشگاه را بستنددیگرکاری قبول نکردم.

منیر ـ نیست که خیلی کاربهت پیشنهادکردند! نیست که دست به دامن عبای آخوندنشدی! ...

روشن بین ـ (فریاد) آن وقت هنوزآخوندها بیست هزار نفررا نکشته بودند!

منیر ـ (فریاد) پس آن کسی که تا بیست هزارکشته سرکارش رفته بی شرف است وآن که تا پانزده هزارکشته رفته شرافتمنداست؟!

کتی ـ ازبس داد میزنیدصدای تلویزیون را نمی شنوم.

(زنگ میزنندکتی دررا بازمیکندعبدالله خان، برادر منیروارد میشود)

عبدالله خان ـ سلام، سلام چه خبرشده؟ صداتان تا توی آسانسورمیآید؟ بازبحث سیاسی کردید؟

منیر ـ چه میدانم! ازآقا بپرس! بیکاری میزندکله اش، میپردبه پروپا چه همه!

عبدالله خان ـ (با خنده) امیرحسین، بازتواین خواهر بی زبان مظلوم ما را تنها گیرآوردی!

روشن بین ـ یکی این مظلوم است یکی خلخالی.

منیر ـ فکرش را بکن! بهش میگویم تهران را خواسته ام اینقدرپای تلفن قصه نگو، یکباره دادوفریاد راه می‌اندازد به سیروس بیچاره هزارجوربدوبیراه میگوید. سیروس نوکرآخوند، سیروس کاسه لیس آخوند، سیروس عمله آخوند،

خودش ضدآخوندوآزادی خواه وآزادمنش وعصاره آزادی ...
عبداللهخان ــ (ناگهان زیرآوازمیزند) این بانگ آزادی، کزخاوران خیزد، فریاد انسان هاست، کزبیکران خیزد، این خروش خشم انسان های دربنداست،حبل المتین توده های آرزومنداست ... راستی یکنفرازتهران آمده بودخبردست اول داشت که امام سخت مریض است، حتی دوسه دفعه روبه قبله اش کرده اند...
(تلفن زنگ میزند)
منیرـ الو... ووی مادموازل ... ووی ... آه؟ووی؟...
نو... آلور، بی ین ... تره بی ین...اوکی! (گوشی را میگذارد) میگویدتهران راگرفتیم تلفنتان مشغول بود، حالا باید حداقل دوساعت دیگرانتظاربکشید. اینهم دست گل آقا! ظهرتاحالانشسته ام پای تلفن ، آنقدرازنور عقرب ونورمارسهروردی گفت که حالابایددوباره تاصبح پای تلفن بنشینم.
روشن بین ــ یکماه هم که بنشینی می ارزد! مبادا خدای نکرده آن آخوندبی عمامه سرش سرماخورده باشد. ماکه داریم اینجا باهزارخطرمبارزه میکنیم مهم نیست، اما آن آقا...
عبداللهخان ــ یاباکوتاه بیآ ئیدشماهم!
منیرـ من نمیدانم این آب رودخانه سن چه خاصیتی دارد که هرکس نسیمش بهش میخورد آزادیخواه میشود.
روشن بین ــ بنده ازامروزآزادیخواه نشده ام. از روی نیمکت مدرسه مبارزه برای آزادی راشروع کردم.
عبداللهخان ــ (زیرلب) بازحالت "چگوارا" ئی بهش دست داد.

خانم‌جون ، مادرمنیر ، یک کاغذو پاکت بدست وارد میشود .
خانم جون ــ منیرجون ، ببین این عینکم را من کجا
گذاشته‌ام ... نه ، تکان نخور ، اینجا روی میزاست ...
(با عبدالله روبوسی میکند)
(تلفن زنگ میزند . منیرگوشی را برمیدارد)
منیرــ الو ... سلام آقا ، بله ، هست ، گوشی خدمتتان
بیا ، ترا میخواهند .
روشن بین ــ حالا دیگرا جازه هست راحت حرف بزنم ؟! ازتلفن
سیروس جون که تا دوساعت دیگرخبری نیست . الو ... سلام ،
به‌به ، قربان شما . خیلی متشکرم ، لطف دارید . زیرسایه
محبت دوستان همه‌خوبند ... نخیرنشنیده‌بودم ... ده ! کی
گفت ؟ ... (پوزخند) حدس میزدم . اینها آقا ، مردمبارزه
نیستند . بنده‌ازهمان موقع منتظرش بودم . اینها هزار
رنگ میزنند . تا شاه بودآقا شاه‌پرست وآریا مهری و
رستاخیزی بودوروزی هزار معلق جلوی درباری ها میزد و
هزارجورتملق میگفت . حالا بنده‌یک چیزی خدمتتان عرض
کنم . بعدازآن کنفرانس آموزشی را مسروآن تودهنی کذائی
که من به‌شاه زدم ... (عبدالله‌خان ومنیرمبهوت یکدیگر
را نگاه میکنند) طوری حرف زدم‌که هویدا خدا بیامرزرنگش
ازترس مثل گچ شده‌بود . گفتم اعلیحضرت این سیاست
آموزشی ما را به‌ترکستان میبرد .
صورت عبدالله‌خان روی پرده درشت میشودچشمها یش گرد
شده‌است . تصویربه‌سرعت میچرخد ومحو میشود .
فلاش بک که به‌خلاف فیلم تمام رنگی ، سیاه وسفیداست
جانشین تصویرقبلی می شود .

(درناهارخوری ویلای روشن بین درزعفرانیه تهران)
روشن بین وعبداللـه‌خان کمی جوان تر، مشغول صحبت هستند. میزبرای غذا چیده شده است. عبداللـه‌خان روزنامه‌ای دردست دارد.
عبداللـه‌خان ـ امیرحسین، مگرنمی گفتی که استادهای امریکائی سپاه دانش وبرنامه‌های آموزشی شاه را مسخره میکردند. مگرنمی گفتی موقع سخنرانیت محصلین ایرانی فحش دادندومرگ برشاه گفتند.
روشن بین ـ بله، بله، البته یک مقداری ایراد و انتقادهم بود.
عبداللـه‌خان ـ پس این حرفها چی بوده توی این کنفرانس را مسرزدی ؟
روشن بین ـ بنشین سالادرا شروع کن، بعدصحبتش را میکنیم.
عبداللـه‌خان ـ نه، میخواهم بدانم اینها راتوگفته‌ای یا نه ؟ (خبرروزنامه را بلندمیخواند) ... دراین شرفیابی پس ازبیانات آقای نخست وزیر، دکترروشن بین گزارشی ازسفرخودبه امریکا وسخنرانی دردانشگاه پرینستون در باره انقلاب سفیدوبرنامه‌های آموزشی کشور، بشرفعرض رساند. نامبرده درقسمتی ازسخنان خودچنین گفت :"چاکر جزئیات اصل سپاه دانش را تشریح کردم، استادان و دانشجویان حاضرطوری تحت تاءثیرقرارگرفتندکه بدون اغراق حدود یک ربع ساعت دست زدندوبخصوص عکس العمل

دانشجویان ایرانی که از فرط احساس و اشتیاق اشک میریختند قابل توجه بود. در پایان سخنرانی استادان که واقعا " شیفته ابتکارات داهیانه ذات مبارک ملوکانه شده بودند از چاکر مصرا " تقاضا کردند که یک گزارش کتبی از نحوه اجرای این اصل برای یونسکو بفرستم که در سایر کشورها بر اساس همین شیوه عمل بشود..." امیرحسین خان، حالا انتقادها و فحش ها و شعارها را نمی گفتی، ساکت میماندی، مگر مجبورت کرده بودند اینقدر دروغ بگوئی؟

روشن بین ـ آخر توکه به گرفتاری های ما وارد نیستی. با آن وضعی که برای ما پیش آمده بود مصلحت ایجاب میکرد که از یک طرفی یک آوانسی به شاه بدهم.

(بازگشت به صحنه اولیه ـ ادامه مکالمه تلفنی)

روشن بین ـ ... بله، البته رشد سیاسی مسئله مهمی است ولی مهم ترپایداری و سماجت در اعتقادات است. آدم واقعا "مبهوت میماند. ده! آخر آقا، با یک تکان کوچک تمام اعتقادات ترا زیر پا میگذاری؟... پس پرنسیب را چه میکنید؟ ... نخیر آقا، اصلا" مثل اینکه ما از یک نژاد دیگری هستیم. ما بقول مرشدپیرمان، مصدق بزرگ، شعارمان قمفا ستقم است...

عبدالله خان ـ (آهسته) امیرازکی مصدقی شد؟

منیر ـ (آهسته) از راه پیمائی روز عاشورا!

صورت منیر روی پرده درشت میشود تصویر به سرعت میچرخد وکم کم محو میشود.

فلاش بک

دریکی از خیابان های فرعی شاهرضا، روشن بین ومنیر و

کتی با تفاق عبدالله‌خان ازماشین پیاده میشوند)
کتی ـ حالا من راهپیمائی نکنم نمیشود؟
روشن بین ـ امروزیک روزسرنوشت‌ساز است. امروز روز مبارزه‌نوربا ظلمت است.
منیرـ اصلا" میماندی خانه‌چه‌کارمیکردی؟ روزعاشوراکه تلویزیون برنامه‌ندارد.
عبدالله‌خان ـ منهم ازاین راهپیمائی چشمم‌آب نمی‌خورد. ندیدیددیروزچطورعکس مصدق راپائین کشیدند!
روشن بین ـ امروز دیگرغلط میکنند! (شعارمیدهد) درودبرمصدق!
چنددقیقه بعدهرچهارنفردرصف راه‌پیمایان درخیابان شاهرضا.
منیرـ (شعارمیدهد) درودبرمصدق! (به‌شوهرش) عکس مصدق راچه‌کارکردی؟
روشن بین ـ تاکردم گذاشتم جیبم.می بینی که‌محیط مناسب نیست.الان مصلحت نیست عکس بالاببریم.
منیرـ درودبرمصدق!
روشن بین ـ (آهسته) صدایت رااینقدربالانبر! نمی بینی این ریشوها چه‌چپ چپی نگاه میکنند!
عبدالله‌خان ـ پس ما آمدیم برای آقای خمینی‌راهپیمائی کنیم؟
روشن بین ـ بهرحال مقصودما مبارزه با رژیم‌اختناق است.این مردکه دیکتاتورآزادی کش برودهرکس بیاید بهتراست.
منیرـ (آهسته) درودبرمصدق!
یک دخترمقنعه‌پوش ـ خواهر، شعارهای اپورتونیستی

ندهید !با خلق‌ها همصدا بشوید !
روشن بین ــ (آهسته) فقط لب ودهنت را تکان بده ، تو دلت بگو درود بر مصدق !
یک ریشو ــ (تند) آمده‌ای هوا خوری ؟ چرا شعار نمیدهید ؟ (شعار میدهد) درود بر خمینی !
روشن بین ــ (همصدا با سایرین) درود بر خمینی ! ...
اینست شعار ملی ــ خدا قرآن خمینی !
عبدالله خان ــ (آهسته) پس مصدق تعطیل ؟ با یک نهیب این ریش پشمی جا زدی ؟
روشن بین ــ (آهسته) الان خلاف جریان شنا کردن مصلحت نیست (بلند) اینست شعار ملی ــ خدا قرآن خمینی .
عبدالله خان ــ (چشم به سروسینه خانمهای شیک پوش) پس در این صورت ، (شعار میدهد) درود بر تو خواهر مبارز ! ... درود بر تو خواهر مبارز !
(بازگشت به صحنه اولیه ــ ادامه مکالمه تلفنی)
روشن بین ــ ... از اینجور آدمها فراوانند . همین سیروس برادرخانم ، مردکه ابله ضعیف نوکر مآب که معروف به شیک پوشی وخوش لباسی بود ، برای خوش آیند آخوندها ریش گذاشته بود وتسبیح می انداخت . بالاخره هم آخوندها اجرش را کف دستش گذاشتند مثل دستمال کثیف روزی که بهش دیگر احتیاج نداشتند دورش انداختند . . .
صورت کتی با چشمهای گرد روی پرده بزرگ میشود .تصویر بسرعت میچرخد و محو میشود .

فلاش بک

(جلوی در ورودی یک ویلای بورژوا در زعفرانیه)

روشن بین پشت رل ماشین نشسته وموتورماشین راگرم میکند .منیرکنار او نشسته است . روشن بین بوق میزند و صدا میکند :

روشن بین ـ کتی ! کتی ! باباجان ، دیرم شد ، چرا معطلی ؟مدرسه خودت هم دیر میشود !

(کتی دوسه سال جوان تر ، با کیف مدرسه ازدرویلابیرون میآیدوسوارمیشود)

کتی ـ وای باباجون ! این چه قیافه ایست درست کردی ؟ چرا ریشت را نتراشیدی ؟ چراکراوات نزدی ؟

روشن بین ـ کارفوری داشتم فرصت نشد .

(کتی درماشین راباز میکندکه پیاده شود)

کتی ـ من با این قیافهٔ توهمراهت نمی آیم ، آبرویم جلوی بچه ها میریزد .

منیر ـ نگفتم حالا صدای کتی درمیآید ! (به دخترش) کتی جان ، پدرت وقت گرفته برودپیش آقای بهشتی و آقای منتظری . ترا توی آن کوچه پشت مدرسه پیاده میکنیم .

کتی ـ مقصودتان گربه نره وراسپوتین است ؟

روشن بین ـ (تحکم وملامت) کتی !!

کتی ـ این بوگندگلاب چیه ؟

منیر ـ عزیزم ، بابا ، عوض ادوکلن، گلاب زده ...میدانی آخراین آقایان ازبوی ادوکلن خوششان نمی آید .

کتی ـ اصلا" من باتاکسی میروم .

روشن بین ـ باباجان ، توبچه نیستی . بایدبفهمی که امروزه وضع ماعادی نیست . من برای کارم بایدحتما" آیت الله بهشتی وآیت الله منتظری راببینم .اینها هم

که میدانی چه آداب ورسوم بخصوصی دارند. الان واقعاً" مصلحت نیست ما با فکل کراوات وصورت تراشیده وا ینجور چیزها توی ذوقشان بزنیم.

(بازگشت به صحنه اولیه - ادامه مکالمه تلفنی)

روشن بین - ... شما با این مردم بدبخت چشم‌وگوش بسته که عکس آقا را درماه دیدند، با این احمق هائی که موی ریش وابروی آقا را لای قرآن پیدا کردند، چه میخواهید بکنید... این آقایان نان حماقت مردم را خوردند ویک عده‌ای هم که باید مردم را روشن میکردند نکردند. ما هم هرچه توی سرخودمان زدیم فایده نکرد. صدای ما دراین طوفان حماقت بکلی گم شد...

صورت خانم جون روی پرده درشت میشود. تصویر به سرعت میچرخد و محو میشود.

فلاش بک

(در ویلای دکتر روشن بین)

خانم‌جون - زهرا خانم قسم خورد که خودش وشوهرش و دخترهایش عکس آقا را خیلی واضح توی ماه دیده‌اند.

عبدالله‌خان - (با خنده) عکس تمام قد یا نیم تنه؟رنگی یا سیاه وسفید؟

روشن بین - عبدالله، اعتقادات مردم را نباید به مسخره گرفت. البته یک چیزهایی هست، یک مسائلی هست که از نظرعقلی وعلمی قابل توجیه نیست ولی این دلیل نمیشود که بکلی انکارشان کنیم.

خانم‌جون - مژه آقا را که دیگر خودم هم دیدم. لای سوره بقره... اصلا" خودتان امتحان کنید. عبدالله، پاشو

قرآن را بیاور!
عبدالله‌خان ــ خانم، همین بلندشدن وآوردن برای پیدا کردن موی آقالای صفحه‌ها، توهین به‌عقل وهوش وشأن آدمیزاد است. وانگهی این صحاف‌های قرآن بیشترشان ازاین پیروپاتال‌ها هستندکه ریش وپشم ومژه‌وابروشان میریزد، ازکجاکه مال آنها نباشد؟
خانم‌جون ــ توهم‌که‌همه‌چیزرا مسخره‌کن! شما یک حرفی بزنید، امیرحسین خان! شما آن قرآن را بیاوریدنگاه کنیم.
روشن بین بلندمیشودوقرآن رااز قفسه‌کتابها برمیدارد وبه‌لب وپیشانی میرساندوبدست خانم‌جون میدهد.
عبدالله‌خان ــ (آهسته) امیرحسین، یعنی اگر الان خانم‌جون یک مویاپشم لای قرآن پیداکنند دلیل حقانیت آقاست؟ توکه‌اهل علمی، توکه‌ناسلامتی فیلسوف خانواده‌ای، لااقل زیربارعکس توی ماه وموی ریش لای قرآن نرو!
امیرحسین ــ من اینها رامیدانم عبدالله، ولی الان با وضع فعلی مصلحت نیست ما رودرروی اعتقادات مردم بایستیم.
(بازگشت به صحنه اولیه ــ ادامه مکالمه تلفنی)
روشن بین ــ ... باکمال میل ... من که میدانیداز آخوندوحزب اللهی باکی ندارم ولی همانطورکه عرض کردم بهتراست اسم من نباشد. مقاله‌را نوشته‌ام فقط منتظرم منیرجان فرصت کندبرایم ماشین کندکه خط من دست این وآن نیفتد. شما میدانیداینها چه مردم بی شرفی هستند بمحض اینکه بوببرندیا یکنفرگزارش کندکه فلانی درروزنامه اپوزیسیون مقاله‌نوشته یکسرمیروندسراغ بستگانم...

چطور؟ ... نخیر، همه‌خارج نیستند، طفلک سیروس ما آنجاست، سیروس برادرمنیر، تهران است. برای خاطر مبارزات من بیکارش کردند، همین مانده‌که ببرند تیربارانش کنند. شما هم که میدانید سیروس ازبرادربمن نزدیک تراست ... نخیر، مقاله خیلی‌بودار است ... اصلا" خطرناک است. عنوانش "یونان باستان درمواجهه با ماتریالیسم دموکریت" است. ولی یک سوتیتر خطرناک پرکنایه دارد که: "انکار نقش خدایان درتوجیه عالم‌هستی" است. بهرحال خدمتتان میفرستم ولی باید بمن قول بدهید که غیرازخودتان کسی نفهمدکه من نوشته‌ام ... باکمال میل ... البته ... صدالبته ... مبارزه‌این چیزها را همدارد ... گفت، من آن روزی که اینجا پانهادم ترک سرکردم ... باکمال میل ...قربان شما ... انشاءالله، با میددیدار. (گوشی را میگذارد)

خانمجون ــ (درحال نوشتن) عبدالله، مستاءصل‌را چه شکلی مینویسند؟

عبدالله ــ شکلِ قیافه امیرحسین خان درهمین لحظه‌حاضر که بعدازآنهمه‌لاف "چه‌گوارا "ئی ازش مقاله می خواهند و مستاءصل مانده‌که‌چه‌بکند.

روشن بین ــ اینقدرمزخرف نگوعبدالله! من این حرف را به‌این آقا روی یک مصلحتی گفتم. من یک چیزها ئی میدانم که‌تونمیدانی.

منیر ــ (بلند) خانمجون، بنویسید مستا،باسین بعد هم یک صل با صاد ولام.

روشن بین ــ (نگران) این کاغذها را بازمیکنند، یک وقت خانمجون چیزی توی کاغذننویسند برای ما دردسر

بشود؟! " مستاء صل " را برای چی میخواهند؟
منیر- نترس ، چگوا را ! دارندبرای طلعت بهامریکا مینویسند .
روشن بین - درواقع برای امریکا هم مصلحت نیست بنویسند .
(تلفن زنگ میزند)
منیر- الو ، الو ... یس ... یس ...ووی مادموازل ...
الوسیروس جان سلام ، قربون شکل ماهت ... حالت چطوره ؟ما هم خوبیم ... خانمجون همخوبند ...همه‌خوبند ...
روشن بین - اول بده من صحبت کنم . یک کارفوری با سیروس دارم . توبعددرددل کن !
منیر- ببین سیروس ، امیرمیخواهدصحبت کندمن بعد صحبت میکنم .
روشن بین - (عصبانی) صددفعه‌گفتم پای تلفن اسم مرا نبر ! اینها تلفن ها راکنترل میکنند ! مگرحالیش‌میشود؟!
(گوشی را میگیرد) الو ، سیروس جان سلام ...تصدق شکل ماهت ...خوبیم الحمد لله ...مرسی، قربانت ... چه خبرها ؟... حال امام چطوراست ؟ ...بعضی ازاین مردم بیشرف ضدانقلاب شایع کرده‌اندکه‌خدای نکرده‌امام کسالت دارند ...
عبدالله‌خان - (آهسته) مردم بیشرف ضدانقلاب یعنی بنده !
روشن بین - ... خوب خدا را صدهزار بار شکر ... خدا انشاءالله‌سایه‌امام را از سرما کم نکند ... سیروس جان یک خواهشی ازتودارم . البته‌امروزبه‌یحیی هم تلفنی گفتم ، به‌توهم‌میگویم . نمیدانم این صاحبخانه ما روی

آب انبار را پوشانده یا نه ... میدانی انبار آب را میگویم. دیشب از را دیو شنیدم که تهران یخبندان شده تا صبح خوابم نبرد. میدانی این حاجی حالیش نیست .تو یک تلفن بکن به حاجی ... میدانی همان حاجی پنیرفروش صاحبخانه ما ، سفارش کن روی آب انبار را بپوشاند که از سرما نترکد ... چی ؟ ... حاجی ... حاجی پنیرفروش ... پ ... ن ... ی ... ر فروش ... همان که ما مستأجرش هستیم ... (عصبی) حاجی پنیرفروش که پنیر وارد میکند ... خیلی خوب ، خیلی خوب ... گوشی را میدهم به منیر ... قربانت ... (به منیر) فرصت نده راجع به این موضوع سئوال کند! هیچ حرفی از صحبت من نزنی ها!

(منیر گوشی را میگیرد و مشغول صحبت میشود)

روشن بین ـ (عصبانی) این برادر شما هم واقعاً" خداوند خرفتی و بیشعوری است!

عبدالله خان ـ ما که بیشرف ضدانقلاب شدیم ، اما آن بدبخت چه گناهی کرده ؟

روشن بین ـ کنایه واشاره حالیش نمیشود .هرچه میخواهم بهش بفهمانم به این سفیر بلغارستان بگو روی استخر ما را بپوشاند که از سرما نترکد ، حالیش نمیشود که نمیشود .یعنی بیشعوری بحدی است که ...

عبدالله خان ـ ببینم! شما میفرمائید به حاجی پنیرفروش موجر شما بگوید که روی آب انبار را بپوشاند ، آن بدبخت باید بفهمد که به سفیر بلغارستان ، مستأجر شما ،بگوید روی استخر را بپوشاند؟

روشن بین ـ کی پنیر به این ارزانی میفروشد؟ غیر از بلغارها ، هر بچه مکتبی بود می فهمید که منظور من از حاجی پنیرفروش

سفیر بلغارستان است.

عبدالله خان ـ والله، بنظر من متخصصین رمز اینتلیجنت سرویس هم باید ۲۴ ساعت وقت صرف می کردند تا کشف کنند که مقصود از حاجی پنیری ، هیز اکسلنسی رفیق دیمیتری میخائیلوف سفیر بلغارستان است. وانگهی خیال میکنی آخوندها با همه دم ودستگاه جاسوسی شان نمیدانند که تو خانه ات را به سفیر بلغارستان اجاره داده ای ؟

روشن بین ـ البته که بالائی ها شان میدانند. ولی با اوضاع واحوال فعلی مصلحت نیست که این اوباش خرده پای کمیته ها متوجه بشوند که من ویلاو باغم را با استخر وتجهیزات به یک سفارتخانه اجاره داده ام!

(۱۷ دی ۱۳۶۱)

سه مرد خبیث

نمایشنامه جاسوسی وجنائی

اشخاص (به ترتیب ورود به صحنه)

حضرت جبرئیل
حضرت عزرائیل
آقای خمینی
آقای خامنه‌ای
آقای رفسنجانی
آقای منتظری
خانم منتظری
یک زن
یک خدمتکار

شب تاریک ، رعدوبرق ، ناله‌بوم، صدای بال خفاش ... جبرئیل وعزرائیل درفرودگاه هلی کوپترِمجاورکاخ جماران فرودمیآیند. ازمیان توپهای ضدهوائی و موشک های زمین به هوا ومسلسل های سنگین ولابلای صفوف بهم‌فشرده‌ٔ پاسدارا ن عبورمیکنندوپشت درفولادی ضد خمپارهٔ اطاق خواب خمینی کمی منتظرمیمانند،بعداز چنددقیقه دربازمیشودوحاج احمدآقا باقباقه بغض کرده بیرون میآید. حضرات جبرئیل وعزرائیل ازفرصت بازشدن

در، استفاده میکنند وخودرا بهداخل اطاق می اندازند.
خمینی در بستر بیماری افتاده است. عزرائیل به یک گوشه تاریک اطاق میرود. جبرئیل با ملایمت بازوی خمینی را تکان میدهد.

جبرئیل ــ حضرت امام ... حضرت امام!

خمینی ــ (چشم باز میکند) شما کی هستی؟ چطور اینجا آمدی؟ ... آهای پاسدا...

(جبرئیل دست روی دهن او میگذارد)

جبرئیل ــ سروصدا نفرمائید. بنده جبرئیل هستم.

خمینی ــ کدام جبرئیل؟

جبرئیل ــ چطورکدام جبرئیل؟ جبرئیل امیــن ... از بالاخدمتتان رسیده ام.

خمینی ــ ببینم! پس این جبرئیل وعزرائیل واسرافیل و چه‌وچه راسته؟

جبرئیل ــ اختیاردارید، حضرت آیت الله. اگرراست نبودمن چطوراز میان این برج وبا روی توپ وموشــک و پاسدارکه ملخ هم نمیتواندردبشود، میتوانستم خودم را اینجا برسانم؟

خمینی ــ خوب، حالاچه‌کارداری، شما؟

جبرئیل ــ قربان،خبرخوشی براتان آورده‌ام.

خمینی ــ ساقط شدآن صدام عفلقی؟

جبرئیل ــ نخیرقربان، موضوع دیگری است: فرمودنـد وقتش شده‌که تشریف بیاورید.

خمینی ــ کجا؟

جبرئیل ــ به‌لقاءالله.

خمینی ــ چی؟ لقاءالله؟ حالا؟ بیخودفرمودنـد.اینجا

هنوزخیلی کارهست ازبرای بنده . شما بروید من بعدمیآیم.
<u>جبرئیل</u> ـ والله ، المأمورمعذور . فرمودند درخدمتتان برویم .
<u>خمینی</u> ـ اصلا" اینکه تا دنیا بوده کارعزرائیل بوده ، لاکن شما چه صیغه ای هستی ؟
<u>جبرئیل</u> ـ ملک الموت هم آمده ، اما امرفرمودند بنده همراهش بیایم که حضرت امام یکبارهول نفرمایند .
<u>خمینی</u> ـ لاکن کسالتی ندارم بنده که اسباب زحمت بشوم ازبرای ایشان .
<u>جبرئیل</u> ـ والله ، کامپیوترعرش نشان داد که شما را روبه قبله کرده اند .
<u>خمینی</u> ـ بازی دادند کامپیوترعرش را این ایادی امریکای جهانخوار . من توی دهن این کامپیوترمیزنم . کسالتی ندارم بنده . خودم بازی دادم اینها را . خودم گفتم روبه قبله کنند بنده را ،میخواستم سردربیاورم ازتوطئه های شیطانی اینها .
<u>جبرئیل</u> ـ دیگرمن به مقررات این موارد خاص بازی دادن واردنیستم . اینها با آقای ملک الموت است ... آقای ملک ! بفرمائید جلو ، خودتان رسیدگی بفرمائید .
ملک الموت جلو می آید ، خمینی وحشت زده چشم به هیکل عزرائیل میدوزد .
<u>خمینی</u> ـ (زیرلب) عجب قیافه شیطانی دارد این آقای ملک الموت ! (بلند) آقای ملک ، شما نسبتی ندارید با این سیداسدالله لاجوردی ما ؟
<u>ملک الموت</u> ـ نخیر .
<u>خمینی</u> ـ لاکن خیلی بهش شباهت دارید .

ملک الموت ـ (بیحوصله) راه بیفت ، آقا ،من هزارجور گرفتاری دارم .

جبرئیل ـ آرام آقای ملک ، عصبانی نشوید !

ملک الموت ـ آخر، این آقا که روزی پنجاه دفعه در مناقب شهادت و سعادت پیوستن به لقاء الله حرف میزند ،حالا که وسائل تشرف به لقاء الله آماده شده ، چانه میزند و این دست اون دست میکند .

خمینی ـ شهادت سوای اینه که من از توی تختخواب بروم به نزد لقاء الله . مردن اینجوری که شهادت نمیشه ،ثواب نداره .شهادت ...

ملک الموت ـ (عصبی) اگر شهادت را خیلی دوست داری چرا دوهزار رتا توپ و مسلسل و موشک و اینهمه پاسدار دور تا دورت گذاشتی ؟ وانگهی کاری نداره ، اگر خیلی دوست داری شهیدبشوی من خودم خفه ات میکنم . (با لش بدست بطرف او میرود)

جبرئیل ـ خودشان تشریف میآورند ، خشونت لازم نیست ، جناب ملک .

خمینی ـ شما که حرف می فهمی ، حالی کن به این آقا که هنوز حل نشده مسئله جانشینی من . چنانچه من نباشم این جمهوری اسلامی ازبین میره ، اسلام عزیز ازبین میره ...

جبرئیل ـ مجلس که هست ، آقای منتظری هم که هست دیگر شما چه نگرانی دارید ؟

خمینی ـ معلوم میشه نمی شناسی شما این جماعت آخوند را ، حضرت جبرئیل ... ازبرای اینکه دانسته باشید اینها چه شیاطینی هستند ، یک دقیقه گوش کن شما ! ...من توی اطاق ها شان میکروفن کارگذاشته ام ، البته نه از

برای تجسس که حرامه در اسلام ، بلکه از برای اطــــلاع از سلامتشان ... این دستگاه را بکش جلو ، حضرت جبرئیـــل ، تا نشانت بدهم چه حرفهائی میزنند اینها همین الان .

جبرئیل دستگاه گیرنده را با دهها دگمه ، که در کنار اطاق قرار دارد ، به تخت خمینی نزدیک میکند . خمینی دگمه‌ای را که روی آن نوشته شده : " اطاق خواب رفسنجانی" فشار میدهد . صدای گفتگوی رفسنجانی با شخص دیگری شنیده میشود .

خمینی ـ گوش بده شما ، این رفسنجانی رئیس مجلسه ، داره با رئیس جمهوری حرف میزنه .

رفسنجانی ـ ... نخیر ، آقا* ، بنده جوانب امر را همه جور رعایت کرده‌ام .

خامنه‌ای ـ من در اینکه این منتظری خیلی خراست حرفی ندارم . ولی بهمین دلیل خطرناک است . مـــا داریم زیادی آیت الله العظمی وفقیه عالیقدر به نافش می‌بندیم . یواش یواش مردم هم باورشان میشود .

رفسنجانی ـ نه ، آقا ، مردم بی شعورند ، اما نه تا این حد. این همه متلک وجوک که برایش ساخته‌اند دلیـــل اینست که می فهمند یا روخراست . بیخود نیست که اسمش را گربه نره گذاشته‌اند .

خامنه‌ای ـ اینرا قبول دارم (با خنده) همشیره‌زاده‌ام از جوک هایی که بچه‌ها توی مدرسه راجع به آقای منتظـــری تعریف میکنند ، هرروز یکی تازه میآورد به خانه .همین دو سه روز پیش تعریف میکرد که به آقای منتظری خبـــر برده‌اند که یکی از هواپیماها دیوار صورت را شکستـــه ، ایشان گفته‌اند : این ضرر به بیت المال است معادل خرج

تعمیررا ازحقوق خلبانش کسرکنید. دیروزهم آمده بود میگفت آقای منتظری یک قمی را که گفته اشتن جهودبوده فرستاده زندان اوین که چرا به " پنج تن " اهانت کرده...

رفسنجانی - به همین دلیل مناسب ترین آدم برای ماست. چون ولتی فقیه که بشودهمه کارها دست خودمان می افتد، هرجوربخواهیم میرقصانیمش. این اصلا" نمیداندامریکا کجاست وچقدرجمعیت دارد.

خامنه‌ای - آنکه بله، آمریکا که جای خود، حدودوجمعیت نجف آبادخودشان را هم نمیدانند.ولی آدمخررا همانطورکه ما میتوانیم سوارش بشویم، یکی دیگرهم میتواندسوارش بشودوبزندروی دست ما. اگرفردا ولتی فقیه شدوچهارتا از این لیبرال ها زیرپایش نشستند مجلس شما را منحل کرد بنده را هم‌مثل بنی صدرما درمرده به‌جرم بی کفایتی معزول کرددستمان به‌کدام عرب وعجمی بنداست؟

رفسنجانی - این خطرباآقای خمینی که بیشتراست.

خامنه‌ای - بنده‌ازجانب آقای خمینی همنگرانم. البته پیرمردزیربارلیبرال نمیرودولی آخوندهم خطرش از لیبرال برای ماکمترنیست... بنده فکرمیکنم که ... یعنی اگرکه ... شماکه‌درشرفیابی ها جیب هاتان را نمیگردند... شماکه موقع شرفیابی بازرسی بدنی نمیشوید... میخواهم‌عرض کنم که... شاید...

رفسنجانی - حرفتان رابزنید.میدانیدکه من وشما یک روح دردوجسم‌هستیم. رودروایسی نفرمائید!

خامنه‌ای - میخواهم‌عرض کنم که... اگریک حبی ...یک کپسولی ... یک قطره‌ای ... توی چائی‌اش ...

رفسنجانی - فکرش راهم‌نفرمائید.همان‌موقع شرفیابی و

خلوت دوبه‌دو ... هشت تا چشم از تلویزیون مدار بسته مواظب هرحرکت دست وپای ملاقات کننده است .
خامنه‌ای - اصلاً" چرا ما از اول به فکر ولایت فقیه خودشما نیفتادیم . این بی فکری وبی خیالی واقعاً " جای تاءسف است .
رفسنجانی - زیادهم از بی خیالی نبود . گرفتاری من این موضوع ریش است .ولیّ فقیه یک من ریش لازم دارد .
خامنه‌ای - (با خنده) ولی فقیه بی ریش هم ایرادی ندارد . شما خیال میکنیدازصدراسلام تا حالا درمیان فقها بی ریش وجودنداشته ؟ ... بهرحال ما ازحالا لابايد ...
*
(خمینی دگمه را دوباره فشار میدهد)
خمینی - حالاحضرت جبرئیل ، ملاحظه فرمودیدچه خطری تهدیدمیکنداسلام عزیزرا ؟ چه توطئه های شیطانی ....
جبرئیل - البته اینها ازنظربا ریتعالی پوشیده نیست ولی شما هم ...
خمینی - نه ، صبرکنید ، این یکی را هم‌بشنوید !
(دگمه‌ای‌راکه‌روی آن " اطاق خواب منتظری" نوشته شده فشار میدهد)
صدای یک زن که‌با عیال‌آقای‌منتظری صحبت میکند بلند میشود .
زن - ... اما شما را به‌روح ممدآقا ازمن نشنیده‌بگیرید .
عیال - خیالتان راحت باشد . اصلاً" من شما را ندیده‌ام ، اما بموقعش یک بتول خانمی بسازم که‌هشت تا بتول خانم ازبغلش دربیاید ...
(صدای بازوبسته شدن در)

خمینی ــ هنوز به اطاق خوابش نرفته ، باید توی دفترش باشه . . .

دست میبرد که دگمه دیگر را فشار بدهد . ملک الموت دست او را می گیرد .

ملک الموت ــ (با علاقه) یکدقیقه صبر کنید ! خیلی با مزه است .وسط اینهمه گرفتاری یک خرده می خندیم . مثل اینکه زنش برای خانم شما خنجر بسته .

(ادامه صحبت)

عیال ــ . . . بعله ، مارکه پیرشد قوربا غه سوار میشود . حالا دیگه دخترکچل حاج شقفی نزول خورهم می نشیند پشت سر من لغز میخوانند . الان کاریش ندارم ، اما بگذار پای آن اماموپیرسگ از میان دربرود ، من میدانم وبتول خانم!

زن ــ پس من رفتم ، قربون شما . خداحافظ.

عیال ــ خیرپیش . . . خیلی ممنون ، سلام برسانید .

(صدای بازوبسته شدن در)

صدای یک خدمتگار ــ خانم ، آقا فرمودند یک قلیان تمیزبا آن تنباکوی تعارفی مرحوم دستغیب براشان چاق بفرمائید.

عیال ــ خودت بروچاق کن ، من حوصله ندارم .

خدمتگار ــ آقای آیت الله سفارش کردند که حتما خودشما چاق کنید .

عیال ــ آقای آیت الله بهدادادردی دیرشان خندیدند . چطورقلیانشان را من چاق کنم اما . . .لا اله الی الله ،نمی گذارند دهن آدم وانشود !

خدمتگار ــ خدا مرگم بده ، خانم . حالاچی جوابشان را بدهم ؟

عیال - (با تشدد) همین که گفتم . برو ، حرف زیادی هم نزن !
(صدای باز و بسته شدن در)

خمینی - حضرت آقای ملک ، این خلاف اسلام است ، این خلاف میشود به فرمان هشت ماده ای بنده که تجسس کنیم در اطاقهای ...
ملک الموت - (شنگول) خواهش میکنم حالا طاق آقای منتظری را بگیرید ببنیم چه میگوید . چهار سال تجسس کردید این یک دقیقه هم رویش !
خمینی دگمه ای را که روی آن " دفترکار منتظری" نوشته شده فشار میدهد .
منتظری - ...اُمیدونم ، شوما* هم بلدین چاق کونین ، اما من گفتم خانوم چاق کونن .
خدمتکار - خانم خیلی خسته اند ، حوصله ندارند .
منتظری - ازقولی من بهش بوگو !
خدمتکار - بهشون عرض کردم .
منتظری - خوب ، چی چی گفت ؟
خدمتکار - والله گفتند ...یعنی ... گفتند که ...
منتظری - نه ، میخوام بدونم چی چی گفت !
خدمتکار - یک چیزهائی گفتند ، اما ...
منتظری - موگوئم موبموچی چی گفت ، یا الله حرف بزن !
خدمتکار - گفتند ... فرمودند ...یعنی ...خلاصه گفتند آقا میخندند .
منتظری - چی ؟ ... چیطور؟ اُمن میخندم؟ هه هه
(می خندد) اُبه چی چی میخندم ؟(بیشتر می خندد)

خدمتگار – (به خنده می افتد) والله چه عرض کنم .
منتظری – (قه قه میخندد) این ننه ممدی هم با مزس ها ! ...
موگوئد من میخندم ؟ (غش وریسه میرود) به خدا بیا مرز ما درش رفتس ... اونم خیلی با مزه بود (کم کم خنده از لبش می رود – درفکر) ببینم ! نگفت آقا به چی چیزی لقّش می خندد ؟
خدمتگار – نخیر ... یعنی خلاصه صحبت دا دا رودوروا اینجور چیزها بود .
منتظری – (صدای گرفته) آهان ! فهمیدم ! گفتس آقا به دا دا ردی دیرش می خندد . حالا من میدونم واین ضعیفه ! الان حسابی ازاین ننه ممدی برسم که خودش حظ کوند !
(صدای باز وبسته شدن در)
خمینی – حالا چنانچه موا فقت با شند آقای ملک ، دگمه* موسوی اردبیلی را ...
ملک الموت درحالیکه قه قه می خندد مداخله میکند .
ملک الموت – نه ، بگذارید ببینم آقای منتظری چه جوری حساب ننه ممدی را میرسد . من خیلی وقت است که نخندیده ام . بزنید روی دگمه اطاق خانم منتظری ! خواهش میکنم !
(خمینی دگمه مربوطه را فشار میدهد)
منتظری – ... شوما نیمی تونی جلوی نوکروکلفت ، افساری این زبونی صاحاب مردتو بگیری ؟ فکرنیمی کونی من جلوی مردم آبرو دارم ؟ فکر نیمی کونی من نا سلامتی فقیهی عالیقدرم ؟
عیال – خوبه ، خوبه ، فقیه عالیقدرت را بگذار در کوزه آبش را بخور !

منتظری – زن ، خجالت بکش وضعیتی ما حالا با سابق و آن وضعیت نجف آباد خیلی فرق کردس . ما امروز . . .
عیال – یادش بخیر ، همان نجف آباد چه عیبی داشت نجف آباد؟ یک روضه‌ای میخواندی ، یک پولی میگرفتی ، خمس وزکوة وفطریه واینجورچیزها همداشتی، هفته‌ای هفت شب هم مردم آش نذری وپلونذری میآوردنددرخانه .من ده روزیکدفعه رنگ آشپزخانه را نمیدیدم . اما حالا ازصبح تا شب بایدکنج آشپزخانه برای این پاسدارهای گردن کلفت وامت کوروکچل غذا درست کنم وچائی بدهم و شربت بدهم . . .
منتظری – پس میخواستی آشپزخانه نباشی مثل زمانی طاغوت ادا ره بری ووکیل مجلس بشی وسلمونی بری وبی عفتی بوکونی؟ آشپزخونه رفتن وظیفه زنی مسلمونس، وظیفهء زنی فقیهی عالیقدرس .
عیال – قبول ، وظیفه زن فقیه وآخوندخدمت کردن شوهرش است . اما میخواهم ببینم مگرآقای خمینی فقیه وآخوندنیست ؟ میخواهم ببینم‌من ازآن بتول کچل دختر حاج ثقفی نزول خوارچی کم دارم که‌دست به‌سیاه وسفید نمیزند ، توکاخ جماران لم داده خانم‌ها میآیندتومجلس دستش را ماچ میکنند؟
منتظری – آخه‌خانوم ، مگه‌شوما هفت ماهه‌بدنیا اومدی ؟ یک ریزه صبرداشته‌باش . این آقای خمینی پاش دم‌گورس. بعدازاون‌نوبتی منس‌که‌ولیّ فقیه بشم . آنوقت دست شوما که‌سهلس ، مردم پای شمارم ماچ میکونن .
عیال – اصلا" میخوام ببینم‌تواززاول، حالاجای خمینی هیچی، چرا نرفتی جای آن دست‌چلاقه رئیس جمهوربشوی

که حالا بنشینی روز شماری کنی که کی خمینی میمیرد ؟
منتظری ـ آخه ، آدمی حسابی، فقیهی عالیقدرکه بالاتراز رئیس جمهورس . رئیس جمهوربی اجازهٔ ولیّ فقیه غلطـــی نیمی تونندبوکونند .
عیال ـ آره توهم‌دلت را به همین خوش کن ! آن کوسه ماهی که ممدطفل معصوم مرا زیرآوارگذاشت ، میگذارد توجانشین خمینی بشوی !
منتظری ـ کوسه ماهی سگ کی باشدکه نگذارد ! نیمی‌بینـــی مردم چه عشق واشتیاقی به من دارند ؟ چه شوروهیجانـی نسبت به من نشون میدند ؟
عیال ـ آره ! واسه همین اسمت راگذاشتندگربه‌نره !تازه بیایندازمن بپرسندکه‌گربه‌نره چقدرنره !
منتظری ـ خانم ، خجالت دارد .این حرفها ازشوما قبیحس .
عیال ـ چطور، نفهمیدم ! چطوربرای شما قبیح نیست کـــه جای اینکه به‌حکم خدا وشرع توی اطاق عیالتان بخوابید، توی اطاق پاسدارها میخوابید ؟
منتظری ـ اون ازنظرحفظی امنیتس ! خواست سازمـــانی امنیت ۳۵ میلیونیس که بایددوتا پاسدارتوی اطاقی ما بخوابند .
عیال ـ وقتی دویست سیصدتا پاسدارتوی هرسوراخ سمبـــه خانه ، توی راهرووراه‌پله‌وپشت بام هستنددیگرپاسدارتو اطاق چرا بایدبخوابد ؟
منتظری ـ اینم دستورس که‌بایددوتا پاسدارهم‌دوطـــرف رختخواب بخوابند .
عیال ـ ببینم ، اگردستوراست که‌دوطرفتان دوتا پـاسدار بخوابند ، چطوریکیش راروانه‌کردی ؟

منتظری ــ ا وقتی اینهمه جنودی اسلام دارندبا قشونی کفرجنگ میکونن، گنا هس که من دوبرادری پاسدارجان برکف را توا طاقی خودم بخوابونم. واسه این، یکی از برادرها را ردکردم.

عیال ــ چطورشدبرادرچرا غعلی را ردکردید، برادرهوشنگ را نگه داشتید؟

منتظری ــ آخه اون برادرچرا غعلی چلچماق وگردن کلفت بودبدردی جنگ با صدامی کافرمیخورد.

عیال ــ میخواهم بدانم برادرهوشنگ که پیش ازانقلاب سلمانی زنانه بوده تنهائی چه جوری ازشما محافظت میکند؟

منتظری ــ نه، ظریف ولطیفس، اما تیراندازی وهدف گیریش خیلی خوبس.

عیال ــ مبارک هدفش باشد، اما من ...

(خمینی دگمه را فشارمیدهد)

خمینی ــ اینها دیگه قبیحه. حالاچنانچه میل داشته باشید برویم به سراغ آقای موسوی اردبیلی ...

ملک الموت که ازفرط خنده اشک به چشمهایش آمده همچنان میخندد.

ملک الموت ــ اما ... واقعا " ... هزارو... هزاروچهارصد سال بودا ینقدر... اینقدرنخندیده بودم.

خمینی ــ ما رعایت میکنیم ازبرای شما، لاکن خواهش دارم یواش ترخنده کنید. آخرما اینجا قدغن کرده ایم خنده را.

جبرئیل ــ ناراحت نباشید، حضرت امام. صدای مــــا را

زمینی ها نمی شنوند. اما خودمانیم واقعا "دست مریزاد.
وقتی ملک الموت خنده اش بگیرد ببینید چه مملکت معموری
ساخته اید.
خمینی ــ حالا چنانچه به خواست خداوند تبارک وتعالی
مهلتی با شد ز برای بنده کاری میکنم که خنده از لب آقای
ملک نیفته. عراق را هم معمورش میکنم، سوریه را هم
معمورش میکنم، فرانسه را هم معمورش میکنم، میتران
را هم معمورش میکنم، ریگان را هم معمورش میکنم...
جبرئیل ــ دیگر تمام اعضای سازمان ملل را لطفا"
نشمارید، چون وقت نداریم. میفرمائید برویم؟
خمینی ــ چنانچه شما مهلت بدهید به بنده برای چند ماه
دیگر که بنده سروصورتی بدهم به کارها از برای جانشینی...
جبرئیل ــ شما که مجلس خبرگان درست کرده اید دیگر چند ماه
مهلت برای چه میخواهید؟
خمینی ــ من بازی دادم اینها را... من حقیقت را عرض
کنم به حضور شما آقایان ملائک مقرب... این امت آقای
منتظری نمیخواد، آقای رفسنجانی نمیخواد، خمینی
میخواد. این خواست امته... گوش کنید شما به ندای این
امت همیشه درصحنه!
دگمه ای را که روی آن " مسجد امام خمینی " نوشته شده
فشار میدهد. صدای جمعی شنیده میشود:
خدایا، خدایا... تا انقلاب مهدی... خمینی را نگهدار
جبرئیل ــ ای آقای امام! انقلاب مهدی که چند ماه دیگر
نیست. اگر بخواهید تا انقلاب مهدی زنده بمانید...
خمینی ــ نه، اما حاج احمد ما که زنده میمانه، پسرش و
نوه اش که زنده میمانند. خواست ملت اینه که تا انقلاب

مهدی یک خمینی با لاسرذا ن با شه .
جبرئیل ـ پس شما میخوا هیدحا ج ا حمدآ قا را جا نشین خودتا ن کنید ؟
خمینی ـ چه عیبی دا ره ا حمدآ قا ی ما ؟ نه به یک دندگی منه ، نه به حرا مزا دگی رفسنجا نیه ، نه به خسریت منتظریه . . .
جبرئیل ـ چرا ا زحا لاتعیینش نمیکنیدکه چندما ه دیگر . . . ؟
خمینی ـ آ خه حا لاهیکلش جورنیست . ولیّ فقیه یک هیکل درشت وریش سفیدلازم دا ره . . . ریشش دا ره کم کم وتک وتوک سفیدمیشه ، ا ما گنده شدن وقت لازم دا ره .ا زحا لاا حمد را بسته ا یم به شیرینی وچربی که شکمش یک کمی گنده تر بشه . . . یعنی یک جوری با شه که ولایت ا زسلاله ذرّیه ء ما بیرون نره .
جبرئیل ـ ا گرتصا دفا " حضرت مهدی پیش ا زرحلت شما ظهورکردندچه میکنید ؟
خمینی ـ چنا نچه ظهوربفرما یندحضرت بقیة ا لله ،ا شکا ل نمیکنم بنده درکا را یشا ن ، برمیگردم به قم بنده ، جما را ن را میگذا رم ا زبرا ی ا یشا ن که خیا لشا ن را حت با شه بلحا ظ ا منیت ، لکن برا ی حفظ ا سلام عزیزنظا رت میکنم برا عما ل ا یشا ن، نمیگذا رم با زی بدهندا یشا ن را ا ین عما ل شرق وغرب .
ملک ا لموت ـ وا لله من ا زا ین آ قا ی خمینی خوشم آ مد ، بخصوص که دروا قع نا یب بنده هم روی زمین هست .درعا لم همکا ری حا ضرم رعا یت حا لش را بکنم .ا گرشما آ ن با لا صدا یش را درنیا وریدمن میتوا نم چندما ه مهلت بدهم .
جبرئیل ـ من حرفی نمیزنم ، ا ما خودتا ن به با لاچسی

گزارش میدهید؟

ملک الموت ـ همین الان سرراه یک سری میزنیم به خمین، یک روضه‌خوان یا یک قبرکن عمامه‌ای را از اهل محل توی این تکیه‌ها و مسجدها وقبرستان ها پیدا میکنیم، ترتیب کارش را میدهیم، میبریم بالا میگوئیم این خمینی است.

جبرئیل ـ یک وقت بالا اشکال نکنند؟

ملک الموت ـ ای آقا! روزمره مردم آنقدر آخوند میکشند وآنقدرروضه‌خوان وقبرکن وزیارتنامه‌خوان وارد عرش میشوندکه‌کسی خمینی وگلپایگانی وشیرازی را ازهم تشخیص نمیدهد.

خمینی ـ من تشکرمیکنم ازحضرت آقای ملک الموت، من تشکرمیکنم ازحضرت آقای جبرئیل، من دعا میکنم از برای سلامت شما، ازبرای توفیق شما، ازبرای پیروزی اسلام عزیز، به‌خدا می سپارم هردوی شما را!

جبرئیل ـ خواهش میکنم دیگرمنت ا بواب جمع ما نکنید، ما ازدعا بی نیازیم.

خمینی ـ من دعا میکنم ازبرای سلامت همهٔ ملائک ...

جبرئیل ـ بفرمائیدبرویم، آقای ملک! اگرزیاد طولش بدهیم ازبرای سلامت حضرت باریتعالی هم دعا میکند. لطف عالی زیاد، حضرت امام!

ملک الموت ـ بله‌بفرمائیدبرویم خمین. میگویند نوشابه‌های خانگی‌خوبی همدارد، یک گلوئی تازه میکنیم... وعدهٔ ما چندماه دیگر، حضرت امام...چاو!

جبرئیل وعزرائیل ازاطاق خارج میشوند.

خمینی ـ (تنها) من توی دهن اینها میزنم. (فریاد)

آهای ! پاسدارها ! بگیرید این شیاطین را ! بگیرید این ایادی امریکای جهانخوار را ! صدا کنید خلخالی را ! صدا کنید گیلانی را ! صدا کنید ری شهری را ! صدا کنید موسوی تبریزی را ! ...

درحالیکه از خارج اطاق صدای شلیک مسلسل وتوپ ضد هوائی وموشک سام شنیده می شود، صورت خمینی، به تمام عرض وارتفاع پرده درشت می شود وروی ریش او کلمه پایان نقش می بندد.

(۲۹ بهمن ۱۳۶۱)

تعصّب درشتناک

" راه توده " نشریه‌حزب توده درخارج ازکشور، شماره ۵ فروردین ۶۲، را با آنچنان اشتیاقی خریدم که انگار گلستان سعدی می‌خرم.

مدتی بودنه‌تنها مشتاق، که‌درتب وتاب بودم ببینم‌حزب پشتیبان خلق های رزمنده‌وفریادرس توده های رنجبر، که از یک طرف به‌لودادن افسران جوان،به عنوان" آژان‌های بورژوازی کمپرادور" افتخار می کرد، وازطرف دیگر برای حبس وشکنجه‌واعدام‌های آنی آن ها هورا می کشید و دست افشانی وپای کوبی می کرد، بعداززندانی شدن رفیق دکترکیانوری وعده‌ای ازاعاظم‌حزب چه می گوید و چه می کند.

واقعهٔ مولمه‌اسارت دبیرکل درصفحه اول، درقصیدهٔ غرائی تحت عنوان " درآزمون آتش " اثرطبع رفیق‌الشعرای حزب (که اسم خودرا ذکرنکرده) بیان شده‌است.

بنداول قصیده‌چنین است:

شبیخون

برسپاه بی دفاع دوست

هجوم

برپا یتخت عشق
تهمت
به یاران روزبه
بهتان به دانش
و
عبورنا گزیرسیاوش های سرفراز
ازآتش .

قصیده ، تا اینجایش ، بنده را عجیب بیاد مرحوم "حاج رقمی" شاعرسالهای دهه ۴۰ می اندازد .
حاج رقمی شاعرمعروفی بود . تنها عیب اشعارش این بود که درآن ها غالبا " از " فعل " خبری نبودوخواننده باید معنی را به قرینه حدس میزد . برای نمونه عرض می کنم که یک وقتی " تقدیرنامهٔ " منظومی به عنوان طبیب معالج خود ، درروزنامهٔ اطلاعات درج کرده بود ، که چندبیتی از آن را بیاددارم :

تشکرخدا را مرض خودنصیب
معالج مرا شخص دکترادیب
چوعارض تب کلیه ، سدرا ه بول
ورم سمت چپ بیضه دردش عجیب
رجوعم بدین وضع برآن جناب
که بین طبیبان همی عندلیب
به یک نسخه هفت ، لیکن دوروز
معالج مرا علم آن شد طبیب
ورم هاش مفقودوضایع الم
به نصرمن الله فتحاً قریب

چوصادق رقم درپی یادگار
به تشویق آقای دکتر ادیب

همان طورکه خواننده باید از شعرمرحوم حاج رقمی حدس میزدکه به بیماری کلیه دچار شده ونسخه دکتر ادیب که قرار بوده هفت روزه معالجه اش کنددوروزه کرده ، حالا درشعر " رفیق الشعرای " حزب پیشروهم ، باید به قرینه حدس زدکه ملایان برسپاه بی دفاع دوستان توده ای که در پایتخت عشق مستقربوده ، هجوم برده وفرماندهان سپاه را به اتهام جاسوسی دستگیرکرده اندوحالارفقای دربندباید برای اثبات بی گناهی خویش ، مثل سیاوش از آزمون عبور از آتش سرفراز بیرون بیایند .
یکی دیگر از بندهای قصیده ، (قصیده بندبندی هم بالاخره وجوددارد) عرض می کردم یکی دیگر از بندهای قصیده ، مستقیما " خطاب به آقای نورالدین کیانوری است که لقب " پدرکیا " گرفته است :

پدرم ! کیا
آفتاب از گریبان تو برمی آید
واز درون حزبت
که شاید !
این بس که تو دهان بگشائی
وزمستان هزیمت کند
نه
جرئت نمی کنندکلامت را
که آتش
زغال را خاکستر می کند

بشنو رفیق !
سخن نمی گوئی وشهرما
گنگ ما درزا داست
گیرم که رفیقان را به شکیبائی تلخ
فرمان دهم
بیراهگی آن درشتناک را
چه چاره کنم !؟

این موضوع " پدر" هم، روی چشم همچشمی، تازگی هـا باب شده است . رفقای حزب پیشرو دیده اند که هرکسی یک پدری انتخاب کرده است : آقای رجوی" پدرطالقانی " را داشته و آقای بنی صدر" پدرخمینی " را ... خوب ، در این صورت چرا ما " پدر" نداشته باشیم؟ یعنی "پدرکیا " از" پدرطالقانی" و " پدرخمینی" کمتر است یا چیزی کم و کسر دارد؟

بهرحال همان طورکه عرض کردم این " پدرداری" ظرف این چهار پنج سال اخیر باب شده است زیرا ما هیچوقت "پدرهیتلر" و" پدراستالین " و" پدرموسولینی " نشنیده بودیم. باری ، بگذریم . سر" پدردار " و " بی پدر" جرو بحث نکنیم.

صحبت این بند اخیر بود . آنچه بنده ، با فهم ناقصم ،از این بند می فهمم این است که شاعر خطاب به " پدرکیا " فرماید:

با این که کافی است تو دهن باز کنی وزیر پای همه را جارو کنی ، آن ها جرئت نمی کنند ترا بگذارند حرف بزنی ، برای این که کلامت آتش است و سبیل همه را دود می دهد.

ولی مصلحت اینست که حرف نزنی . البته من می توانم به رفیقان فرمان شکیبائی بدهم ولی بیراهگی آن " درشتناک " را چه چاره کنم ؟

یکی دو نفر از دوستان کوتاه بین وکم‌خرد، درمقام کشف هویت " درشتناک " ـ که چاره‌ای دربرابر بیراهگی او نیست ـ سبکسرانه گفتند بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی کبیر منظور است . که بقیه دوستان به سخافت رای ایشان خندیدند . به دلیل این که شاعر دربند آخر قصیده می فرماید :

بدا میددیدار رفقا !
مشعل های گشوده بال دربادحادثه
می بینم عبور آتش را از جان نجیب شما
که سرفرازی می رسد
ومی سوزم درآتش شما
و
بدین سان
شمع پنجمین سالگرد جمهوری
روشن می شود .

که کاملا" واضح است پدرکیا ، تازه بعد از آزمون عبور از آتش ، که سیاوش وار سرفراز بیرون می آید ، همچنان ملزم است که به روشن کردن شمع جمهوری اسلامی ادامه دهد . بدین ترتیب می توان اظهار کرد که به ظن غالب منظور شاعر از " درشتناک " ، که درمقابل بیراهگی او چاره‌ای نیست ، کسی جز رفیق " یوری آندروپوف " نمی توانسته بود ، که با همه خفت ومذلتی که آخوندها

برسر " پدرکیا " بیآورند ، همچنان رفقا را به روشن نگه داشتن شمع جمهوری اسلامی فرمان می دهد . اما ، بنده دراین میان دلم بهحال سیاوش بخت برگشته بسیار می سوزد . عقیدهدارم کهازتمام مقهرمانان افسانهای و تاریخی ماازهمهبیچارهترسیاوش است . ایرج باهمه زجری کهاززخم خنجرزهرآلودبرادرش تور ، کشیدواسفندیار باهمهدردتیرچوب گزین رستم کهبهجانش نشست وسهراب نوجوان باتمام شکنجهجسمی وروحی کهازکشتهشدن بدست پدرتحمل کرد ، هیچکدام بهسیاهبختی وسیاهروزی سیاوش نبودهاند . آن ها مردندوخلاص شدند . اما سیاوش بینوا بعدازقرن ها ، هرروزبایددرگورتنش بلرزد . یک روز آقای سیدابوالحسن بنی صدرسیاوش می شود ، یک روزآقای کیانوری ... ـ که البته بیگناهی هردو ،همپایهٔ بیگناهی سیاوش است ومعصومانه دست ردبه سینهسودابه زدهاند ـ بهاین ترتیب می ترسمبهزودی آقای شیخ اکبر رفسنجانی وآقای شیخ صادق خلخالی هم کمکم بههوس سیاوش شدن بیفتند .

حرف توی حرف آمد . می خواستمنگاهی همبهداخل صفحات روزنامه " راه توده " بعداززندانی شدن "پدرکیا "، ودرکوزهافتادن خیاط ، بیندازم. واقعا " وقت وقت است . صفحه دومبامقالهای درباره سخنان اخیرامام شروع می شود . آن چنان مقالهای که اگراتفاقا " مجنون می خواست راجع به لیلی چیزی بنویسدازاین عاشقانهتر وسوزناک ترنمی نوشت . بهیکی دوجملهآن توجهفرمائید :

" امام خمینی ، رهبرانقلاب وبنیانگذارجمهوری اسلامی

ایران دردیدار با اعضای دولت ، مجلس ، شورای نگهبان ومسئولان سپاه وبسیج ودیگرارگان های انقلابی ودولتی ، درروزاول سال نوبیانات مبسوطی پیرامون مسائل مهم انقلاب ایرادکردند . . . این نطق ، پس از عقب نشینی های اخیریک باردیگرجهت واقعی محتوای خط مردمی امام را بیان می کند . . . "

یاد حکایتی از مولانا عبیدزاکانی افتادم که فرمود :
شیرازی درمسجد بنگ می پخت ، خادم مسجدسررسیدوبا او به جنگ وجدال پرداخت که خجالت نمیکشی درخانه خدا بنگ میپزی ؟
شیرازی اورا نگاه کردشل بودوکل بودوکوربود . نعره ای زدوگفت : ای مردک ، خدا درحق توچه لطفی کرده است که تودرحق خانه اش چندین تعصب می کنی ؟
روانش شاد وجایش خالی که از دلسوختگان وگریبانچاکان خلق های رنجبربپرسد : امام خمینی درحق شما چه لطفی کرده است که حالادرافروختن شمع پنجمین سالگردجمهوری اسلامیش چندین تعصب می کنید ؟

کسی چه می داند ؟
شایدجواب بدهند : ما تعصب نمی کنیم ، " رفیق درشتناک " تعصب می کند !

(۲۶ فروردین ۶۲)

سالگرد شهادت

شهید مظلوم اصغرقاتل

روزنامه "جمهوری اسلامی" از چندی قبل همه روزه اطلاعیه‌ای به این مضمون درصفحه اول درج میکند :

" دعوت روزنامه جمهوری اسلامی از ملت برای مقاله‌نویسی درباره فاجعه هفتم‌تیر : امام گفتند شهدا را قلم‌ها میسازند وقلم‌ها هستند که شهیدپرورند وامام راست گفتند. اگر قلمی نباشد که شهیدانی چون بهشتی مظلوم وهفتاد ودو یارش را به تاریخ بشناساند، خون آنان چگونه بجوشد، چگونه حماسه بیافریند وایران را بهشتی پر از بهشتی کند؟ باید قلمی بلکه قلم‌هائی بکار افتند. ای ملت ! حق شهید مظلوم خود را ادا کنید. هرکس قلمی که دارد، کند یا تیز، به یاری بیاید. هرکس هرچه میداند ومیتواند درباره بهشتی ویاران او بنویسد وبرای ما بفرستد، هرکس از روزنهء دیوار گوشه‌ای از رخسار خورشید را دیده است مبادا که کتمان شهادت کند. در انتظار نوشتارهای شما هستیم".

***

این صلای مهیج وتکان دهنده روزنامه ارگان حزب جمهوری اسلامی وفرمایش پیامبرگونه امام امت که قلم‌ها هستند که

شهیدپرورند، موجب شده است که حوزهٔ علمیه قم، با یاری نویسندگان وشاعران متعهدوامت حقگزار حزب الله، امسال پاراازحدودشهادت باسعادت شهیدمظلوم بهشتی و هفتادودو یاران وفراترنهاده وبه تجلیل ازمقام والای شهیدمظلوم دیگری که ازیاران قدیمی طاب ثراه بهشتی مظلوم بوده، یعنی اصغرقاتل بروجردی اقدام نماید.

سالگردشهادت شهیدمظلوم علی اصغرقاتل بروجردی مصادف با روزششم تیرماه یعنی یک روزقبل ازسالگرد شهادت بهشتی وهفتادودوتن یاران اوست. وحوزهٔ علمیه قم با این آغازتجلیل، امیدواراست که انشاءالله و بعون الله تعالی ازسال آینده مراسم بزرگداشت این شهیدمظلوم همزمان با مراسم مربوط به بهشتی ویاران یکجا برگزارشودوعنوان بهشتی وهفتادودوتن یاران، به "بهشتی وهفتادوسه تن یاران" مبدل شود.

لازم به یادآوری نیست که شهیدعلی اصغرقاتل بروجردی که دراواخرسلطنت رضاشاه، درسپیده دم یک ۶ تیرماه در میدان توپخانه به دارآویخته شد، یک بامیه فروش دوره گردبودکه ظرف مدت یکسال بیست وسه پسربچه ۱۲ تا ۱۷ ساله را، به شوق وذوق زلوبیا وبامیه به بیغوله ها برده، وپس ازتجاوزبه آنها سرهاشان رابریده بود. محاکمه اوپرسروصداترین محاکمه دوران حکومت رضاشاه بود. روزاعدام اومردم تهران باکمال کوتاه نظری به عنوان پایان سیاهکاری یک قاتل سنگدل شادی کردند. ولی تحقیقات محققین جمهوری اسلامی درسالهای اخیر واقعیت راروشن ساخت وهمگان دانستندکه مرحوم

علی اصغربروجردی اولین مبارزدرسنگرستیزبا استعمار و استبداد، اولین فریادگرعلیه‌گروههای التقاطی ودروا قع اولین پایه‌گذاربنای رفیع جمهوری اسلامی بوده‌است.

این بنده درجهت امتثال فرمان خداگونه‌امام امت، در موردادای حق شهیدان مظلوم، ابتداعین سرمقاله‌شماره‌ٔ اخیرنشریه‌ٔ " مقلّب القلوب "، ارگان حوزه‌ٔ علیمه‌قم، را که باعنوان " درراستای شهادت " درمقام تجلیل از خدمات مرحوم علی اصغرقاتل بروجردی به‌اهداف عالیه جمهوری اسلامی، نوشته شده‌است، وسپس چندبیتی از مرثیه‌ها ومدیحه‌هائی که به‌همین مناسبت درشماره‌ٔ مذکور درج گردیده، نقل میکنم ودرپایان، متن مصاحبه‌ٔ تلفنی راکه‌شخصا " به‌عنوان گزارشگریک روزنامه‌متعهد، با حجت الاسلام والمسلمین رفسنجانی رئیس مجلس شورای اسلامی درباره‌مقام وشخصیت شهیدمظلوم علی اصغرقاتل بروجردی، بعمل آورده‌ام، عینا " وبدون جرح‌وتعدیل بنظرتان میرسانم.

***

سرمقاله‌ٔ "مقلب القلوب "	شهیدبه‌وجه‌الله
ارگان حوزه‌ٔ علمیه‌قم	نظردارد
	امام‌خمینی

قامتی رساوسرشاراز عشق وایثار واسطوره‌ای ازمجاهدت فی سبیل الله‌که‌زندگیش باسخت‌کوشی برای تحقق اهداف متعالی جمهوری اسلامی عجین شده بود، برفرازدار

مستکبران، شهادت را پذیرا شد. شمع پایائی که در نیمه شبان تیره وتار حجرات فیضیهٔ ما را منور میساخت، در سحرگاه ششم تیرماه به خاموشی گرائید.
شیپورچیان تبلیغات رضاخانی اورا قاتل خواندند و بیدادگاههای ستمشاهی به مرگ محکومش کردند. اما واقعیت جزآن بود. شهیدمظلوم علی اصغربروجردی مردی بود به عظمت ایمان واستواری با ورکه در راه رسیدن به معشوق از خودبیخودبودوهستی خویش را بی دریغ درطبق اخلاص میگذاشت. پایمردی او درمقاطع حساس زمان ودر برخوردهایش با خودمحوران نورسیده درسی بودکه به پویندگان راستین راه جمهوری اسلامی آینده میداد.
بزرگ ترین خدمت این ابرمردنستوه رخنهٔ مداوم ودشمن شکنی بودکه، با روحیهٔ اصیل اسلامی ـ انقلابی، درزیر بنای رژیم ننگین رضاخانی میکرد. آنجا، درتهران سیاه، که کودکان به کوچه ها عزت می فروختندونوجوانان به بیغوله ها غرور انفاق میکردند، اوایثارگرانه قدم پیش نهاد، نه قدم، که هستی خویش پیش نهاد، تا وعدهٔ الهی را مبنی برپیروزی حق پویان برکفرستیزان وکافران محقق سازد. اوشجاعانه پرچم پرافتخار "نصرمن الله وفتحا قریب" را برفرازقله های رفیع استکبار برمی نشاند و نهرهائی ازشهدبرادری را به چشمه های خشک امت حزب الله روانه میکرد. اودربطن مبارزات، براساس الهامها و امدادهای غیبی دریچه های نوینی گشود، دریچه هائی از روشنائی وامیدکه راهگشای روحانیت مبارزدررویاروئی با جبهه متحدضدانقلاب جهانی به سرکردگی امریکای جهانخوار شد.

حرفی نیست که مرحلهٔ اول حرکت انقلابی ما برای پی ریزی بنای جمهوری مقدس اسلامی ، برویرانه های نظام پوسیدهٔ پهلوی، قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود، ولی همانگونه که درانقلاب کبیرفرانسه بسی پیش تر از ۱۴ ژوئیه ۱۷۸۹ ، ژان ژاک روسوها ومونتسکیوها اولین سنگچین های انقلاب را بالابردند، شهیدبروجردی نیز اولین ستون های جمهوری اسلامی را با جان پرتوان خود درمیهن اسلامی ما استوارکردوبه این گناه،درروزششم تیرماه، ملکوت وجبروت را به نظاره میهمانی شهادت خود فراخواند.

امام فرموده اندا گراینگونه شهادت های دلخراش واقع نمیشددلباختگان شرق وغرب درصحنه میماندند. آری امام راست فرموده اند. اوشهادت را پذیراشدتاشرق وغرب را ازصحنه جمهوری اسلامی براند وامروزپس ازحدودنیم قرن باد پیام اورابرامواج هوای متبرک میدان شهادتش به قیمت وزشی جانانه به فیضیه وعاشقان جمهوری اسلامی میرساند. یادش گرامی باد.

***

دررثای علی اصغربروجردی

ازعباس شیبانی (پریشان)

درسوگ قهرمان

روزی که آن بزرگ ازاین خاکدان گذشت
بانگ خروش وغلغله ازآسمان گذشت
مرغ ازفرازشاخهٔ گل بال وپرگشود
بلبل سرودغم به لب ،ازبوستان گذشت

از داستان عشق بسی داستان نوشت
عمرش به راستی همه با داستان گذشت
برق تبسمی به لب حورنقش بست
غلمان صفت چو جانب باغ جنان گذشت
در سوگ یار کلک "پریشان" نوشت و گفت
در ماه تیر، تیر بلا زکمان گذشت

***

در رثای علی اصغر بروجردی
از احمد عزیزی (عزیر)
فسوسا فسوسا

در رثای تو ای مرد برتر
وای اگر خامه را نشکند سر
ای فسوسا، فسوسا، فسوسا
بر من و جمله یاران دیگر
ای دریغا، دریغا، دریغا
بر تو نی، بل به خصم فسونگر
وای بر حال دستی که بشکست
از سر جهل آن سخته گوهر
اُف که دیگر نبینند یاران
دربر آن چهرهٔ مهرپرور
خون بهای ترا باز گیرند
از سیه اختران ستمگر
از " عزیز " این سخن باز ماند
تا فلک راست گردش مقدر

***

دررثای اصغر

از حمید سبزواری

یاران بیک نشان رفتند

پرندگان مهاجرسبکعنان رفتند
به بال عشق از این تیره خاکدان رفتند
شبی به زاویه بانگ رحیل دردادند
سحرزدایرهٔ هفت آسمان رفتند
نماز شام زخون جبین وضوکردند
به سجده ای دوفراترزملک جان رفتند
پیام هاتف قدسی چه خاطرانگیزاست
که عاشقانه شنیدندوپرفشان رفتند
مگرنسیم بهشت آمدازکرانه عشق
که طایران بهشتی زآشیان رفتند
خبررسیدکه " اصغر"برفتگان پیوست
چه محشراست که یاران بیک نشان رفتند

در مدح علی اصغر بروجردی
درزمان حیات شهید مظلوم
اثر طبع فخرالدین حجازی

تخم محبت

به آوندرگم خون محبت میدواند او
نشای گل به باغستان عشقم می نشانداو
زلال چشمهٔ نورست ومیتابدبرآغوشم
به باغ هستیم تخم محبت می نشاند او
زرخم تیغ دلدارم "حجازی" چون ننالم چون
مراجان میدهدازعشق وهم جان میستاند او

ـ الو ، حضرت حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی ؟
ـ بله ، خودم هستم .
سئوال ـ حضرت حجت الاسلام ، روز ششم تیرماه سالگرد شهادت مرحوم علی اصغر بروجردی است . میخواستیم چند کلمه‌ای با جنابعالی درباره‌ٔ شخصیت او وخاطره‌ای که از برخوردهایتان با او داشته‌اید صحبت کنیم .
جواب ـ بفرمائید ، خواهش میکنم .
سئوال ـ سئوال اول اینکه چطور مرحوم علی اصغر قاتل بروجردی که قتل های مکرری مرتکب شده بود امروز در جمهوری اسلامی عنوان شهید مظلوم گرفته است ؟
جواب ـ بسم الله الرحمن الرحیم . همانطورکه میدانید شیپورچی های دستگاه تبلیغات ستمشاهی رضاخانی خیلی آسان به مبارزان عنوان قاتل می دادند . همانطورکه تبلیغاتچی های محمدرضا ، به شهدای راه عظمت اسلام مرحومین شهیدین نواب صفوی وخلیل طهماسبی لقب قاتل وتروریست دادند . وقتی علی اصغربروجردی ، یک بامیه فروش مستضعف مبارزرا با آن فضاحت به دار میکشند ، شما چه لقبی وچه اسمی میتوانیدروی او بگذارید جز شهید مظلوم ؟
سئوال ـ مرحوم علی اصغربروجردی خیلی روشن وصریح دردادگاه اقرارکردکه بیست وسه پسربچه‌ٔ چهارده پانزده ساله را سربریده است . شما اسم این را میگذارید مبارزه ؟
جواب ـ میخواهم بدانم درحال حاضرکه مبارزان آزادی ایرلندشمالی هرروزچندسرباز انگلیسی را میکشند ، شما اسم این ها را مبارزه نمی گذارید ؟ یا اسم این

وطن پرستان را قاتل میگذارید؟
سئوال - ولی حضرت حجت الاسلام ، مبارزان ایرلندی قبل ازکشتن سربازان انگلیسی با آنها به عنف لواط نمی کنند.
جواب - هرملتی وهرقومی یک نحوه مبارزه دارد. این نحوهٔ مبارزه ایست که به تاءیید امام روحی فداه هم رسیده است. ما درقم هم گاهی به همین نحوعمل میکردیم. بهرحال مبارزه مبارزه است ودرمبارزه که نقل ونبات قسمت نمیکنند.
سئوال - اتفاقا" مرحوم علی اصغربروجردی نقل ونبات هم قسمت میکرد. یعنی پسربچه ها را به شوق وطمع با میوه خوردن به جای خلوتی می بردودوسه تا با میوه دهنشان میگذاشت، بعدبه آنها تجاوز میکردوبعدسرشان رامیبرید. خلاصه با میوه میداد ومیکشت.
جواب - با میوه دادن وکشتن اختراع روزنامه نویس های مزدورآن دوره است. تا آنجاکه من میدانم شهیدبروجردی مردبسیاربسیاررئوف ومهربانی بودندوعلاقه داشتندکام پسربچه ها را شیرین کنندفقط مثل همه مردان مبارزفردی بودندکه درراه رسیدن به اهدافشان مقاومت پذیرنبودند وطبیعی است آنهائی راکه درمقابل اهداف مبارزاتشان سرخم نمیکردندازسرراه برمیداشتند. مسلما" آن پسر بچه هائی که به دست ایشان کشته شدنددربرابرایشان درشتی وسرسختی ومقاومت مستکبرانه کرده اند. ایشان نسبت به افرادی که سرجنگ وناسازگاری نداشتند، بسیار محبت هم میکردند. شما چراصدها وصدها کامی که ازبامیه های آن شهیدمظلوم شیرین شده گذاشته ایدوبه این بیست وچند

پسربچه احمق مستکبرچسبیده اید .بنده خودم دربرخوردی که با ایشان داشتم مقدار زیادی از با میه ها شان را خوردم و با کمال محبت با زهم تعارف میکردند . حتی آقـــــای خامنه ای رئیس جمهورمحبوبمان حکایت میکنندکه دردوران طلبگی، یک روزکه با مرحوم بروجردی ، یا به قول شمـــا علی اصغرقاتل ، به پس قلعه رفته بودند ، تمام با میهٔ ایشان را خورده اندوالان بحمدالله درکمال ســـلامتـــی هستند .

<u>سئوال</u> ـ بفرمائیدشهیدمظلوم مرحوم علی اصغربروجردی چه قیافه وهیکلی داشتند ؟

<u>جواب</u> ـ والله ، بنده آن یک دفعه ای که با ایشان بـــرخورد داشتم کم‌سن وسال بودم وازقضا درموقع برخوردتوجـــه به مبداء مانع شدکه صورت وقیافه شان را دقیقا " وازروبـــرو ببینم ،فقط خاطره ای که ازایشان برایم مانده اینست کـــه مرددرشت هیکل ووزین وسنگینی بودند . ولی حضـــرت آیت الله العظمی منتظری که آن موقع ازما بزرگ تربودند میفرمایندکه شهیدمظلوم یک قیافه کاملا" نورانی وآسمانی داشتند . مرحوم شهیدمظلوم بهشتی هم یادم میآیدهمین نظررا تاءییدمیکردند .

<u>سئوال</u> ـ حضرت حجت الاسلام ، ازاینکه دراین مصـــاحبـــه تلفنی شرکت فرمودید ، بسیارمتشکرم . چنانچه فرمایشـــی یا پیامی داشته باشیدتقاضا میکنم بفرمائید .

<u>جواب</u> ـ عرضی ندارم جزاینکه شهیدمظلوم علی اصغـــر بروجردی رضوان الله علیه ، درشمار اولین مبـــارزان استقرارجمهوری اسلامی‌ما بودند . مبارزات ایشا رگرانـــه ایشان بودکه عشق به‌جمهوری اسلامی را درقلوب امـــــت

حزب الله شعله ورکردوا مروزکه ازثمرات شجره مقدسه جمهوری برخوردا ریم، با یدبه یاددا شته باشیم که شهید مظلوم بروجردی اولین فردی بودندکه تخم این جمهوری انقلابی را دردل های کسانی که امروز مسئولیت اداره جمهوری اسلامی را دارند، کاشتندولحظه ای ازآبیاری نهال شکوهمندآن غفلت نکردند. با مبارزه پیگیرشان اولین ضربت را به صهیونیسم وامپریالیسم امریکای جهانخوار واردکردند، تاجائی که امام امت روحی فداه غالباً" از مبارزات مرحوم بروجردی صحبت می کنندوازایشان به نام سیف الاسلام یعنی شمشیراسلام، یادمیفرمایند. بنده سالگرد شهادت این شهیدبزرگوار را به پیشگاه مبارک امام امت تبریک وتسلیت عرض میکنم.

سئوال - بفرمائید، آیا حضرت امام خمینی مدظله العالی هم با شهید مظلوم علی اصغربروجردی برخورددا شته اند؟

جواب - خیر. این راازحضورمبارکشان یک بارسئوال کردم. با خودایشان برخوردی نداشته اندولی اینطوری که میگفتنددرزمان طلبگی، محضرپدرشهیدبروجردی را درک فرموده اند. وبه طوریکه میفرمایندپدرایشان هم با میوه های بسیارخوشمزه ای درست میکرده است.

سئوال - پدرشهیدبروجردی هم مثل پسرشان مبارز بوده اند؟... الو الو ...، آقای رفسنجانی! الو حضرت حجت الاسلام ...(مکالمه متاء سفانه قطع شد)

(۳ تیر ۱۳۶۲)

مسعودِ آق باباجان

نخیر، این طورکه بوو برنگش میآیند، پرزیدنت سیدابوالحسنخان خودشان را به سمت رئیس جمهوری ما دام العمر منصوب کرده اند. آن دفعه آنقدر جز و وزکردیم و پیغام و پسغام دادیم که آقا، چهار سال ریاست جمهوری تان طبق اصل ۱۱۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی، درشرف تمام شدن است، برای دورهٔ آینده اعلام نامزدی بفرمائید که بتوانید لااقل پیامها و اعلامیه ها تان را با امضای " کاندیدای ریاست جمهوری منتخب مردم" منتشر کنید، هیچ اثری نکرد. باز آقای پرزیدنت درشماره اخیر روزنامه " انقلاب اسلامی درهجرت" پیامی چاپ کرده اند با عنوان " پیام رئیس جمهوربه ملت ایران" ...و باز با لقب " رئیس جمهوری منتخب مردم ایران، ابوالحسن بنی صدر" ، امضاء کرده اند.

بنده به اینکه آقای پرزیدنت تا کی میخواهند رئیس جمهوری بمانند، کاری ندارم .دفعه اول نیست که ما رئیس جمهوری ما دام العمرمی بینیم.پرزیدنت پینوشه چندسال است پرزیدنت است ؟ مگر پرزیدنت عیدی امین دادا ، که دوسال پیش ردش کردند، رئیس جمهوری

ما دا ما لعمر نبود؟ مگر پا پا دوک پرزیدنت ها ئیتی ، تا آخر عمر رئیس جمهوری نبود وتا زه دم مرگ پسرش بی بی دوک را بجا نشینی خودش به ریاست جمهوری منصوب نکرد؟ گیرم که این پرزیدنت ها یک دم گاوی دستشان بود که دست پرزیدنت ما بکلی خالی است!

اینها به بنده وامثال بنده مربوط نیست.

صلاح جمهوری خویش رئیس جمهوران دانند. اما مساء له اینجاست که آقای پرزیدنت سیدابوالحسن خان درپیام اخیر باز از " کودتای دوسال پیش خمینی علیه رئیس جمهوری منتخب مردم " یاد کرده اند و نالـه و شکوه سر داده اند که بله ، دوسال پیش خمینی که خیال میکرد استبداد صالح حقیقت دارد علیه انقلاب و رئیس جمهور مردم کودتا کرد.

اگر آقای پرزیدنت درس و مشقشان را بجا و به قاعده خوانده بودند ، این الفبای علم سیاست را یاد گرفته بودند که کودتا یعنی چه و متوجه میشدند که کودتا با صدمن سریش به موضوع عزل و اخراج ایشان نمی چسبد.

زبانمان مو درآورد از بس به آقای پرزیدنت گفتیم و توضیح دادیم و دلیل آوردیم که آقا در تیر ماه ۱۳۶۰ کودتائی اتفاق نیفتاده ، باز چپ میروند و راست میروند از " کودتای تیرماه ۱۳۶۰ خمینی علیه رئیس جمهوری منتخب مردم " صحبت میکنند.

گفتیم و تکرار کردیم که آقا ، ساده ترین تعریف کودتا عبارتست از : تسخیر قدرت یا تلاش به این منظور ، به وسائل غیرقانونی و خلاف اصول قانون اساسی .

پس آقای پرزیدنت ، کودتا ، کدام کودتا ؟ جمهوری

اسلامی یک قانون اساسی دارد که خود شما هم جزء مصنفین و موءلفین و تصویب کنندگان آن بوده اید. این قانون اساسی از ۲۴ آبان ماه ۱۳۵۸ لازم الاجرا شده است. شما باستناد اصل یکصدوشانزدهم همین قانون اساسی، خودتان را کاندیدای ریاست جمهوری کرده اید. بند ۵ اصل یکصدودهم به رهبر اختیار عزل رئیس جمهوری پس از رای مجلس را میدهد.

شما در برابر مجلس شورای اسلامی سوگند یاد کردید که حافظ این "قانون اساسی" باشید. مگر مجلس شورای اسلامی درجلسه ۳۱ خرداد ۶۰ با ۱۷۷ رای موافق از ۱۹۰ نفر حاضر، به عدم کفایت سیاسی شما رای نداد؟ مگر رهبر، یعنی آقای خمینی، باستناد این رای مجلس و براساس بند ۵ اصل یکصدودهم، در تاریخ اول تیرماه ۶۰ حکم عزل شما را صادر نکرد؟ بفرمائید کجا به "وسائل غیر قانونی و خلاف قانون اساسی" متوسل شد؟ اگر آقای خمینی در تمام طول تاریخ حیات جمهوری اسلامی یک دفعه، تنها یک دفعه، موبموقانون را اجرا کرده باشد، همین یک دفعه است و بس.

این را چندهزار دفعه، چندهزار نفر باید به شما بگویند تا درست مرکوز ذهنتان بشود و دیگر نفرمائید "خمینی علیه رئیس جمهوری منتخب مردم کودتا کرد"؟ این کودتا و کودتا بازی پرزیدنت سید ابوالحسن خان بنده را به یاد "مسعودآق باباجان" می اندازد.

*

مسعودآق باباجان، شانزده هفده، بلکه هجده ساله بود و ریش و سبیل درآورده بود، هنوز کلاس پنجم ابتدائی بود.

آنقدر سه سال توی یک کلاس مانده بودکه ما بچه ها بهش رسیده بودیم ومسلما "اگرچها رکلاس اول را درشهرستان نبودوپارتی بازی های خانواده اش نبود، به کلاس پنجم ابتدائی هم نمیرسید. عاشق ازگیل وکانفت بود. آنقدر ازگیل وکانفت وهله هوله خورده بودومیخوردکه هشتاد کیلووزن داشت. خیلی ها معتقدبودندکه عقب افتادگی مسعودتقصیرپدربزرگش آقای بدیع الممالک، یا به قول مسعود، " آق باباجان " استکه بچه را بیش ازحد لوس کرده است. البته آن وقت ها ریزه کاری های ژنتیک مثل امروزشناخته شده نبود. درخانواده، " سوسوجان" صدایش میکردند. اما بین بچه ها به " مسعودِآق باباجان" معروف بود. علت هم این بودکه یک بیت، تنها یک بیت شعر – باصطلاح شعر – اثرطبع پدربزرگش، یادگرفته بود و همیشه درحضورمهمان ها به اصرارپدرومادرش، بعد از مدتی نازوغمزه، با دهن پرازازگیل یاکانفت میخواند:

من نه مسعودسعدسلمانم
بنده مسعودِآق باباجانم

البته پدربزرگ وپدرومادربرای این بلبل زبانیش غش وضعف میکردندومهمان ها هم به احترام پدرومادربرایش دست میزدندوبه به وچه چه میکردندوبااین ترتیب رفع شبهه میشدکه کسی خدای نخواسته وجودنازنین " سوسوجان" را با مسعودسعدسلمان عوضی نگیرد.

پدرومادر، وبخصوص پدربزرگ، آقای بدیع الممالک، تمام زورشان را روی این کارگذاشته بودندکه "سوسوجان" تصدیق شش ابتدائی را بگیردتااورا برای ادامه تحصیلات به آکسفوردبفرستند.

اما از درس وکلاس ! دریک کلام ، مسعودآقا باباجان خنگ و کودن مطلق وحتی مصداق کمال خنگی وکودنی بود . روزی که معلم حساب از او جدول ضرب میپرسید ، سئوال کرد :
– پنج هفت تا ؟ جواب داد :
– سی وهشت تا .
معلم بدبخت که نزدیک بود از عصبانیت پس بیفتد ،تسبیحش را توی سرخودش کوبیدونعره زد :
– بنده بیگناه خدا ، لااقل بگوچهل تا ! آخرکدام عدد جدول ضرب را درکدام ضرب بکنی سی وهشت تا میشود ؟!
تازه حساب ضعیف ترین درسش نبود . درریاضی ، به نسبت فارسی ودیکته که بگیریم ، فیثاغورث بود . آقای جزایری معلم فارسی ، گاهی ناچاربودبرای محاسبه غلط های دیکته مسعودآقا باباجان ، دست به دامن معلم حساب بشود . آقای جزایری ، رحمت الله علیه ، ازهرده تا دیکته ، نه تایش را از مقدمه گلستان سعدی انتخاب میکرد .
همانطورکه انتظار میرفت ، آخرسال مسعودآقا باباجان،با همهٔ مراعات واِرفاق مدیروناظم ومعلم‌ورزش وغیره – که میخواستند از شروجوداو خلاص شوند – تجدیدی شد .
درامتحان دیکته ، " منت خدای را عزوجل " را نوشته بود:
" منتخدا ررا هزدوجلب " که میشودحدس زد "اعملوآل داود شکرا " وقلیل من عبادی الشکور" را به‌چه‌صورتی نوشته بود !
آقا باباجان وخانواده که معتقدبودندبچه یک دنیا استعداد داست فقط سرامتحان دستپاچه میشود ، به‌فکر افتادندکه برایش معلم‌سرخانه بگیرندکه درامتحان شهریور

دستپاچگی او را رفع کند.
آقای جزایری زیربار نرفت که نرفت. راضی نشد که نمک گیرخانواده بشود و بعد موقع نمره دادن با وجدانش دربیفتد. جواب داد: من پنج تا بچه صغیر دارم، تا بستان با این آقا مسعود سر و کله بزنم بچه هایم یتیم میشوند.
عاقبت دست به دامن آقای قنسول شدند. آقای قنسول قوم و خویش مادری مسعود آق بابا جان بود و نمیدانم کی و کجا و در کدام شهر خارجی، مدتی قنسول بوده که لقب قنسول (مثل لقب رئیس جمهور منتخب مردم روی پرزیدنت بنی صدر) رویش مانده بود. شهرت داشت که یکی از بچه های سوپرخنگ و خرف خانواده را به امتحان رسانده است.
چقدر نازش را کشیدند تا راضی شد پانزده روزی از سر باغ و ملکش در ورامین، به تهران بیاید و مهمان خانواده باشد، بلکه برای مسعود آق بابا جان کاری صورت بدهد.
آقای قنسول معتقد بود که معلمین مدارس با اصول تعلیم و تربیت جدید آشنا نیستند و زبان بچه ها را نمیدانند. باید با بچه ها به زبان خودشان حرف زد و بخصوص باید به مسعود آق بابا جان هم علیرغم سن و هیکل بزرگش، به چشم یک بچه نگاه کرد.
خبر ورود آقای قنسول در همه محله پیچیده بود و همه آشنایان چشم انتظار معجزه او بودند.
ما بچه ها، در آن ایام به عشق خوردن از گیل و کانفت – که برای تشویق مسعود آق بابا جان، به حد وفور تدارک میدیدند – سعی میکردیم به هر بهانه ای هست خودمان را به آن دور و بر برسانیم و به این ترتیب شاهد یکی دو درس

آقای قنسول به مسعودبودیم.
قنسول توی حیاط کنار باغچه، روی تخت چوبی می نشست. ظرف ازگیل وکانفت را پشت سرش میگذاشت و مسعودرا چهار زانوپیش رویش می نشاندومثلا" میگفت: سوسوجون، این "عزوجل" که اینقدرترا ترسانده خیلی ساده است. تو، عموجان عزیزرا یادت میآید؟ عموجان عزیزکه برایت ازگیل میخرید، که همیشه تا ترا میدیددست میزدومیخواند: آقا سوسوی قندی — اسبتوکجا می بندی — زیردرخت نرگس — داغت نبینم هرگز — یادت هست؟ خوب، حالا خیال کن میخواهي واسهٔ عموجان عزیزیک کاغذبنویسی که برایت ازگیل بفرستد. بنویس: عموجان عزیز... کاغذ رانگاه کن، نه ظرف ازگیل را! مسعودآق باباجان بعدازاینکه چندین وچندین بار، "آموجان هزیز" ومثل اینها می نوشت، عاقبت بشوق ازگیل موفق میشد درست بنویسد "عموجان عزیز". آن وقت آقای قنسول یواش یواش، با مدادپاک کن "عمو" را پاک میکرد، بعد"جان" را پاک میکردومیپرسید: — حالاچی مانده، سوسوجون؟ — مانده عموجان. — نه قربان پسرم، مانده "عزیز" فهمیدی؟ — آره، آره، فهمیدم.
بعدقنسول "یز" را پاک میکردومیپرسیدچی مانده؟ که مسعودآق باباجان باجان کندن وبعدازنیم ساعت مِنّ و مِن وخوردن یک چارک ازگیل، میگفت ومینوشت "عز".
بعد، ازآنجاکه معلم فارسی کم‌وکسری تشدیدراهم‌نیم غلط حساب میکرد، قنسول میگفت:
سوسوجون، عموجان عزیز توی این آفتاب یک چتر بالای سرش لازم داردکه ملاجش آفتاب نخورد. حالا یک چتربالای

سر این " عز" ، که همان عموجان عزیزاست ،میگذاریم.
بعدخودش یک علامت (ﺴ) بالای " عز" نقاشی میکرد.
تازه سوسوجان درحالیکه ازمیان لب ها ، با هستهٔ ازگیل، گلها را نشانه می گرفت ، نوک زبانی ایرادمی کرد :
ـ عموقنسول ، چراچترش وارونه است ؟ اصلاً" چراچترش دسته نداره ؟
این شروع کاربود. حالابگذریم که آقای قنسول برای"جل"، چقدربامدادپاک کن روی اسم " آقا جلال قناد" کارکرد و بگذریم که برای " به شکراندرش" ، چقدرشکرتوی پالوده سیب ریخت وبه خوردمسعودآق باباجان داد.ازهمه این ها بگذریم.
همین طوربگذریم ازاین که پدرش روزی که برای گرفتن نتیجه امتحانات نورچشمی ، به مدرسه رفت وبرگشت ، دور ازچشم آق باباجان ، باکمربندبه جان سوسوجان افتاد و کف برلب فریاد زد :
ـ آخرتن لش بیعار ، عموجان توی دیکته چه کارمیکرده که نوشته ای " منت خدای را عموجان عزوجل ...؟
باجناقش ، سلطان رحمت الله خان، ابواب جمعی ژاندارمری ملایر ، که برای مرخصی تهران بود ،وساطت کرد :
ـ برادر ، اینقدرعصبانی نشو ،پس می افتی، قلبت ازکار می افتد.
ـ من باضرب شلاق هم شده درس را توی کلهٔ این تن لش فرومیکنم. حیف ازآن پلومرغی که دوهفته تمام به قنسول دادیم خورد.
ـ قنسول تقصیرندارد. شلاق همفایده ندارد.تومگربا

شرپنل آلمانی ومترالیوزاتریشی بتوانی یک چیزی توی کله این بچه فروکنی !

بگذریم ازاینکه بیچاره قنسول بازنشسته زمستان همان سال مرحوم شدوآدمهای بدخیال وبدزبان گفتندکه از غصهٔ بی اثرماندن متدش دق کرده ، ودرواقع قربانی کند ذهنی مسعودآق باباجان شده است .

بهرحال متدآقای قنسول آنجا موٴثرنیفتاد . ولی بنده با همهٔ این حرف ها ، معتقدم که اگربچه کندذهن عادی باشد و درزمینهٔ خنگی وکودنی به حد مسعودآق باباجان نرسیده باشد ، می شودبازبان بچگانهٔ معقول ، بدون توسل به توپ شرپنل آلمانی ومترالیوزاتریشی ، لااقل مسائل ساده را درمغزش جاداد . می توانیم این متدرا ــ هرچند فصل ازگیل نیست ــ درموردپرزیدنت سیدابوالحسنخان امتحان کنیم . شایدموضوع رابگیرندودیگردرمورد " کودتای دوسال قبل خمینی علیه رئیس جمهورمنتخب مردم " کوتاه بیایند . بامیدخدا .

ــ ببین ، ابول جون ، یادت هست آن پارسال پارسال ها که توی مجلس خبرگان نشسته بودی ؟ توی اون اتاق گنده گنده ، با اون آخوندها ، اون آقاهائی که ریش داشتند ، یک کهنهٔ گندهٔ سفیدیاسیاه دورکله هاشون بسته بودند ، یادت آمد؟ من هرروزتوی تلویزیون کانال ۲ تماشایت میکردم . توردیف دوم دست چپ نشسته بودی .می دانی ، دست چپ ها ... همون دست طرف چنگال ... اون روبروهم پشت اون میزبلندبلنده گربه نرهٔ پینوکیویک طرف نشسته بودهیچ حرف نمیزد ،اما اون وسط اون آقاریشوه ، چشم و ابرودرشته ، صداکلفته ، نشسته بود .داشتیدقانون اساسی

می نوشتید. آن کتا بچه‌کوچولوه‌را می نوشتید. یعنی‌اون آقا ریشوصدا کلفته می پرسیدما ده ۵ یـــا ماده‌ٔ ۱۱۰، موافقیدیا نه؟ ... یعنی دوست دا ریدیا نه؟ ... توهم با اون آقا ریشوعما مه‌ای ها می گفتی آره‌دوست دارم.

این ها یادت آمد؟ اونوقت بعدش ... توبه‌پا پا روح‌الله گفتی من که‌اینقدربرات کارکردم‌خسته‌شدم، حـــالا اون اسباب بازی قشنگ قشنگه، گنده‌گنده‌هه را می خوام. یادت هست که‌دوسه‌تا بچه‌دیگه هم‌بودندکه‌همان اسباب بـــازی را می خواستند؟ آن افغا نیه بودکه‌گازش گرفتی دررفت، آن صادق گنده‌هه هم بود، همون که‌پا پا روح الله‌پا رسال اوخش کرد. اون صادق خوشگله‌هم‌بود. همون که‌چیزهـــای بد بد آورده بود آلمان، آجان گرفتش. انوقت ... پا پا روح الله اون اسباب بازی قشنگ قشنگه‌را دا دبـــه تو، اما با هات شرط کرد. گفت اگرشیطونی کنی، بعـــداز ظهرها نخوابی، دندان هایت را مسواک نکنی، اون آقـــا عما مه‌ای ها خبرش را میآرند، اسباب بازی را ازت پـــس میگیرمهـــا! توهم گفتی خیلی خوب، قبول دارم، قول میدم، قسم هم‌می خورم. انوقت دا دبه‌تو ... توگرفتی، دست پا پا روح الله را هم بوس بوسی کردی ...

این ها یادت آمد؟ انوقت ... تورویت را زیادکـــردی، خواستی همه‌اسباب بازی ها را بگیری واسهٔ خودت، انوقت آن آقا ریشوها نشستند، توی همون کتا بچه‌که‌خودت هـــم نوشته بودی وگفته‌بودی خیلی قشنگه، نگاه کردنـــد، گفتندتولیاقت اون اسباب بازی گنده‌هه‌را نداری، بـــه پا پا روح الله هم‌خبردادند، انوقت اون هم ازت گرفتش ... تازه، سوزن هم ورداشته‌بودکه‌دستت را جیزکنه، اما تـــو

دررفتی ... حالامی فهمی ، ابول جون ، که نبایدبگی پاپا روح الله حق نداشت منوبیرون کنه؟ ... بارک الله پسرخوب ، حالاپاشودندان هایت را بشور ، اون کارت را هم بکن ، بروللاکن که خواب اسباب بازی های قشنگ ببینی ، فردا هم مثل گل گلاب پاشی بری با مسعودجون واحمدجون وهدی جون ومنوچ جون بازی کنی ... ها ماشاءالله آقا پسر ، قندوعسل ، دورا زبلا، سنبل طلا... پاشو شب بخیربگو ، بروبخواب !

بنده درحدامکان واقتدارواستطاعتم ، روی عشق وعلاقه قلبی به پرزیدنت ، وبرای اینکه مردم به حرف پرزیدنت محبوب ما نخندند ، سعی کردم – بدون این که مثل آقای قنسول پلومرغی خورده باشم – به زبان ساده ومتدقنسولی قضیه کودتا را برای آقای پرزیدنت روشن کنم . امیدوارم موءثرافتاده باشد .

هرچند ... هرچندمی ترسم که به سیاق مسعودآق باباجان ، که بعدازآن همه زحمات قنسول ، بازنوشت " منت خدای را عموجان عزوجل " ... ، درپیام آینده ٔ پرزیدنت سید ابوالحسنخان بخوانیم :

" دوسال پیش که خمینی علیه رئیس جمهوری آقا پسرسنبل طلای منتخب مردم کودتا کرد ... "

دراین صورت ، هیچ بعیدنیست که عواقب کندذهنی ،بعد از قنسول بیچاره ، قربانی دیگری ازجمع مربیان آماتور بگیرد !

(۱۱ شهریور ۱۳۶۲)

پای روضهٔ حاج آقا مسعود

بودن یا نبودن ، مسئله اینست ! آقای مسعودی رجوی ، بمناسبت عاشورای حسینی ، سرمقاله روزنامه مجاهدشماره ۲۸ مهر ۶۲ را با این کلام شکسپیرطاغوتی ، از دهن پرنس هاملت طاغوتی تر ، شروع کرده اند.
عنوان مقاله " حسین پیامبرجاودان آزادی " است. آقای مسعود رجوی ، برای اثبات " بودن " خود ، که باید هرطورهست ثابت شود ، دست به دامن شیوه آخوندی ـ یعنی بیان مطلب ازطریق روضهٔ " اشک گیر"ـ زده اند.
البته روضه نه به سبک روضه های مرحوم ضیاءالواعظین ، بلکه روضهٔ مدرن ، ازآن نوع روضه های اواخردوره شاه که آخوندها ی " دکتر " باجلوزلف بیرون افتاده از عمامه ، میخواندندومعمولا" از " گوستاولوبن " و " ارنست رنان " هم شاهدمثالی می آوردند.
این مدرنیسم درروضه خوانی تاآن جا می رودکه کلمات فرنگی وبلشویک مآب مثل " ایدئولوژی " در دهن حضرت سیدالشهدا می گذارند. برای مثال این فرموده او : " ان لم یکن دینا ... " رابه صورت :" اگرایدئولوژی

ودینی ندارید...." ترجمه می کنند.
بعدهم روی گَردهٔ همان روضه‌خوان ها، روضه را قبل از گریز به‌صحرای کربلا، با یک موضوع روز- با کلمات شمرده والفاظ معقول مردم فهم، شروع می کنند. وضع اجرای عدالت درآن زمان را یادآورمی شوندوبه بررسی تطبیقی می پردازند:
(همچون امروزبا نقض تمامی ضوابط قضاوت عادلانه اسلامی ـ که‌فی المثل با صراحت تمام هرگونه شکنجه را حتی درباره حیوانات گزنده‌وهارنیزتحریم‌نموده‌ویا برخورداری ازحق دفاع درمحکمه‌ی علنی را ـ ولو با وکیل مدافع نامسلمان ویا ضدمسلمان ـ تصریح کرده است، قوهٔ قضائیه‌را دراختیارگرفته‌وبا استفاده‌ازامثال شریح قاضی، حکم خارجی ومحارب ومرتدبودن حسین بن علی ومنافق بودن وطاغی وباغی بودن پیروان‌اورا صادر نموده‌وازهمهٔ منبرهای شهرها وروستاها اعلام می نمودند.)
ظواهرامرنشان می دهدکه‌آقای رجوی درتبعید عاقبت فرصت مطالعه ودریافت دقیق ضوابط قضاوت عادلانهٔ اسلامی " که حق برخورداری ازدفاع درمحکمه علنی را ولوبا وکیل نامسلمان تصریح کرده"، یافته‌اندواین امرمایه بسی خوشنودی است. زیرادلیل قاطع دردست داریم که‌ایشان، حداقل تاتاریخ ۴ خرداد ۱۳۵۸، فرصت این بررسی راپیدانکرده‌واز" ضوابط قضاوت عادلانه اسلامی " و " حق دفاع درمحکمه علنی با وکیل " اطلاعی نداشته‌اند. دلیل قاطع، اظهارات ایشان درسخنرانی ۴ خرداد ۵۸ در ترمینال پارک خزانه (منقول درصفحه

۴۳ نشریه مجاهدین خلق به همان تاریخ) است که ، پس از اعدام صدها نفر درداد گاه های دربسته وبی وکیل آقای خلخالی ، فرمودند : " افتخار بر این دادگاه ها ، افتخار بر این احکام ، افتخار بر این بازپرس های انقلابی ما " .

مقاله با حملات تندی نسبت به آقای خمینی ، مانند "ایلغار دژخیم ضدبشر " و " استاد پلید شمر و یزید " شروع می شود . البته بهانه مطلب ، همان طور که عرض کردم ، شرح مصیبت کربلا و تجلیل از نهضت حسینی است . تا این جا هیچ حرفی نیست اما ...

اما نکته مهم در محتوای سراسر مقاله ،نشانی هائی است که آقای رجوی از حضرت امام حسین از یک طرف ،و یزید بن معاویه از طرف دیگر،می دهند . این نشانی ها طوری مو بمو از طرفی با خود آقای مسعود رجوی ، و از آن طرف با آقای روح الله خمینی تطبیق می کنند ، که اگر خواننده اتفاقا " شمایل حضرت و تصویر یزید را درپرده های عاشورا ندیده باشد ، یزید را عینا " با ریش و عمامه آقای خمینی و حضرت امام حسین را ، العیاذ بالله ، با صورت گرد و سبیل پرپشت آقای رجوی در ذهن می آورد .

آقای رجوی در راه این " شبیه سازی " تا آن جا می روند که می خواهند به هر قیمت شده فعل و انفعالات خود را بدّل نهضت حسینی وخلق وخوی وشیوه خویش را هم رونوشت برابر اصلِ خلق خوی وشیوهٔ حسین بن علی معرفی کنند . درزمینه سازش ناپذیری حضرت امام حسین ، وشباهت آن با سازش ناپذیری خودتا آنجا که بشود ، پیش می روند .

عینا " مینویسند :

(آن هائی که درزیرسایهٔ " امیرالمؤمنین یزید "! بنحوی عافیت گزیده وحتی مبلغ این عقیده بودندکه اگر حسین بن علی سرمقاومت وجنگ نداشته باشد ، چه بسا می توان از حضرت امام (یزید) امتیازاتی گرفت و کارها را روبه راه کرد . اما حسین ... پیوسته می گفت : هریک از شما حاکم‌ستمکاروقلدروبد کاری را بنگرد که به حقوق خدائی تجاوزمی کندوپیمان های خدائی را می شکند و با خط مشی وسنت پیامبرمخالفت می ورزدودرمیان مردم به تعدی وتجاوزحکومت می کندوعلیرغم همه این ها آن حاکم رااززشتی وزشت‌کاری بازندارد ، برخداواجب است که چنین کسی را درآتش خشمش بسوزاند .)

بسیارخوب ، ما می خواهیم قبول کنیم که آقای رجوی نسخه بدل حضرت هستند . اما تاآن جائی که درتواریخ شیعه خوانده‌ایم ، امام حسین این حرف راازاول تا آخر – وهمان طورکه خودآقای رجوی می نویسند– پیوسته به یزید می گفت وبنده بیاد نمی آورم که آن حضرت درروز ۲۲ بهمن ماه سال ۶۰ هجری ، دربه‌قدرت رساندن یزیدآن همه جانفشانی وفداکاری کرده وبعدبه‌این کار خودافتخارکرده باشد .

وهمین طورهیچ به‌خاطرنمی آورم جائی خوانده باشم که حضرت دردوران یزید ، خودراکاندیدای ریاست جمهوری کرده باشدویابرای انتخابات مجلس یزیدی ازتمام‌شهرها وشهرستان ها وبلاد عربستان وبین النهرین وشامکاندیدا معرفی کرده باشد ...

ومهم تراین که ، به‌دلیل شهیدشدن درتاریخ دهم‌محرم

سال ۶۱ ، کسی نمی تواند دعا کند که حضرت بعد از یکی دو سال خدمتگزاری صادقانه به یزید، چون مغضوب شد و در خطر افتاد، یاران و زن و بچه را گذاشته و به اتفاق، مثلا " مسلم بن عقیل ، با کجاوه‌ی ۷۰۷ به مثلا" شام گریخته باشد.

اما در " بودن و نبودن " ، واقعا "مساءله اینست که در این شبیه سازی، آقای رجوی یک باره به یک اشکال عمده برمی خورند: اگر تاریخ تکرار شده باشد و بخواهند وقایع را موبمو تطبیق بدهند، مساءله اهل کوفه چه می شود؟

اگر بخواهند دنبال تاریخ بروند و بپذیرند که اهل کوفه زیر قول خود زدند و حسین بن علی را در برابر لشکریان ابن زیاد تنها گذاشتند، قرینه‌اش این می شود که ملت ایران هم، که آقای رجوی امید در حمایت و یاریش بسته بودند ـ ایشان را به حال خود رها کرده است .

نه ، این جا دیگر خراب می شود. باید یک فکری کرد! چه فکری ؟ تبرئه اهل کوفه .

اینجاست که مینویسند :

(اما آنچه در این میان گفتنی است ستمی است که اغلب مورخین در حق مردم بی پناه و بی گناه کوفه روا داشته اند، چنانکه گوئی تقصیر تنها گذاشتن حسین (ع) نه به گردن فرصت طلبان و میوه چینان حرفه‌ای ، بلکه به مردم بی پناه کوفه مربوط می شود که به رغم تمامی عشق و علاقه‌ای که به پیشوای تاریخی آزادی و یگانگی داشته‌اند ، در بحبوحه خفقان مطلق ابن زیاد ، توانائی هر حرکت کارساز دستجمعی ، موقتا " از آنان سلب شده بود. وانگهی

مگرحسین معاریف وچهره های آنچنانی کوفه را نمی شناخت واز آغاز به قول وقرارهای آنان قانع شده بود؟)

پس باید نتیجه گرفت که اهل کوفه هم مثل مردم ایران، به علت خفقان مطلق نتوانستند علیرغم تمامی عشق و علاقه، به "پیشوای تاریخی" خودکمک کنندوگناه برگردن رفسنجانی ها وخامنه ای ها وموسوی های آن دوره است.

اما یک مساءله نسبتا" پیچیده دیگرهم دراین "شبیه سازی" پیش می آید. برای این که اولا"شباهت کامل بشود وثانیا" آقای پرزیدنت سیدابوالحسنخان هم- که حالا جزء خانواده است- خلقش تنگ نشودباید دروا قعه نهضت حسینی، یک "شبیه" هم برای پرزیدنت پیدا کنند. بخصوص این که یک آدم فضولی دریک روزنامهٔ فضولی،اخیرا" نوشته بودکه آقای رجوی ودوستان، پرزیدنت را- مثل بچه های کچل که نمی گذاشتندجلوی مهمان بیاید- توی صندوقخانه قایم کرده اندوظاهرا" این موضوع پرزیدنت راسخت رنجانده است وطبق اطلاع، چندهفته باآقای رجوی قهربوده اند. کارسختی بوده ولی گره به دست "حُرریاحی" بازشده است. مینویسند:

(اما وقتی درابتدای روزعاشورا عمربن سعد- فرمانده جدیدی که باچندهزارسواروباوعدهٔ حکومت ری گسیل شده بود- به محاصره اردوی حسین (ع) پرداخت ومی رفت تا جنگ نهائی راآغازکند، درضمیر حُر طوفانی برپا شد: طوفان بودن یانبودن واکنون سردارخشن وسرسخت و دلاور- طبعا" براساس زمینه های مکنون پیشین- در نهایت عجزوالتهاب، دچاررعشه ولرزه شد... لحظاتی

بعدسردارزمجوودلاوردربرابرحسین بن علی بەخاک افتاده بودوکمی بعد، سربردامان پیشوای آزادی ویگانگی داشت ...)
دردسرتان ندهم: روضەکامل است وهیچ کم وکسری ندارد: اشقیاء، همەوهمه : یزیدوابن زیادوشمروعمربن سعد ـ البته درکنارقرینەهای امروزی شان، خمینی ورفسنجانی وخامنەای وخلخالی ـ همەحضوردارند. وازطرف دیگرائمه واهل بیت هم از "حبیب بن مظاهر" گرفتەتا "جون غلام سیاەپوست" و "مادرعمربن جنادە" همەحاضرند (کە متاءسفانه بنده به علت عدم آشنائی بااحوالات یاران کنونی آقای رجوی ـ مثل دکترهدایت اللەخان ودکتر منوچهرخان ودکترنا صرخان ـ قرینەهای امروزی شان را نیافتم ونداستم کدام باکدام تطبیق می کند)
تنها غایب، "زعفرجنی" است کەعلت غیبت او بر نگارنده این سطورمکتوم مانده است.
احتمال می دهم بەاین علت است کەحاج آقا، برای آن بزرگوارقرینەء امروزی پیدا نکردەاند.
"شوراندازی" درمجلس هم بەکمال تاءمین شدەاست: حتی تیرزدن حرملەحرامزادەبەگلوی حضرت علی اصغر ـ طفل نوزاد حضرت امام حسین، مقاله رابەاوج سوز و گدازمی رساند.
گفتنی است کەآقای رجوی، دراین روضه، هیچیک از دقایق فن اشک گرفتن راهم فراموش نمی کنندودرمقام توصیف شجاعت وفداکاری "همسروهب" بخصوص یادآوری می کنندکه: "هنوزبیش از ۱۷ روزازازدواجش نمی گذشت" کەبندەنمی دانم اگربیش از۱۷روزازازدواجش می گذشت

چه اندازه ازارزش فداکاریش می کاست ! ویا جای دیگراز شهادت قاسم‌بن حسن " تازه داماد " یاد می کنندکه البته حدبنده نیست درکار ائمه دخالت کنم .اما به عقل ناقص خودفکر می کنم که به‌قول مولانا عبید: آنجا که او بودجای خنده نبود، ودرنتیجه اصلح بوددرآن جنگ و جدال وخون وآتش وبی آبی ودرمیان اجساد کشته‌شدگان، عروسی وامرخیررا به موقع آرام تری موکول می کردند.

درآخرروضه آخوندهای مدرنی که عرض‌کردم، به‌جای گریز باآواز، به‌نتیجه‌گیری اجتماعی می رسند. آقای رجوی هم، درپایان روضه‌خویش یک مساٴله مهم اجتماعی را مطرح کرده‌اند وآن مساٴله اسلام راستین واسلام دروغین است:

(... سرنوشت دونوع اسلام کاملا"متعارضی که امروز در ایران ازیک طرف به‌وسیله مجاهدین وازطرف دیگرتوسط خمینی نمایندگی می شود، نیزپیشاپیش معلوم‌ومبرهن است...)

یک گوشه این اسلام راستین راآقای رجوی مورداشاره قرارمی دهند:

(البته می توان فارغ ازهمه‌ی اجبارات تاریخی ونیز غوطه‌وردرا باطیلی که‌خمینی گرایان - ازجانب به‌اصطلاح اسلام خودشان دررابطه باحقوق زن - به‌هم‌می بافند، تندوتیزبربی حقوقی زن دراسلام تازید. اما "مجموعه قوانین" و "تاریخ حقوق" و "حقوق تطبیقی" در بسیاری ازکشورهای پیشرفته‌ی امروز گواه‌آشکاری است براین حقیقت که‌حقوق ودیدگاه‌ها و" فلسفه‌ی حقوق" اسلامی،فی المثل دررابطه بااستقلال اقتصادی وقضائی

وسیاسی زن دست‌کم یکهزاروچندصدسال جلوتراست .
کما این که می بینیم دربسیاری ازکشورهای مزبور تنها
پس ازجنگ جهانی دوم استقلال اقتصادی زن به‌رسمیت
شناخته شده است . اضافه براین بدیهی است برخلاف منطق
ارتجاعی وپوسیده‌ی خمینی گرایان، ودقیقا " برحسب
دینامیسم ونصوص قرآنی ، امروزبه‌هیچ وجه نمی توان
دررابطه با " حقوق مدنی " زن نیزدرچارچوب اجبارات
تاریخی صدراسلام متحجرومتوقف ماند - که‌طبعا " موضوع
بحث جداگانه‌ایست) .
ملاحظه می فرمائید که ازمیان الفاظ وعبارت های
سوپرمدرن آقای رجوی ، این فکررا می شودبیرون کشید :
۱ - حقوق زن دراسلام یکهزاروچندصدسال جلوتر از
کشورهای پیشرفته‌امروزی است .
۲ - برحسب " دینامیسم ونصوص قرآنی دررابطه با حقوق
مدنی زن " ، نمی توانیم درچارچوب احکام‌صدراسلام که
دروضع آن ها اجبارتاریخی بوده متحجرومتوقف بمانیم .
بنده می خواهم عرض‌کنم اگرحقوق زن دراسلام درمقایسه
با حقوق زن درکشورهای پیشرفته‌امروزی یکهزاروچندصد
سال جلوتراست دیگرچرا نبایددراین احکام‌اینقدر
پیشرفته‌ٔ صدراسلام متحجرومتوقف بمانند؟ فکرنمی‌فرمایند
توسل به" دینامیسم ونصوص قرآنی " برای بیشترازاین
" جلوبردن حقوق زن " موجب پرروئی زن ها بشودودیگر
نتوانیم ازپسشان بربیائیم؟
اما همین " حقوق یکهزاروچندصدسال جلوتر" را اگر
بخواهندبازهم " جلوتر" ببرند به‌چه‌طریقی اقدام
می کنند؟

بیائیم وآیه ۳۴ سوره نساء "الرجال قوامون علی النساء ..."
را ندیده بگیریم وآدمهای آینده را طوری تربیت کنیم که
از " اضربوهن " منصرف شوندوزن ها را کتک نزنند ...
یا فرض کنیم درموردآیه ۲۲۳ سورهٔ بقره که میفرماید :
" زنان شما کشتزارشما هستند ، بهکشتزارتان هرطور
میخواهید واردشوید" ، آقای رجوی ودوستان بتوانند ، با
نصیحت ودلالت ، کاری کنندکه موٴمنین از " هرطورواردکشتزارشدن " صرفنظرکنندواز" یک طور" وآن هم بهطور
متعارف واردشوند ، اما بنده می خواهم بپرسم بسا
کدام " دینامیسم " می خواهندسهم الارث زن راکه به
موجب نص صریح آیه ۱۲ سورهٔ نساء نصف سهم مرد است
بهدوبرابرافزایش دهند؟
ایشان بهترازبنده می دانندکه به موجب آیههای ۶۴ سوره
یونس ـ ۱۱۵ سوره انعام ـ ۲۶ سوره کهف ،کلمات خدا
درموردمتشابهات هم تبدیل پذیرنیست چه رسد به محکمات،
آن هم محکماتی بهاین محکمی.
مگراین که بفرمایند بعدازاستقرار " جمهوری دمکراتیک
اسلامی نه یک کلمه بیشترونه یک کلمه کمتر " ، ایشان یک
هیاءت بلندپایه راماٴمورـ العیاذبالله ـ پاکسازی
قرآن می کنند و" محکمات " راهم اول لق وبعد
حذف می نمایند.

آقای رجوی می توانندمثل معمول این سئوال بنده را
زیرسبیلی درکنندوجوابی ندهند . اماضمنا " می توانند
خاطرجمع باشندکه توی این شهر، فضول تنها من نیستم .
آن معدودجوان هائی همکه هنوزدروبرشان مانده اند ،
لااقل بهاندازه بنده ـ اگربرای رعایت ادب نگوئیم

فضول ـکنجکاو هستند واگرسئوال را برزبان نمی‌آورند ، دلیل حجب جوانی آن هاست . اما دیریا زودیکی شان عاقبت دل به‌دریا زده واین سئوال را مطرح خواهد کرد . وآن وقت است که دیگر" بودن یا نبودنِ جمهوری دمکراتیک اسلامی " ـ ومسترپرزیدنت ومستر پرایم مینیسترمحترم آن ـ " مساءله نخواهدبود .

(۴ آذر ۱۳۶۲)

پرزیدنت پیروز است

نخیر ، دوستان نمی گذارند ما به کارمان برسیم .دربحبوحه گرفتاری ما برای تشکیل دفترهماهنگی بین رئیس جمهور ومردم، برای تدارک انتخابات دوره ٔ جدیدریاست جمهوری پرزیدنت سیدابوالحسنخان ، پیغام پشت پیغام ونامه پشت نامه ، که چه نشسته اید پرزیدنت درمجله " آفریقای جوان" ازکتابخانه خودشان ومرحوم پدرشان صحبت کرده اند . برای اطلاع آن عده ازدوستان که به این مسائل جزئی می پردازند ، یادآوری می کنیم که دوره ٔ چهارساله ریاست جمهوری پرزیدنت سیدابوالحسنخان درشرف پایان است وما ، علاقه مندان ایشان ، درتدارک مبارزات انتخاباتی ایشان هستیم . زیرا طبق اصل یکصدوچهاردهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ،انتخاب مجددرئیس جمهوری برای یک دوره بلامانع است ـ که انشاءالله این اصل راهم درآینده اصلاح می کنیم و ـ انتخابات مادام العمررا به جایش میگذاریم .

بهرحال ، ما دفترهماهنگی رئیس جمهوری با مردم را ، که دفعه پیش درتهران تشکیل شده بود ، درخارج تشکیل داده ایم .این دفتردارای چند کمیسیون وچند

سوکمیسیون است که جزء به جزء مسائل درآن ها مورد بحث وبررسی قرار می گیرد. ازجمله : کمیسیون معرفی خدمات گذشته - کمیسیون پاسخگوئی به معاندین - کمیسیون تعیین شعارهای انتخاباتی وغیره.

البته هنوزبعضی مشکلات را نتوانسته ایم با خودپرزیدنت حل وفصل کنیم .ازجمله به ایشان پیشنهاد کرده ایم که این لقب " منتخب " راکه به خودداده اند ،لااقل حالادیگر ازدنباله اسمشان حذف کنند. خیلی طبیعی هم هست : به هرکس می گوئیم بیائید انتخاب کنید ، جواب می دهد : رفته راکه نمی برند، خوابیده راکه نمی خوابانند ، زمین خورده راکه زمین نمی زنند، انتخاب شده را هم که دیگرانتخاب نمی کنند.

ولی متاءسفانه تاحالا پیشنهادمان به جائی نرسیده است. آقای پرزیدنت ازاین لقب " منتخب "خوششان می آید. دوسه روزپیش مخبرکمیسیون شعارها پیشنهادتازه ای کرد : حالا که آقای پرزیدنت ازاین لقب اینقدرخوششان می آیدا سمشان راا ز" بنی صدر" به " منتخب " تغییر بدهند. وخودش تعهدمی کندکه خانواده دکترعنایت‌الله - خان منتخب را راضی کندکه به احترام مصالح ملی اعتراض نکنند .می گویداین تغییرنام چندفایده دارد .یکی این که خیلی ها نخواهندفهمیدکه " سیدابوالحسنخان منتخب " همان پرزیدنت سیدابوالحسنخان بنی صدراست وبه این ترتیب راءی بیشتری خواهیم داشت وازطرف دیگرکمیسیون " شعارهای انتخاباتی هم" که به علت بی وزنی اسم پرزیدنت ، با مشکلاتی روبروشده ازبن بست بیرون خواهد آمد. این کمیسیون بعدازچندهفته تلاش تازه یک شعار

پیدا کرده بود :" پرزیدنتِ قَدَرقدر ــ ابوالحسن بنی صدر" که موردتصویب قرار نگرفت . زیرا شعارها با ید اسلامی هم باشد . فراموش نمی کنیم که خمینی با شعار " اینست شعار ملی ــ خدا ، قرآن ، خمینی " به قدرت رسید .
یک شعار تا حالا موردتصویب کمیسیون ــ آن هم نه به اتفاق آراء ــ قرار گرفته :" اینست شعار قرآن ــ سیّدا بــــول ــ حسنخان " که درموقع گفتن ، باید روی " سیّد" ش خیلی زور بیاوریم . درهرصورت درانتظار جواب پرزیدنت هستیم که انشاءالله تغییرنام به " منتخب " را تصویب کنند . حُسن منتخب اینست که بالاخره بیشتر از" بنی صدر" قیافه دارد : تب ــ لب ــ رطب ــ حب ــ جلب وغیره ... یکی از پرکارترین کمیسیون های ما ، " کمیسیون پاسخ گوئی " به معاندین است . یک تصمیم بسیار مهم این کمیسیون اینست که به طورکلی آنچه را مردم ، درگذشته ، چه قبل از ریاست جمهوری وچه درزمان ریاست وچه بعدازآن، ازدهن پرزیدنت درمجامع ومحافل وطی سخنرانی های ایشان شنیده اندو مدرک کتبی آن موجودنیست ، به شیوه خودایشان، ازبن وبیخ انکارکنیم .حتی آن حرف هائی که ایشان زده اندولی نوارضبط شده آن دراختیار جمهوری اسلامی و بیرون از دسترس معاندین است ،فی المثل " تشعشع شهوت خیز موی زن " ، یا " ارتشیان تاکارکردستان را یکسره نکرده اند نباید پوتین ازپا درآورند" وامثال این ها را ، ازاصل منکرشویم وهرکس گفت می گوئیم مدرکت کو ؟

درموردریاست ایشان برشورای انقلاب کــــه مورد بحث

معاندین است، وازاعدامهای دسته‌جمعی وبی محاکمه مردم وارتشیان که احکام آن ها به تاء یید شورای انقلاب می رسیده انتقاد می کنند، چون درواقعیت امرجای هیچ انکاری نمی ماند، تصمیم براین شده است که بگوئیم پرزیدنت به علت عارضه مزمن با دنزله ٔ گوش که از زمان طفولیت، برا شرچایمان ملاج، به آن مبتلابوده اند، هنگام انعقاد جلسات شورای انقلاب به تجویز پزشک در منزل استراحت می کرده اندودرجلساتی هم که حضور داشته اندبه‌تصوراین که این احکام مربوط به ارتقاء مقام یا افزایش حقوق با زنشستگی آن هاست، بی توجه، تأیید کرده اندواگرمعاندین به ایرادگیری ادامه دهند، آن ها را جاسوس امپریالیسم وامریکای جهانخوار معرفی کنیم وقبل از انتخابات یک جلداسنادلانه ٔ جاسوسی متضمن اسم ورسم همه ٔ آن ها منتشرسازیم.

اما مشکل، مقالات وسخنرانی ها وکتاب هائی است که ایشان درزمان ریاست جمهوری، شخصا " چاپ ومنتشر کرده اند، مثل " صدمقاله بنی صدر" ویا " نفاق درقرآن" وغیره، که کاررا پیچیده‌ترمی کنند. برای آن ها هم پیشنهادهائی ونظریاتی درکمیسیون مربوطه دردست بررسی است.

ازجمله یکی ازهمکاران پیشنهادکرده‌که همه‌نسخه های این کتاب ها را هرطورهست، باکمک مالی خودپرزیدنت، بخریم ونابودکنیم که‌طبیعی است این پیشنهاد، به علت اشکالات قابل فهم، ردخواهدشد.

یکی دیگرازاعضاء کمیسیون پیشنهادعنوان کردن غلط چاپی را درجلسهٔ سه‌روزپیش مطرح کرد.

برای مثال اظهار می کرد: آنجائی که آقای پرزیدنت مینویسند: "اما مروشنفکرواقعی"، بیائیم وقاطعانه بگوئیم غلط چاپی بوده وپرزیدنت گفته اند "آقا مروشنفکر واقعی "، که منظورشان مرحوم پدرشان، آیت الله حاج سید نصرالله بنی صدر، بوده است. ولی وقتی درجلسه کمیسیون به کتاب "نفاق درقرآن" صفحه ۱۵۱، مراجعه کردیم به سستی این پیشنهاددراین موردپی بردیم. زیراایشان عینا "مینویسند:" این استکه امام خمینی روشنفکر واقعی، این پیام راداد که این رژیم باید برود" و مسلما "نمی توانیم بگوئیم" سیدنصرالله" درچاپخانه اشتباها "" خمینی" چاپ شده است. ولی راجع به " ولایت فقیه" که ما مجبوریم همصدا با خودآقای پرزیدنت اعلام کنیم که ایشان ولایت فقیه را قبول نداشته اند، کار به این سختی نیست. مثلا" آن جملاتی راکه معاندین از سرمقاله شماره پنجشنبه ۱۳ دی ماه ۱۳۵۸ روزنامه " انقلاب اسلامی"، با امضای ایشان، عنوان می کنند، با لاخره می شود یک جوری رفع ورجوع کرد:

" سالی که نکوست از بهارش پیداست. جامعه ای که بی خط ها بخواهند رئیس ووزیرش باشند وای برآن - ولایت فقیه را قبول ندارند، نمی خواهم دراین جا پرده دری کنم که کسانی بودند که این ولایت را باطل می شمردند وچون می خواستندقبای ریاست برای خودبدوزندودآتشه طرفدارشدند."

ملاحظه کنید اینجا را می توانیم باتوسل به غلط چاپی به این صورت رفع ورجوع کنیم که دراصل بوده:

" ولایت فقیه را قبول دارند" و" کسانی بودندکه این ولایت را باطل نمی شمردند" خوب ، این ها غلط چاپی بوده که خالاتصحیح می کنیم . دارند" ندارند" شده و نمی شمردند "می شمردند" شده است.

البته یک مشکل بزرگ دیگرهم درپیش داریم که انشاء الله تعالی یک طوری حلش خواهیم کردوآن تفسیرپرزیدنت از آیه معروف ۳۴ سورهٔ نساء ومساٰله "اضربوهن "است که متاٰسفانه چون درصفحه ۳۳۶ کتاب " نفاق درقرآن"چاپ شده ،نمی توانیم به کلی زیرش بزنیم. معاندین این را دست گرفته اندکه چرا پرزیدنت ازاصل اضربوهن و"کتک زدن" زن با توسل به علوم وفنون دفاع کرده است :

" ... چون درطی قرون زن درموقعیت مادونی بوده و همیشه درحالت تحقیروتوسری خوربوده ، یک حالت بیم و ترس درا وهست واین حالت به صورت خشونت طلبی درمی آید وخشونت می طلبد ، این آیه درموردنشوزاست ونشوز ، به معنی نافرمانی است .اما نه به طورمطلق ، منظورازنشوز همانطورکه امام خمینی تفسیرکرده ، نافرمانی جنسی است ـ نافرمانی دررختخواب ـ آن هم ممکن است درتمام مدت زندگی یک دفعه اتفاق بیفتدکه یک خشونت جزئی لازم داردا گرکفایت نکرد یک خشونتی می خواهدوموردش را روانپزشک یاحاکم شرع حل خواهدکردیا دکتربایدتشخیص بدهد ."

ما ، به لحاظ پیشگیری وآمادگی برای جوابگوئی ، با عده ای ازمعاندین ومخالفین ایشان به گفتگونشستیم . ایرادهای آن ها دراین موردبه شرح زیراست :

اولاً" این که می گویند : اگرزن خشونت جزئی می طلبد و درصورت عدم کفایت ، خشونت بیشتری می خواهد ، آیا مادام " تاجر" هم مشمول این حکم هست یا نه ؟
(حتی دراین زمینه ، یک معاندهندی الاصل عیناً" پرسید : آیا با نواندیشان اگاندی هم اضربوهن لازم هست ؟)
ثانیاً " می گویند : اگرزن دررختخواب نافرمانی کرد، وسط شب مراجعه به روانپزشک یا حاکم شرع برای "تعیین مورد" چه صورتی پیدا می کند ؟
ثالثاً " ، اگرزن نخواست پیش روانپزشک یا حاکم شرع بیاید ، آیا هما نجا وفی المجلس باید ورا اضربوهن کرد یا نه ؟
رابعاً " ایشان که موضوع را به نافرمانی جنسی یا " نافرمانی دررختخواب " محدودمی کنند ،بفرمایند که آیا دررختخواب مردباید ، برای عمل جنسی ، به زن فرمان بدهد؟ فرمان خبردار ، به چپ چپ ، عقب گرد . . .

درموردسئوال مربوط به مادام تاچر ، یکی ازاعضای کمیسیون را برای تحقیق ازشوهرمادام تاچربه لندن اعزام کرده ایم . درباره خانم اندیرا گاندی ، ازنظربعدمسافت، تصمیم گرفته ایم قضیه را با هووجنجال بگذرانیم ولکه های موی سفیدسرا ورا دلیل " اضربوهن " های شوهرش قلمداد کنیم وبگوئیم اگرقبول ندارید خودتان بروید هند تحقیق کنید .
درموردمراجعه شبانه به روانپزشک وحاکم شرع هم فکر کرده ایم جواب بدهیم که درجمهوری دمکراتیک اسلامی ، غیرازاورژانس روانپزشکی " ،"حاکم شرع اورژانس" هم خواهیم داشت که برای تعیین مورد" اضربوهن " در

تمام ساعات شبانه روز به منزل خواهد آمد.
درزمینه "نافرمانی دررختخواب" چون خودآقای پرزیدنت مدتی فرمانده کل قوا بوده اند مسأله را با ایشان درمیان گذاشته ایم ومنتظرجواب هستیم.
ولی این نکته را هم باید به دوستان وعلاقه مندان ایشان یادآوری کنیم که حتی المقدور، دراین ایام ودراین آستانه انتخابات، ازتماس پرزیدنت با مطبوعات بدون نظرما وسایرمشاوران، ممانعت کنند. مصاحبه اخیر پرزیدنت با مجله "آفریقای جوان" (شماره ۳۰ نوامبر ۸۳) مقداری برمشکلات ما، اعضاء دفترهماهنگی، افزوده است.
این مجله هربار با یکی ازافراد سرشناس درباره کتاب، مصاحبه ای دارد که تحت عنوان "کتابخانه ..." منتشر می کند. یکی ازاولین سئوالات این است: "آخرین کتابی که خوانده اید چه بود"، که معمولا" افراد از یک کتاب اسم می برند.
پرزیدنت که دیده اند- ودرست هم دیده اند- که درآستانه انتخابات خوب نیست فقط ازیک کتاب اسم ببرند، جواب داده اند: "سی وچهار جلدکتاب استاندال ونه جلد سوسیالیسم امریکا"، که البته هرچندجواب خوبی بودولی بنظرما، اعضاء دفتر هماهنگی، کافی نبود وبه ایشان پیشنهاد کردیم دفعه آینده دربرابرچنین سئوالی ازچهل وپنج جلد لغت نامه دهخدا هم اسم ببرند.
یک جای دیگرهم که ناچارشدیم به آقای پرزیدنت تذکر کوچکی بدهیم آنجائی بودکه گفته بودند" من همه کتابهائی راکه راجع به انقلاب های جهان معاصر، روس- ویتنام-

الجزایرنوشته شده خوانده ام وهمه نویسندگان بزرگ روسی - فرانسوی - انگلیسی - ایتالیائی - یونانی - آلمانی - امریکائی را برای درک جهان غرب خوانده ام ."
به ایشان تذکردادیم با این که آنچه اسم برده اند از چندین هزار جلدتجاوزمی کندولی لازم بودازنویسندگان سوئدی - نروژی - فنلاندی - دانمارکی - هلندی - بلژیکی - اسپانیائی وچندتای دیگرهم اسم ببرند .
همین طور وقتی که درجواب سئوال :" به چند زبان می خوانید" پاسخ گفته اند : " به چهارزبان ، عربی ، فارسی ، فرانسه ، انگلیسی " که زبان های آلمانی ، روسی ، اسپانیائی راذکرنکرده اندواین امردرآستانه انتخابات به وجهه ایشان لطمه می زند .
دراین زمینه به معاندینی هم که سخن گفتن ایشان به زبان فرانسه رادررادیوشنیده اندوایرادهای بیجائی می گیرند ، جواب داده ایم :" مگرپرزیدنت عیدی امین دادا ، فرانسه می دانست یا مگرامپراطوربوکاسای اول انگلیسی می دانست ؟

اما آنجائی که گفته اند :
" درگذشته هم عطش خواندن داشتم ، یادم می آید دردوران ملی کردن نفت با مصدق ،که خیلی دوستش داشتم ، قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو راخواندم" ، خانمی ازطرفداران مصدق قال ومقال کردکه وقتی ایشان درمصاحبه می گویند "با مصدق" ، منظورشان اینست که ملی کردن نفت کار مشترک مصدق وپرزیدنت بنی صدربوده است .
که البته ما ، اعضاء دفترهماهنگی،به اوثابت کردیم که پرزیدنت حق دارندومصدق قسمت پیدای کوه یخ شناوربوده

وپرزیدنت قسمت ناپیدای آن . وچون متقاعدنشد ، زن هم بود ، این سماجت اورا به اتفاق آراء نوعی نافرمانی جنسی تلقی کردیم وبه فتوای خودپرزیدنت ، براساس آیه ۳۴ سورهٔ نساء بابرهان " اضربوهن " وی را ساکت کردیم. وچون موقع بیرون رفتن قرولند می کردکه شما متملقین کاری می کنیدکه عاقبت پرزیدنت بگوید : یادم می آید وقتی دردوران نوشتن قراردادا جتماعی بودم ژان ژاک روسو ..." مهلت بیشترندادیم ویک باردیگربه وسیله یک "اضربوهن" جانانه ، اورا به راه راست هدایت کردیم .

تنها یک جای این مصاحبه کارما را مشکل کردوآن جائی بودکه پرزیدنت ازکتابی یاد می کنندکه اسم نویسنده اش را نمی دانندومصاحبه گرفضولی می کند :
" اگرنویسنده را نمی شناسیدپس چطورکتاب را انتخاب می کنید؟" والبته پرزیدنت توضیح می دهند :
" من کتاب را برای مطلبش می‌خوانم . من آثار نویسندگان بزرگ جهان را می شناسم ولی اسامی‌شان ..." این موضوع درجلسه باعث کمی سروصدا شد .بعضی حق را به مصاحبه گروبعضی به پرزیدنت می دادند . بندهٔ ناچیزبا یادآوری شاهدمثالی ازیکی ازشعرای معاصر، زبان مخالف خوانان را بستم :
سال ها پیش درتهران شاعری داشتیم به نام آقای آل رسول ، که فقط تک بیت می گفت ومعتقدبود خیام که رباعی ساخته درکلام اسراف کرده ویک بیت برای رساندن عالی ترین معانی ومضامین کافی است .این شاعر بزرگوار بین بروبچه ها به آقای " اگرچه " معروف شده بود .

چون غالب ابیاتش با "اگرچه" شروع می شد.
مثلا" :

اگرچه مرغ ضعیف دلم نه لایق تست   به تیر مژه تیزت شکار باید شد.

یا این که وقتی خدمت وظیفه را در کرمان انجام می داد، یک روز یک سگی پای تیمسار شاهرخی فرمانده لشکر را گرفت. آقای آل رسول بیتی ساخت که روز بعد در سرباز خانه جلوی صف و در حضور تیمسار، خواند:

اگرچه کلب گرفت و فشرد پای شما را   چه خوب شد که نباید گرفت عزای شما را

که بسیار مورد پسند و تشویق تیمسار قرار گرفت و به عنوان پاداش یک ماه مرخصی به او دادند. البته این ها مقدمه بود. آقای آل رسول یک وقتی به برکت این سخندانی رئیس رادیو اصفهان شد. در برنامه ادبی رادیو که خودش تصدی می کرد، مسابقه ای ترتیب داد به این مضمون که:
" علم بهتر است یا کتاب "
و بعداز بررسی همه جواب ها، جایزهٔ مسابقه به خود او تعلق گرفت.
جوابش تنها یک بیت بود:
اگرچه در همه عمرم کتاب ها خواندم   ولیک مقصد من درک مطلبش می بود

با این سند معتبر تاریخی، که نشان می دهد شاعران و دانشمندان دیگری هم بوده اند که کتاب را برای مطلبش می خوانده اند، حاضران درجلسه تصدیق کردند که حق با پرزیدنت سیدابوالحسنخان بوده است و ایشان اگرچه کتاب های بسیار خوانده اند ولی، از آنجا که مقصدشان درک مطلبش می بوده، ضرورتی نداشته که اسم نویسنده

را بدا نند .
بهرحال شما را درجریا ن فعالیت های دفترهماهنگی بین رئیس جمهور ومردم خواهیم گذاشت .

دبیردفترهماهنگی

(۱۸ آذر ۱۳۶۲)

سیدابوالحسنخان و ... برادران

عرض کردم که ما برای تجدیدانتخاب پرزیدنت سید ابوالحسنخان، که دورهٔ چهارسالهٔ ریاست جمهوری شان روز ۵ بهمن ۱۳۶۲ پایان می گیرد، دفترهماهنگی بین رئیس جمهورومردم تشکیل داده ایم وسخت مشغول فعالیت هستیم .ولی مرتبا" از این طرف وآن طرف درکارما، وطفلک پرزیدنتِ ما، سابوتاژمی شود. البته یک مقدار زیادی هم‌تقصیرخودشان است .درواقع اولین خرابکار خودایشان هستند. گاهی طوری کارهای بچه‌گانه می کنند که‌ذهن آدم خواه ناخواه پیش‌حرف‌آن معاندینی می رود که می گویندا صولا" پرزیدنت یک " بچهٔ بزرگ " یا به عبارت دیگریک " بچه‌پرزیدنت " است .

درست سربزنگاه ، وقتی همه باخون دل خوردن ، دارند اوضاعواحوال را برای تجدیدانتخاب ۱۱ میلیونی ایشان جورمی کنند، یک باره‌هوس‌حرف زدن بسرشان می افتد و همهٔ رشته‌ها را پنبه‌می کنند .

یادمرحوم آسیدحسن عالمیان می افتم که‌هرچه‌خاک آن مرحوم است عمرا ین پرزیدنت باشد. آن وقت ها که‌بنده عدلیه‌چی بودم، سعادت دیدارآسیدحسن ودوبرا درش را

پیدا کردم. کار این سه برادر فروش مال غیر بود: یک خانه ای را که صاحبش در سفر بود، دید می زدند. نوکرخانه را به وعده و وعید با خودشان همدست می کردند. آن وقت، در حول وحوش بنگاه های معاملات ملکی یک طالب خرید مسکن را به تور می انداختند.
موقع نشان دادن خانه آسیدحسن، برادر بزرگ تر، به عنوان صاحبخانه، درخانه اطراق می کرد و دو برادر در کسوت دلال، خریدار را پیش او می بردند. چون قیمت ارزانی مطالبه می کردند، قول وقرار معامله فوری گذاشته می شد. روز بعد خریدار با عجله و با پول نقد می آمد و خانه را قولنامه می کرد و تا پایش را بیرون می گذاشت، آسیدحسن و برادران به اتفاق مستخدم خانه، با پول پیش قسط، در طبیعت گم می شدند.
مدت ها بود پلیس و عدلیه در تعقیبشان بودند، تا عاقبت یک روز دمشان لای تله گیر کرد و آن روز، روزی بود که می خواستند خانه ٔ امین الملک را صفهانی، در خیابان دروازه شمیران، را به همین نحو قولنامه کنند. وقتی گیر افتادند آنقدر دلیل علیه شان بود که نتوانستند انکار کنند. آسیدحسن با یک ته ریش و مختصر شکمی، قیافه موجه و موقری داشت. فقط حرف "ر" را نمی توانست تلفظ کند و "ل" تلفظ می کرد. مدام تکرار می کرد: بنده بی تقصیلم، این ها فلیبم دادند."
موقع روٴیت قرار وجه الکفاله، ناگهان دو برادر به جان آسیدحسن افتادند، تا زنگ زدیم و پاسبان های بیرون دروا رد شدند، به میزان معتنابهی، توسری و پس گردنی و مشت و لگد به برادر بزرگ ترخود زدند. چون آسیدحسن

از "بلادر" ها یش بخاطرا برا د" ضلب "شکایت داشت و جیغ ودا دمی کرد، اورا بیرون فرستادم وبه برادران گفتم: آقایان، این چه حرکتی بودکردید، آن همنسبت به برادربزرگ تان؟ یکی ازبرادران که ازفرط خشم هنوز کف به دهن داشت فریا دزد:

ـ آخه، آقای رئیس، باعث بدبختی ما همین برادر نابرادربود: فکرش را بکنید کارتمام شده، خریدار خانه را دیده، پسندیده، پنجاه هزارتومن پول نقد آورده... درست سربزنگاه، موقع امضای قولنامه، این خروس بی محل درآمده به خریدار میگه: "خیرشو ببینی، خونهٔ ملغوبی است، قنات آب سلدارهم ازتوحیاطش لدمیشه"... آخه، مردحسابی، آب سردارکجا دروازه شمرون کجا؟ بازاگرمی گفت آب حاج علیرضا یک چیزی! مشتری هم یک دفعه بصرافت افتادکه قنات کجاست؟ قناتی که درکارنبود، ماست مالی ماهم نگرفت که نگرفت. مشتری گفت تا فردا بازفکرکنم. راهش را کشیدورفت. ماهم تاآمدیم بخودمان بجنبیم، باآجان آمدبالای سرمان... بگو مردریش سفید، نمی توانستی یک دقیقه جلوی زبان شُل شلیت را نگه داری؟

حالادوراز تشبیه ـ نقل این آقای پرزیدنت است، که برادران شورای مقاومت زحمت می کشندوبا حل بزرگترین مشکل تاریخی مملکت، با مشقت های شبانه روزی هفت ماهه راه انتخاب مجدد ایشان را هموار می کنند، ازطرفی ما باهزار زحمت یک عده سمپاتیزان جمع می کنیم، درست همین موقع وقتی دارد معامله جوش می خورد، درآستانه انتخابات، پرزیدنت، برای این که حرفی زده باشند، با

مسئول اول ومسئول دوم وخلاصه همه مسئول های شـــــورای مقاومت ، سرهیچ وپوچ درمی افتندوبیست ویک رای را ازدست می دهند .

موضوع را حتما " می دانید . برادرمسعودرجوی مسئـــول اول ، باسروصدا وطبل ونقاره اعلام کردکه بله ، ما بعداز قرن ها انتظار وبا هفت ماه زحمت شبانه روزی، مسئلـــــه کردستان راحل کردیم . اعضاء شورای مقاومت هـم دســت افشانی وپایکوبی کردند ، نقل وآجیل قسمت کردندوبـه هم تبریک گفتندکه مژده بدهید : مشکل " رفع ستم مضاعف ازملیّت کرد " که ازدوران های دورتاریخ لاینحل مانـده بودبه کفّ باکفایت مسئول اول وسایرمسئولین ، حتی بـا حال سرماخوردگی وزکام وسردردوبی خوابی حل شـــد و خودمختاری ملیت ستم مضاعف دیده کرد ،باطرح تـاریخی ماتاء مین شدومضافا " به اینکه :

" این خوددلیل بسیارقاطع دیگری براین حقیقت است کـه این شورا تنها جانشین دمکراتیک ولایق وقدرتمندبــرای رژیم خون آشام خمینی است ."

بعدهم آنقدرهای وهوی کردندوپیام تبریک وتهـنیــــت وشادباش برای یک دیگرفرستادند ، که آقای پــرزیدنــت سیدابوالحسنخان هم خام شدند . خیال کردنـــد راستـی راستی اتفاقی افتاده وآش وحلوائی قسمت می کننـــد . یک باره جوش آوردند : که پس من چی ؟ چندروزبعد داد و قالشان درروزنامه " انقلاب اسلامی درهجرت " بـه آسمـان رفت . درسرمقاله این روزنامه زیرعنوان " پیش ازتجربـه وپس ازتجربه " کولاک کردندکه مگرخواب بودیدیا نابینا و

ندیده‌اید که من، شخص من، در ۳۱ تیرماه ۱۳۵۸ همین حرف‌ها را زده بودم، این طرح خودمختاری کردستان همان طرح من است که در سرمقاله «انقلاب اسلامی» شرح داده بودم و حالا شما به اسم خودتان در می‌کنید.

ملاحظه می‌فرمائید که این جوشی شدن بی موقع پرزیدنت چطور چوب لای چرخ دفترهماهنگی بین رئیس جمهور و مردم می‌گذارد. وقتی آقای پرزیدنت بی ملاحظه و بی موقع مساٴله کردستان و طرح خودمختاری را، آن هم با استناد به سرمقاله «انقلاب اسلامی»، مطرح می‌کنند، مردم با زبه صرافت می‌افتند که بروند سرمقاله‌های گذشته ایشان و همچنین اظهاراتشان درباره «تحریم پوتین کندن سربازان قبل از یکسره شدن کار کردستان»، و امثال این‌ها را دوباره بخوانند و این، کلی از گوشه ۱۱ میلیون ما را می‌ساید.

البته ما نمی‌خواهیم بگوئیم آقای پرزیدنت حق نداشتند جوشی بشوند. چرا، حق داشتند ولی موقعش نبود. حق داشتند، چون آقای رجوی مسئول اول در پیام مربوط به تصویب طرح خودمختاری کردستان، مندرج در شماره‌ٴ ۱۷۷ روزنامه «مجاهد» و بعد از ایشان دوستانشان در شماره‌های بعد این روزنامه، چند «نارو» به پرزیدنت زده‌اند و به قول بچه‌های تهران، چند «قلیچ کاری» در حق ایشان کرده‌اند.

مقدمتاً «در تمام نوشته‌های خود کلاً» از ایشان به نام آقای بنی صدر، بدون عنوان رئیس جمهوری منتخب یاد کرده‌اند و بعد:

اولاً آقای مسئول اول، در شماره ۱۷۷ مجاهد، می‌نویسد

که شورای مقاومت ملی " برای نخستین با ر در طول تاریخ ایران برسر یکی از بغرنج ترین مسائل کشور یعنی مسئله خودمختاری کردستان " به توافق رسیده است . خوب ، این جا واقعا " برای آقای پرزیدنت ، که می گویند من چهار سال پیش به این توافق رسیده بودم ، جای دلخوری هست . مثل اینست که امروز یکی بیاید بگوید " قبله نمای رزم آرا " را من برای نخستین با ر اختراع کردم ، فکر کنید به آقای رزم آرا چه حالی دست می دهد !

ثانیا " مینویسند که این طرح " دلیل بسیار قاطع دیگری بر این حقیقت است که این شورا تنها جانشین دمکراتیک ولایق وقدرتمند برای رژیم خون آشام خمینی است " که در این صورت آقای پرزیدنت حق دارند بگویند چطور طرح من که در سال ۱۳۵۸ درباره آن به توافق رسیده بودم ، دلیل بسیار قاطع حقانیت من به جانشینی دمکراتیک ولایق وقدرتمند برای رژیم خون آشام خمینی نبود ، که شما آمدید خودتان را درمقابل من کاندیدای ریاست جمهوری کردید ؟ بله ؟

ثالثا " مسئول اول درهمان مقاله مینویسد :

" بخصوص با ید از زحمات اعضاء کمیسیون خودمختاری شورای مقاومت ، آقایان هدایت الله متین دفتری ، دکترناصر پاکدامن ، کاک طیفور بطحائی ، ک . فرهاد ، مهندس محمود عضدانلو و یکی دیگر از اعضاء شورا که بنا به ملاحظات امنیتی نخواستند نامشان اعلام شود ، تقدیر نمود "

خوب ، این وسط آقای پرزیدنت چه شدند ؟ واقعا " حق دارند اوقات تلخی کنند . حتی از کسی که نمی خواهد اسمش به ملاحظات امنیتی فاش شود تقدیر و تشکر می شود ولی

ازپرزیدنت هیچی ! توگوئی پرزیدنت هرگزنبود . پس آقای پرزیدنت را برای دکوروزینت مجلس آنجا برده بودند ؟

حالا ازاین بدترش راهم داریم .کمی بعد، برادرمجاهد مهدی ابریشمچی، " قلیچ کاری " درحق پرزیدنت راازاین حدهم می گذرانند . درشماره ۱۷۹ " مجاهد " موضوع " حق وتو" را " درمورداین تصمیم تاریخي رفع ستم مضاعف " ، رومی کنند . عینا " می نویسد :
" درهای شورای ملی مقاومت به روی همه ی جریانات و نیروهای سیاسی پای بندبه آزادی واستقلال کشورباز است ودرکلیه تصمیم گیری ها نیزازحق وتوی متساوی برخوردارند . شخصیت های منفردسیاسی نیز درشورای مقاومت جای خودرادارندودارای یک رای (بدون حق وتو) می باشند ." این راکم وبیش همه می دانستند که آقایان اعضاء شوراچون هرکدام خودشان رانماینده چند نفری معرفی کرده اندحق وتودارند ،ولی به پرزیدنت ابوالحسنخان غریب وبی کس ما ، به عنوان یک شخصیت منفردسیاسی فقط حق رای بدون حق وتوداده اند. یعنی : سه چهارنفرطرفدارهرکدام حساب ... ولی ۱۱ میلیون طرفدار پرزیدنت بی حساب ! ...
به قراراطلاع ، این امرازاول کارموجب دلخوری های بسیاری می شد . تاعاقبت آقای پرزیدنت رابااین استدلال که : " شمارئیس جمهوری هستیدودرشاٴن شما نیست که حق وتوداشته باشید " ،متقاعدکردند . ولی قرار براین بوده که موضوع بین خودشان بماندوکسی ازاین حق محرومیت ازوتوی پرزیدنت باخبرنشود . حالا روی لج و

لج بازی، برادرابریشمچی این موضوع را که با حیثیت و اعتبار ۱۱ میلیونی آقای پرزیدنت بستگی دارد علنی کرده است. کاش دهن کجی به پرزیدنت همین جا تمام می شد. نخیر، کار بیخ دارد. برادرابریشمچی، انگارنه انگار که پرزیدنتی هم درکار بوده ـ آنچنان تجلیلی از زحمات برادرمسعود رجوی در این تنظیم طرح خودمختاری می کند که سعد ابن ابی وقاص، بعد از فتح خیبر، از رسول خدا نکرد. عینا" می نویسد:" حتی در یکی از حساس ترین مقاطع بحث ها یمان به عینه شاهد بودم که روزهای متوالی، درعین سردرد و سرماخوردگی شدید، هیچیک از ملاقات ها و برنامه های فوق العاده را قطع نکرد و در یکی از همین روزها تقریبا" با یک دوجین قرص خود را برای به پایان رساندن بحث ها سرپا نگه داشت."

اسم این را چه می شود گذاشت؟ جز خاک پاشیدن توی چشم پرزیدنت سیدابوالحسنخان؟ از دوحال خارج نیست: یا می خواهند بگویند پرزیدنت پوست کلفت هستند و به سرما خوردگی وزکام مبتلا نمی شوند که احتیاج به قرص خوردن پیدا کنند، یا این که می خواهند بفهمانند پرزیدنت کار مهمی نمی کردند که سردرد بگیرند، اول شب می رفتند شامشان را میل می کردند و می خوابیدند.

درحالیکه ما اطلاع موثق داریم که پرزیدنت در موقع تشکیل جلسات یک ناراحتی خیلی بدتر و دردناک تر از کسالت مسئول اول داشتند به طوریکه نمی توانستند بنشینند. درواقع قربانی ستم مضاعف شخص ایشان بوده اند که علیرغم رنج نشستن، نشسته اند و شاهد سرقت نبوغ فکری خود بوده اند.

نتیجه این خاک به‌چشم پاشیدن ها و این قلیچ کاری ها چه شده ؟ پرزیدنت آنقدر از کوره در رفته اندکه رودروایسی را کنار گذاشته و توپ را بسته اند به قلب شورای آقایان .
درمقاله‌ء " پیش و پس از تجربه " شماره ۶۰ روزنامه " انقلاب اسلامی درهجرت " بعداز ذکرجزئیات طرح پرزیدنتی ۳۱ تیر۱۳۵۸ ، ومقایسه با طرح خودمختاری آبان ۱۳۶۲ شورای مقاومت ، خطاب به آقایان،عینا " مینویسند :

" باری این مقام ، مقام مقایسه این دوطرح نیست و بر آن نیستیم که بپرسیم وقتی دربهار آزادی ، آمادگی برای خودمختاری با همین محتوی (اگرنه بیشتر) وجود داشت ، چرا خودوملتی را به‌تجربه‌ای چنان پرمخاطره و خونین و ویرانگرکشاندید ؟"
وبعد ، درهمین مقاله برای این که خیال رقیبان را ،که خودرا تنها آلترناتیو مقتدرومحترم ولایق رژیم خمینی می نامند راحت کرده باشند ، بازموضوع انتخاب خویش به ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۵۸ وکودتای خزنده علیه رئیس جمهوری را - هرچندمربوط به موضوع نیست - به بهانه‌ای مطرح می کنند .یعنی روی تان راکم کنید ، رئیس جمهوری منتخب مردم وآلترناتیولایق ومحترم و مقتدرمنم . حالا شما هی طرح بدهیدوهی به‌هم‌تعارف کنیدوتبریک بگوئید . مینویسند :

" مردم با انقلاب بزرگی که‌دوران جدیدی درجهان پدید آورده است وبا رائی که در ۱۲ فروردین و ۵ بهمن ۱۳۵۸ داده وبا استقامت خونینی که ازکودتای خرداد ۱۳۶۰ بدینسوبه عمل آورده انتخاب قطعی خویش راانجام

دا ده‌اند."

خوب، ما نمی‌توانیم حق را به آقای پرزیدنت سید ابوالحسن خان ندهیم. جواب‌های هوی است. وقتی آن‌ها این جور به ریشه می‌زنند پرزیدنت هم لال نیستند، باید جواب شان را بدهند. در اصل مسئله هیچ حرفی نیست.
اما بجا بود ایشان که از انتخابات ۵ بهمن ۱۳۵۸ یاد می‌کنند، از خاطر نمی‌بردند که چیزی تا ۵ بهمن نداریم. چهار سال دورهٔ ریاست جمهوری شان تمام می‌شود. باید به فکر آینده بود. وقتی این طور اعضاء شورای مقاومت را از خودشان می‌رنجانند، ما رای کافی برای انتخاب مجدد ایشان از کجا بیاوریم؟

این جا ناچارم یک پرونده سرّی را باز کنم.
محاسبات کمیسیون شمارش آراء ما به شرح زیر بود:
ما، اعضاء دفتر هماهنگی بین رئیس جمهور و مردم، جمعاً هفت نفریم و تاکنون موفق شده‌ایم سیزده نفر سمپاتیزان را، با وعده و وعید پست و مقام، آماده رای دادن کنیم.
این می‌شود جمعاً ۲۰ رای. از طرف دیگر امیدوار بودیم اعضاء شورای مقاومت هم که بیست و یک نفر هستند، بتوانند ۶۹ نفر سمپاتیزان در داخل و خارج کشور پیدا کنند که جمعاً ۱۱۰ نفر بشویم و هرکدام به نمایندگی از طرف ۱۰۰ هزار نفر جمعیت، به پرزیدنت رای بدهیم که حساب ۱۱ میلیون سر راست بشود.
ملاحظه میفرمایند که پرزیدنت با این دعوا مرافعه بر سر هیچ و پوچ چه لطمه‌ای به کار ما زده‌اند! ۹ میلیون رای را به یک فوتی دارند هدر می‌دهند. هرچند ناامید نیستیم. چند نفر ریش سفید را جلو انداخته‌ایم که پرزیدنت و مسئول

اول ومسئول دوم وسایر مسئولین را به یک ناهارچلوکباب دعوت کنند و وادارشان سازند که روی یکدیگر را ببوسند و فعلا" آشتی کنند. بعد از ۵ بهمن هرقدر دلشان خواست سرآلترناتیو دمکراتیک ولایق ومحترم ومقتدر به سرو روی هم بزنند.

ولی ما، اعضاء دفتر هماهنگی رئیس جمهور و مردم، بیدی نیستیم که از این بادها بلرزیم. کمیسیون های ما شبانه روز، حتی درحال زکام وسرماخوردگی، مشغول کارهستند و نتایج قابل توجهی بدست آورده ایم. برای نمونه، دوهفته پیش کمیسیون "شایعات" ما شایعهء توطئهء دزدیدن پرزیدنت از طرف ایادی پدرخمینی را،در شهر منتشر کرد و تاکتیک به حدی موفقیت آمیز بود که مجله فرانسوی "لوپوان" خبر آن را با عکس پرزیدنت، درشماره ۱۵ - ۳ ژانویه ۸۴، منتشرکرد. از طرف دیگر کمیسیون انتشارات ما متن آگهی را که از طرف ایشان برای اطلاع شعب اخذ راءی باید درجراید منتشرشود، به شرح زیر تصویب کرده است:

تذکر

کلیهء آرائی که به نام: دکتر سید ابوالحسن بنی صدر- سید ابوالحسن بنی صدر- ابوالحسن بنی صدر- بنی صدری- صدری - استاد دکتر بنی صدر- ابول بنی صدر- بنی صدر مطلق - ابوالحسن مطلق - سید ابوالحسن مطلق - دکتر مطلق - بوالحسن مطلق - ابول مطلق - پرزیدنت سید ابوالحسن خان - پرزیدنت سید ابول - رئیس جمهوری منتخب - منتخب - انتخابی،

به صندوق آراء ریخته شود، مربوط به اینجانب دکتر سید

ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهور منتخب مردم ایران است.
ضمنا "کمیسیون تبریکات ما، تهنیت نامه ای را که باید بلافاصله پس از اعلام نتیجه انتخابات منتشر شود، آماده کرده است. و برای این که برادران شورای ملی مقاومت هم متن را کاملا" بگیرند، این متن با واژه های قابل فهم برای ایشان تنظیم شده است.

تبریک

در این هنگام که دستاوردهای شکوهمند انقلاب مردمی مان در معرض یورش بی امان امپریالیسم منحط قرار گرفته و استعمار هزار چهره از پس نقاب یزیدزمان، با اتیکت افسونساز اسلام دروغین، ارزشهای انقلابی تشیع سرخ را در معرض تحریف و نابودی قرار داده است، شادیم که آفرینش های باروری هادهای خلقی، برغم کارشکنی عبوس اندیشان کژآهنگ و تمهیدات یگانگی شکن عروسک های بورژوازی التقاطی، دست تطاول گر استثمار زخم خورده را، در امتداد خطوط انقلابی و یکتاگرایانه، از دامن خلق های رزمنده کوتاه کرد و مردی را به عظمت یک باور و استواری یک پندار، متعهد به اسلام راستین و دمکراسی توحیدی، برای یک توانائی مردمی نشاند.
مقدمش گرامی و توانش توانا تر!

(۳۰ دی ۱۳۶۲)

پرزیدنت

اُرنات پرزیدنت ؟

مسئله اینست !

بمناسبت ۲۲ بهمن ، روزنامه‌ها ورادیوهای فرانسه سئوال وجواب‌هائی با مخالفان خمینی ترتیب دادند . ازجمله‌رادیو " فرانس انیتر" مصاحبه‌ای با پرزیدنت سیدابوالحسنخان کرد .

بعدازمدتها صدا وسخن ایشان راشنیدم . احساس غرور کردم ، احساس غرورازاین که فرمایشات ایشان را فهمیدم . درتمام ممالک فرانسوی زبان بنده‌ء ناچیز ، که هیچ به‌چشمتان نمی آیم ، جزء نادرافرادی هستم که وقتی پرزیدنت به‌زبان فرانسه حرف می زنندمی فهمم‌چه می گویند . فهمیدن زبان فرانسه ، بدون آرتیکل ، کارهرکسی نیست . این زبان از قضا یک طوری است که بدون این آرتیکل های " لو " و" لا " برای " پی یرلاروس " جنت مکان هم مفهوم نیست . ومیدانیم که‌پرزیدنت سیدابوالحسنخان ـ مثل‌آن پسرعموی‌خدابیامرز ما ، که‌درراتندگی چندان اعتقادی به‌کلاج‌گرفتن‌نداشت ـ عقیده‌زیادی به‌آرتیکل های زبان فرانسه ندارند .

بهرحال بنده این ادعارادارم که‌مقصودآقای پرزیدنت را ، حتی وقتی به‌زبان فرانسه بیان می کنند ،می فهمم

وموضوع را نبایددست کم بگیرید. روی پرزیدنت کار کرده‌ام، زحمت کشیده‌ام ودودچراغ خورده‌ام. رفیق روزنامه‌نگار فرانسوی ام که پیش من بودوصحبت های پرزیدنت را می شنیدونمی فهمید، خیلی التماس و درخواست کردکه پرزیدنت چه گفتند، ابدا" بروز ندادم. نه به سبب بدجنسی وانحصارطلبی، بلکه برای آبروداری ... آخر، آقای پرزیدنت می گفتند: من اولین کسی هستم که درتاریخ ایران ازطرف ملت انتخاب شده است. درواقع بازمساءله "منتخبِ ۱۱ میلیون نفر" را به‌زبان "بی زبانی" مطرح می کردند.

اگرموضوع را برای این فرنگی ترجمه می کردم، با آن کنجکاوی وسماجت روزنامه‌نگاری، احتمالا"می پرسید: چطورشدکه آقای پرزیدنت، پرزیدنت شدند؟

آیا قبل ازمهاجرت به فرنگ، مثل "لئون بلوم"، رهبر یک حزب بزرگ بودندکه درمراجعت ازاردوگاه اسارت آلمانی ها دوباره معتقدان پراکنده دورش جمع بشوند؟

آیا شخصیت برجسته ومشهوری مثل ویکتورهوگوبودندکه بعد ازبازگشت ازتبعید ۱۸ ساله تمام مردم به پایش گل بریزند؟

آیا ازنسل بزرگان وسردارن بودندکه مثل ناپلئون سوم نان شهرت عمورا بخورند؟ اگرمی پرسید چه می توانستم جواب بدهم؟

ناچاربایستی – براساس اعتقادخودپرزیدنت – می گفتم سخنرانی های ایشان درماه رمضان درمسجدتوت قمی های همدان ومسجدمهدیهٔ تهران ومسجدامیرالموٴمنین مهرآباد جنوبی، موجب شدکه ۱۱ میلیون ایرانی شیفته

ومریدایشان بشوند. که دراین صورت باز احتمالاً، می پرسید: آیت الله خمینی این وسط چه کاره بوده است؟ وازطرفی اگرقرار باشد شور و شوق مستمعین وعظ وخطابهٔ چند مسجد، ۱۱ میلیون رأی دهنده را دنبال خود بکشد و واعظ را رئیس جمهور کند، فلسفی واعظ باید تا حالا سه دوره به ،ریاست جمهوری اسلامی که سهل است، به ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا رسیده باشد. ازطرفی پس چرا آقای پرزیدنت ۱۵ میلیون رأی جانشین کنونی خود، خامنه ای را قبول ندارند؟ خامنه ای که هرچه نباشد، "مسجدباز" تر ازآقای پرزیدنت است. اگرایشان آخوندزادهٔ آخوندمنش هستند، خامنه ای آخوندِآخوندزادهٔ آخوندمنش است.

می بینیدکه حق داشتم برای آبروداری جلوی خارجی صحبت های ایشان را ترجمه نکنم.

اما مقارن همین احوال درروزنامه مجاهدشماره ۲۰ بهمن ۶۲، چشمم به پیام پرزیدنت سیدابوالحسنخان، به مناسبت ۵ بهمن انتخاب ۱۱ میلیونی، افتاد.

روزنامه مجاهد بالای پیام، باحروف مفلوکی تیتر زده بود: "پیام آقای بنی صدربه مردم ایران".

تن ارادتمندان ایشان لرزید. قال ومقال غریبی شد. ازعنوان: " دکترسیدابوالحسن بنی صدررئیس جمهوری منتخب ملت ایران" فقط وفقط مانده بود: آقای بنی صدر ...

خیلی ها این سرودُم بریدگی پرزیدنت را زیرسرِبندهٔ ناچیزدیدند. معتقدبودندکه پرزیدنت سیدابوالحسنخان خیزبرداشته بودبرای پرزیدنتی مادام العمر ،ومی‌گفتند

ازبس توقرزدی طفلک ازرورفت وخودش راکنار کشید.
با یدبه دوستان عرض کنم که نترسید!
اولا" ـ ایشانی که من می شناسم ازروبرونیستند.
ثانیا" ـ ازجهت سلب عنوان سیدابوالحسنخان زیاد ناراحت نباشند. برای این که ـ مثل خدا بیامرز سرهنگ فتحعلی خان ـ موضوع را به کمک خویشان و بستگان فوری رفع ورجوع کرده اند.
سرهنگ فتحعلی خان، همسایه دیواربه دیوارما، به علت ناخنکی که زمان رضاشاه به علیق قشون زده بود، اخراجش کرده بودند. خودش دیگرجرئت نمی کردادعای درجه ولقب سرهنگی بکند، اما به زن وبچه وعروس ودامادسپرده بودکه عنوانش راهیچ وقت ازقلم نیندازند. تاآنجاکه زنش، زرین تاج خانم، که پیشترها به او "فَتّل" می گفت، توی خانه به صدای بلند "سرهنگ" صدایش می کرد:
ـ سرهنگ، بیا پائین شام حاضره ... سرهنگ ترشی نخور برای سینه ات بده ...
حالا آقای سیدابوالحسنخان ما هم که به ظاهر کوتاه آمده اند، به نزدیکان سپرده اند که عنوان رئیس جمهوری وپرزیدنتی را فراموش نکنند.
اولا" خود ایشان، بواشکی وته پیام عنوان" منتخب شما" راازنوچسبانده اند.
منتخب شما یعنی چه؟ اگررئیس جمهورنیستند، پس "منتخب" دیگرچه صیغه ای می تواندباشد؟منتخب، یا رئیس جمهورمنتخب است، یا وکیل منتخب، یا عضو شورای شهرمنتخب، یا قهرمان زیبائی اندام منتخب ...

که پیداست منظورشان کدام است.
از طرفی، و مهمتر از آن، تو پیام، آقای مسعود رجوی، به تفسیر پیام پرداخته و "آقای بنی صدر" را دوباره بر مسند ریاست جمهوری نشانده است: بعد از امضاء "منتخب شما ابوالحسن بنی صدر"، یک عنوان درشت می بینیم:

"توضیحات برادر مجاهد مسعود رجوی"

در این توضیحات، آقای رجوی در واقع بی رودروایسی و بی ابهام می گوید که آقای پرزیدنت اگر به ملاحظاتی گفته اند دیگر رئیس جمهور نیستند، بیخود گفته اند و در واقع شوخی کرده اند. بدلیل این که ما، اجزای شورای مقاومت ریاست جمهوری دمکراتیک اسلامی را به عهده ایشان گذاشته ایم.
و در پایان توضیحات می افزاید:
"اضافه می کنم که طی گفتگوی حضوری، آقای بنی صدر با توجه به موارد یاد شده از برنامه شورای ملی مقاومت، تاکید کردند که اگر چه بنا به دلائلی که در پیام خود گفته اند شخصاً "لازم شمردند که از این پس عنوان رئیس جمهور را به کار نبرند، اما در تعهدات و موقعیتشان نسبت به شورای ملی مقاومت، هیچ گونه تغییری ایجاد نشده و عنوان "ریاست جمهوری دمکراتیک اسلامی ایران" نیز پس از استقرار دولت موقت در خاک کشور، وجه حقوقی پیدا خواهد کرد. ـ مسئول شورای ملی مقاومت مسعود رجوی"

با این ترتیب به احتمال قوی خانم بنی صدر هم، به سبک زرین تاج خانم متعلقهء سرهنگ فتحعلی خان،

ایشان را درمنزل، به‌جای "ابوالحسن"، "رئیس‌جمهور" یا "منتخب" صدا می کند:
- رئیس جمهور، این دمپائی های قرمزمرا ندیدی؟...
- منتخب، من دستم بنده زیربرنج را یک خرده بکش پائین! ...

ملاحظه می فرمائید که دوستان بی خودبه‌بنده پرخاش کرده‌اند. پرزیدنت سیدابوالحسنخان آن بالاهای صفحه دیگر" رئیس جمهوری "نیستندولی آن پائین ها، هم " منتخب" هستندوهم به‌فرمان آقای رجوی رئیس جمهوری دمکراتیک اسلامی.
نه‌تنها چیزی ازعناوینشان کم‌نشده بلکه مقداری به آن اضافه شده‌است.

پس تصدیق می فرمایند که‌بنده به‌عنوان شارح ومفسر بیانات پرزیدنت هنوزوظائف خطیری درپیش دارم. ازجمله همین پیام که‌ذکرش رفت.
این پیام به‌مناسبت پنجم بهمن ماه، یعنی پایان چهارساله‌دوره ریاست جمهوری قدیموشایدآغازریاست جمهوری دمکراتیک اسلامی جدید، فرستاده شده‌است.
پیام خطاب به " نسل مسئول" است. همان طورکه می دانید پرزیدنت سیدابوالحسنخان عادت دارند پیام های بسیارطولانی بفرستند. بنده‌هم نمی خواهم باعث سردرد ارادتمندان ایشان، که‌حوصله خواندن همهٔ پیام را نکرده‌اند، بشوم. تنها اشاره‌ای گذرا به‌آن می کنم.
بخشی ازپیام تشکرازملت ایران است که‌ایشان را انتخاب کرده‌اند. بعدقسمت عمده‌ای به‌وظائفی که‌این حسن

انتخاب ملت بر عهده ایشان گذاشته، اختصاص یافته است. وظائفی را که برشمرده اند از جمله:
" ایجاد فضای آزاد در رشد نسل جوان " یا " عدم تمکین به ولایت فقیه " وغیره که ما قبلاً دیده ایم وبه کمال خوبی می دانیم که پرزیدنت با چه جدیتی در انجام این وظایف کوشیدند. دیدیم که در مجلس خبرگان برای خدمت به ملت شرکت کردند وبه استناد اصل یکصدوشانزدهم به همان منظور کاندیدای رئیس جمهوری با تأیید فقیه شدند وحکم ریاست جمهوری را از دست فقیه با بی میلی گرفتند.
اما نظری به نکات نسبتاً " تازهٔ این پیام به " نسل مسئول "، می اندازیم.
آقای پرزیدنت معتقدند که اشغال سفارت امریکا و گروگان گیری دیپلمات های امریکائی توطئهٔ خود امریکائی ها بوده، می نویسند:
" درپی توطئهٔ گروگان گیری که امریکائی ها چیدند، ایران به محاصره اقتصادی درآمد."
معاندان با زهم سرمقاله روزنامه انقلاب اسلامی مورخ ۱۴ آبان ۱۳۵۸ به قلم آقای بنی صدر (صفحه ۳۶ کتاب " صدمقالهٔ بنی صدر") را به رخ کشیدند:
" اشغال سفارت امریکا نشانه کمال هشیاری مردم ما و بیانگر قاطعیت نسل جوان امروز کشور در دفاع از استقلال کشور وانقلاب خویش است. یک بار دیگر جهان در برابر این واقعیت قرار گرفت که مخالفت ونفرت مردم ما نسبت به شاه سابق وگردانندگان رژیم اوودستیاران ایرانی امریکا عمیق وبسیار عمیق است... یک بار دیگر نسل جوان کشور اراده قاطع خود را به پیروزگرداندن انقلاب اظهار

کرد. این نسل نشان دادکه سخن امام حرف دل اوست و این ملت تا همه جا حاضر است و همیشه آماده قبول محرومیت های بزرگ بوده و هست. این ملت در اقدام خود نگران عکس العمل های امریکا نیست."

حالا معاندان دست گرفته اندکه اگر واقعاً " بنظرایشان توطئه خود امریکا بوده پس باید پذیرفت که " نسل جوان" که در اشغال سفارت امریکا " کمال هشیاری" نشان داده، نوکر امریکائی ها بوده است.

دیگر شکی دارید که پیشنهاد دبنده به پرزیدنت سید ابوالحسن، مبنی بر سرمایه گذاری برای خریدن و از بین بردن نسخه های کتاب " صدمقاله بنی صدر" واقعاً از روی دلسوزی بوده است؟

نکته دیگر پیام، پامال کردن حق خانم بنی صدر است. آقای پرزیدنت که در مصاحبه های متعدد در مرداد ماه ۱۳۶۰ - از جمله با " اشپیگل " و " لیبراسیون " - و همچنین در کتاب خود، مکرر در مکرر گفته بودند که قصد تسلیم، و به قول خودشان، سیاوش شدن داشته اند و خانم بنی صدر ایشان را به مقاومت و رستم شدن وا داشته است، یک باره همه حق و حقوق خانم را انکار کرده و مدعی شده اند که شخصاً " و به ابتکار خودشان به مقابله و مبارزه با خمینی دست زده اند. در این پیام می فرمایند:

" به آخرین پیام سراسر وعده و تهدید آقای خمینی در بیستم خرداد ۱۳۶۰، نه گفتم و به خاطر آزادی از آنچه باید گذشت، گذشتم."

این دیگر به بنده و سایرین مربوط نیست. صاحب حق

ما دام لاپرزیدانت هستند، خودشان می دانندو آقای منتخب.

نکته مهم پیام تلاش ایشان برای حفظ صلح وجلوگیری از شروع جنگ است :

" همه می دانندکه با تمام توان کوشیدیم ازشکسته شدن ناموس صلح جلوگیری کنیم "

این جا مخالفین ومعاندین ایشان می گویند :

سیدابوالحسنخان ، حالا پرزیدنت باشندیا نباشند، ولی دراین شکی نیست که درفروردین ۱۳۵۹ پرزیدنت تروتازه وقدرقدرت وصاحب روزنامه انقلاب اسلامی بودند.

ودرفروردین ۱۳۵۹ بودکه آقای خمینی یک باره تمام تحریکات علیه عراق را ازپشت پرده بیرون کشیدورسما " و علنا " ملت عراق وعشایروارتش عراق را به طغیان وقلع و قمع دستگاه حاکمه این کشورفراخواند.

پیام ۱۹ فروردین ۱۳۵۹ امام خمینی که پس ازقطع رابطه با شیطان بزرگ صادرشده، این طورتمام می شود :

" ملت شریف عراق شما اخلاف آنان هستیدکه انگلیس را از عراق راندندبپاخیزیدوقبل ازآن که این رژیم فاسد همه چیزشما را تباه کنددست جنایتکارا ورا ازکشوراسلامی خودقطع کنید. ای عشایرفرات ودجله ، همه باهم وبا همه ی ملت اتحادکنیدواین ریشه ی فسادرا قبل ازآن که فرصت ازدست برودقلع وقمع نمائیدوبرای خدا ، دفاع از کشوراسلامی خودوازاسلام مقدس نمائید که خدا با شماست .

ای ارتش عراق اطاعت ازاین مخالف اسلام وقرآن نکنید وبه ملت بگرائید ودست آمریکا راکه ازآستین " صدام " بیرون آمده است ، قطع کنیدوبدانیداطاعت

ازاین سفاک مخالفت با خدای متعال است وجزای آن "عار" و "نار" است. ازخداوند متعال عظمت اسلام ومسلمین و کشورایران را خواستارم. والسلام علیکم ورحمة الله.

روح‌الله الموسوی الخمینی

معاندین می گویند، بخصوص امروزکه جنگ هزار هزار جوان ها وبچه های مملکت را به خاک وخون می کشد، بهتر است آقای پرزیدنت از "حفظ ناموس صلح" صحبتی نکنند، چراکه ایشان می توانستند برای حفظ این ناموس، درسرمقاله انقلاب اسلامی، یا لااقل طی یک نامه خصوصی، به آقای خمینی بنویسند: "ای رهبرکبیر، ای امام بزرگوار، ای پدرروحانی، ای پاپا، ای ددی، پول فرستادن ها واسلحه فرستادن ها وانگولک های زیرجلی در کربلا و نجف پیشکشتان، این تحریک علنی ورسمی مردم وعشایروارتش یک کشورهمسایه به طغیان وانقلاب علیه رژیم حاکمش، خلاف همه اصول اخلاقی وموازین بین المللی ودعوت رسمی به تجاوزوشروع جنگ است، کاری است که حتی آدلف هیتلر، قهرمان فتنه انگیزی وجنگ طلبی قرن بیستم، نکردو دریک کلام، بدترین "بی ناموسی" نسبت به صلح است.

ولی ما می گوئیم ایرادی به آقای رئیس جمهوری نمی‌شود گرفت. آن موقع، حتماً آنقدرگرفتاررتق وفتق امور مملکتی بوده اندکه فراموش کرده اندبا همه علاقه به "حفظ ناموس صلح" موضوع را به پدرروحانی شان گوشزد کنند.

بله، علت این قصور گرفتاری های زیاد ایشان بوده است. شوخی نیست، هزارجورگرفتاری درپیش بوده

است . بستن دانشگاه تهران درپیش بوده ، صدورحکم آقای خلخالی به عنوان ماء مورمبارزه با موادمخدر ، درپیش بوده ، هزاردردبی درمان درپیش بوده است ...

*

اما ... اما روزنامه‌ء ارگان پرزیدنت ، انقلاب اسلامی ، درشماره ۱۹ بهمن تا ۳ اسفند ۶۲، علاوه برپیام ۵ بهمن پرزیدنت ، پیام ایشان به مناسبت ۲۲ بهمن " سالگردانقلاب شکوهمنداسلامی" را نیزچاپ کرده است که این بارديگرخطاب به " نسل مسئول " نیست ،بلکه خطاب به "مردم پیشاهنگ ایران " است .

هرچه حساب می کنم نه دیگردرسینه‌جای نفس مانده است ونه درصفحه‌ء روزنامه‌جا برای کس ... ازاین جهت شرح و تفسیرآن رابرای بعدمی گذارم . پیام اخیرایشان ، همان طورکه حدس می زنید ، درچندکلمه‌خلاصه می شود :

مردم پیشاهنگ ایران، انقلاب شکوهمندی بودکه‌خمینی دزدید . بجنبید ساقطش کنیدتا منتخب شمابیایدوترتیب باقی کارها را بدهد .

سرمقاله این شماره " انقلاب اسلامی " هرچند امضاء ندارد ، ولی سبک انشاء پرزیدنت ازخلال سطورش تتق می زند . این سرمقاله‌نکات تازه‌ای دارد .

آقای پرزیدنت سیدابوالحسنخان ، ضمن بیان علل موفقیت خمینی ، به مخالفان روشنفکرشاه‌پریده‌اندکه در سال ۵۷، با این که روحیه وتفکراستبدادی خمینی را می شناختند ، چراچیزی نگفتندواعتراضی نکردند .عینا " می نویسند :

" جادارد گفته شود که در بین جریانات سیاسی و مذهبی موجود در سال های آخر سقوط شاه وبخصوص در سال ۵۷ کسانی که هم مخالف رژیم شاه بودند وهم به علت شناخت حالات ، روحیه وتفکر استبدادی خمینی با وی نیز مخالف بودند ، هم تعدادشان ناچیز بود وهم زبان به اعتراض نگشودند وبیشتر به علت " ملاحظات "مختلف درباره خمینی کجدار ومریز رفتار کردند ، هرچند بایسته این می بود که اینان درهمان زمان هشدار می دادند . . ."

معاندین از این سرزنش پرزیدنت که چرا آن ها که به " روحیه وتفکر استبدادی خمینی " آشنا بودند هشدار ندادند ، خیلی آتشی شده اند . حتی بعضی از آن ها الو گرفته اند . من ، با عرض معذرت از خوانندگان ، حرف یکی از آن ها را که آدم بی چاک دهنی است ، با مختصر سانسوری ، نقل می کنم :

فرمایش پرزیدنت مرا به یاد مولانا عبیدزاکانی می اندازد که حکایت می کند : زنی وپسرش درصحرا به دست ترکی افتادند . به هردوتجاوز کرد ورفت . مادر از پسر پرسید که اگر ترک را ببینی بشناسی که از او به قاضی شکایت بریم؟ پسر گفت درزمان تجاوز رویش از طرف تو بود ، بایدتو او را زودتر بشناسی ! . . .

حالا حکایت پرزیدنت است که بایدبه ایشان گفت : شما که بیست سال آزگار ، از نجف اشرف وکربلای معلی تا پاریس ونوفل لوشاتو ، با او روبرو وهمدم بودید ، بایسته تر بود او را زودتر می شناختید وهشدار می دادید !

ولی نکته این جاست که آقای پرزیدنت منتخب ، که بهرحال استعداد و موهبت ریاست و رهبری را با همان حرارت در وجود خود حس می کنند ، حالا که دیده اند ریاست جمهوری پایش در هواست وحکم ریاست جمهوری به امضاء آقای مسعود رجوی آن پشتوانه حکم با امضای امام خمینی را ندارد، به فکر ریاست و رهبری دیگری افتاده اند . " نقبی" به تصوف و عرفان زده اند که انشاء الله تعالی یک روزی در مقام رهبری روحانی و عرفانی قرار بگیرند .

درپایان همین سرمقاله می نویسند :

" ... تفرقه ها را به وحدت ، خصومت ها را به آشتی ، خوددوستی را به ایران دوستی وفردپرستی را به مشارکت جمعی درا موربدل کنیم درمجموعه عظیم مخالفان استقلال طلب و آزادی خواه رژیم استبدادگرخمینی ، در تحمل دیگران و احترام به آزادی ازعارف بزرگ ایران شیخ ابوالحسن خرقانی بیاموزیم که برسردرخانقاهش نوشته بود : " هرکس راکه بدین سرای درآمدنانش دهید و ازایمانش مپرسید ، چراکه آن کس راکه بردرگاه حق تعالی به جان ارزد البته که برخوان بوالحسن به لقمه نانی ارزد . "

اشاره وزمزمه را مسلما " دریافته اید ، بخصوص درمیان صدها عارف بزرگ ایران ، استناد به قول شیخ ابوالحسن خرقانی ازطرف سیدابوالحسن همدانی ، به یقین بی منظور نیست .

بهرحال بندهء حقیراعلام می کنم که با این برنامهء جدید پرزیدنت مخالف نیستم واگرپرزیدنت به کسوت درویشی

درآیند، اولین مرید بنده خواهم بود.
البته روزی که به سلامتی آقای پرزیدنت سید ابوالحسنخان به حلقه درویشان وصوفیان درآیند باید لقبی وکنیتی برای خود انتخاب کنند. اما مساءله این است که به خلاف گذشته های دور، که متصوفه به شهرودیار خود منسوب بودند وبه اسامی عارفانی چون بایزیدبسطامی و شبلی دماوندی وابوالعباس قصاب آملی وجنیدبغدادی، برمی خوردیم، امروزبه کلی این رسم منسوخ شده و اسامی متصوفه، که هرکدام قطب وسلسله فرقه ای از درویشان هستند، درردیف " علیشاه " است: صفی علیشاه مجذوب علیشاه - مونس علیشاه - مست علیشاه - گلشن علیشاه وغیره ...
درنتیجه بنده معتقدم که عنوان قطب سلسله "روح اللهی" را اختیار کنیم، که یادگار روشنان دلیل راه وپیرطریقت پرزیدنت خواهدبودوضمنا " دوحرف اول آن، رمز و کنایتی از کرامت اختصاصی ایشان خواهدداشت.
وازجهت این که لقب درویشی پرزیدنت هم تسلائی بر نوستالژی دیرینهء ایشان باشد، لقب " منتخب علیشاه" را پیشنهاد می کنم.

که یکی هست هیچ نیست جزاو
وحده لااله الاّهو

(۱۲ اسفند ۱۳۶۲)

ANTERNASIONAL-E BACHEH POR-ROOHA

(17 Essays and Political Wisecracks)

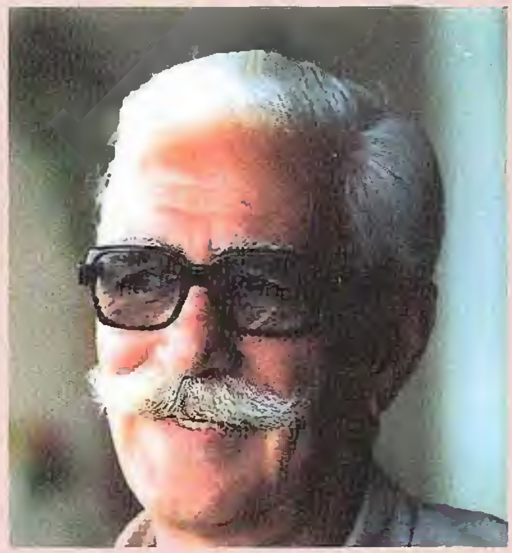
IRAJ PEZESHKZAD

NASHR-E KETAB CORP.
Persian & English Books
About Iran

نشر کتاب

سهراب رستمیان
Sohrab Rostamian

1413 Westwood Boulevard • Los Angeles, Califorinia 90024 • U.S.A.
Tel: (310) 444-7788 Fax: (310) 444-1947



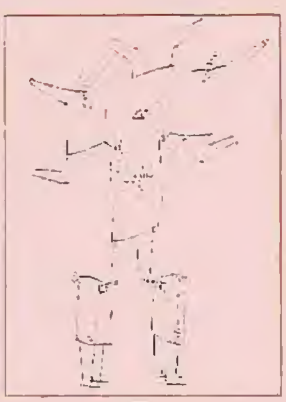
IRAJ PEZESHKZAD

Anternasional-e Bacheh Por-rooha

ایرج پزشک زاد در دهم بهمن ماه ۱۳۰۵ خورشیدی در تهران زاده شد. پس از تحصیلات ابتدایی و به اتمام رساندن دورهٔ دبیرستان در دارالفنون، در سال ۱۳۲۷عازم فرانسه و از دانشگاه دیژون Dijon در رشتهٔ حقوق لیسانس گرفت. در بازگشت به ایران در دادگستری در سمت بازپرس شروع به کار کرد و به نمایندگی دادستان رسید.سپس به وزارت امور خارجه رفت و تا مقام وزارت مختاری پیش رفت.

ایرج پزشک زاد از دورهٔ دبیرستان به نوشتن پرداخت و آثار و ترجمه های او به صورت تئاتر روی صحنه رفت. ترجمهٔ آثار مولیر از کارهای همین دوران است. آثار ایرج پزشک زاد در نشریه های ایران چاپ می شد که «آسمون و ریسمون»، «بوبول»، «ماشاءالله خان در بارگاه هارون الرشید» و «ادب مرد به زدولت اوست» از آن جمله است. «دایی جان ناپلئون» که به عقیدهٔ خیلی از صاحب نظران شاهکار پزشک زاد است به صورت مجموعهٔ تلویزیونی اجرا شد و مورد توجه بسیار قرار گرفت و به زبان انگلیسی هم ترجمه گردید.

پزشک زاد پس از مهاجرت اجباری به فرانسه به نوشتن ادامه داد که «انترناسیونال بچه پرروها»، «شهرفرنگ از همه رنگ» و «مصدق باز مصلوب» از آن جمله است.



نشر کتاب